

کالبد شکافی تهدید



دکتر امیر افتخاری

دانشگاه و پژوهشگاه فرماندهی و ستاد و علوم دفاعی
مرکز مطالعات دفاعی و امنیت ملی



کالبد شکافی
تهدید

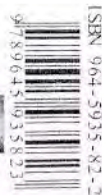
دکتر امیر افتخاری



An Anatomy of Threat

تعریف عمومی و سنتی امنیت به « وضعیت مبنی بر نبود تهدید » و شیوع آن، بر این مفروض استوار است که « تهدید » مفهومی « واضح » و « شفاف » است که از ارایه هرگونه تعریفی بی نیاز است. این رویکرد اگر چه می توانست برای تحلیلگران نسل اول مباحث امنیتی قابل قبول باشد و درک وجدانی از تهدید را به مثابه « تعریف تهدید » مطرح سازد؛ اما در پی تحول جوامع بشری و ظهور اذهان نقادی که خواهان دست یابی به تعاریفی دقیق و مستقل از واژگان و پدیده ها بودند، به شدت مورد نقد واقع شده و لذا مباحث زبان شناسانه ای مطرح می شود که از « معنا » و « مصداق » تهدید پرسش می نماید. در این چشم انداز است که ابهام واژه « تهدید » نه تنها کمتر از « امنیت » ارزیابی نمی شود، بلکه به مراتب پیچیده تر و مبهم تر معرفی می گردد.

(برگرفته از متن کتاب، ص ۲۶۸)



ISBN 964-5935-82-2

Command & General Staff and Defence College
Centre for Defence & National Security Studies





مرکز مطالعات دفاعی و امنیت ملی

کالبد شکافی تهدید

مؤلف: اصغر افتخاری
 ناظر علمی: حسین اردستانی
 آماده‌سازی: علی قنبرزاده
 حروف چینی: محمد جعفری سیوکی
 طرح جلد: سیامک فرشچی
 چاپ، صحافی و لیتوگرافی: مرکز چاپ و انتشارات سپاه
 ناظر فنی چاپ: جلال زرنگ‌تانی
 نوبت چاپ: اول، ۱۳۸۵
 شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه
 قیمت: ۴۰۰۰۰ ریال
 شابک: ۲ - ۸۲ - ۵۹۳۵ - ۹۶۴

حق چاپ و نشر این اثر برای ناشر محفوظ است

دانشگاه امام حسین(ع) - دانشکده و پژوهشکده فرماندهی و ستاد و علوم دفاعی -
 مرکز مطالعات دفاعی و امنیت ملی، پست الکترونیک: CDNSS@Walla.com
 مرکز پخش: تهران، خیابان انقلاب، خیابان ۱۲ فروردین، مجتمع ناشران، طبقه اول
 تلفن ۷-۸۸۱۲۷۲۰۷ - ۶۶۴۹۵۵۷۲، دورنگار - ۸۸۱۲۱۵۷۳

فهرست مطالب

سخن ناشر..... «بازنده»
 مقدمه..... «هفده»

فصل اول

- شناخت تهدید: رهیافت‌های معرفت‌شناسانه و ماهیت‌شناسانه ۱
 کلیات ۳
 الف) رهیافت معرفت‌شناسانه ۵
 ۱ - تهدید در فضای اجتماعی ۷
 ۲ - تهدید در فضای سیاسی ۱۸
 ۳ - تهدید در فضای امنیتی ۲۷
 ب) رهیافت ماهیت‌شناسانه ۳۳
 ۱ - خاستگاه مفهومی ۳۴
 ۲ - سازمان معنایی تهدید ۴۰
 ۳ - شبکه تولید واژه‌گان امنیتی ۶۹
 ۴ - طیف واژگان تهدید ۷۲
 ماحصل و مرور مطالب فصل ۷۷
 پی‌نوشت‌های فصل اول ۷۹

فصل دوم

۱۶۷	۳ - تهدیدات نظامی
۱۷۰	۴ - تهدیدات اجتماعی (اجتماعی شده)
۱۷۴	۵ - تهدیدات زیست محیطی
۱۷۶	۶ - تهدیدات فناورانه
۱۸۳	ب) شاخص دوم: سطح
۱۸۳	۱ - تهدیدات فردی
۱۸۵	۲ - تهدیدات گروهی
۱۸۷	۳ - تهدیدات ملی
۱۹۲	۴ - تهدیدات منطقه‌ای
۱۹۵	۵ - تهدیدات بین‌المللی
۱۹۷	۶ - تهدیدات جهانی
۲۰۱	ج) شاخص سوم: جغرافیا
۲۰۷	د) شاخص چهارم: تعادل
۲۱۱	ه) شاخص پنجم: تقارن
۲۱۱	۱ - تهدید متقارن
۲۱۳	۲ - تهدید نامتقارن
۲۱۹	و) شاخص ششم: پیچیدگی
۲۱۹	۱ - تهدیدات بسیط
۲۲۰	۲ - تهدیدات مرکب
۲۲۳	ز) شاخص هفتم: هویت
۲۲۳	۱ - جهانی بینی تک‌بعدی (ماده‌گرا)
۲۲۴	۲ - جهانی بینی دو بعدی
۲۲۹	ح) شاخص هشتم: جنس
۲۲۹	۱ - تهدید عینی

۸۷	سنجش تهدید؛ شاخص‌های کمی و کیفی
۸۹	کلیات
۹۱	الف) سازمان سنجش شدت تهدیدات
۹۱	سطح اول - ظرفیت‌های بیرونی
۹۴	سطح دوم - ظرفیت‌های درونی
۹۷	ب) معمای تهدید - امنیت
۹۹	شاخص اول - توانمندی
۱۰۱	شاخص دوم - وضعیت منافع
۱۰۴	شاخص سوم - عمق
۱۱۶	شاخص چهارم - دامنه
۱۲۳	شاخص پنجم - زمان
۱۲۳	شاخص ششم - مکان
۱۳۹	شاخص هفتم - قدرتمندی
۱۴۵	شاخص هشتم - موقعیت
۱۵۱	ماحصل و مرور مطالب فصل
۱۵۳	پی‌نوشت‌های فصل دوم

فصل سوم

۱۵۹	گونه‌شناسی تهدیدات
۱۶۱	کلیات
۱۶۳	الف) شاخص اول: بُعد
۱۶۳	۱ - تهدیدات سیاسی
۱۶۵	۲ - تهدیدات اقتصادی

فهرست نمودارها

نمودار شماره ۱ - الگوهای ارتباط علی	۱۲
نمودار شماره ۲ - تهدیدشناسی در سه فضای امنیتی، غیرامنیتی و واقعی	۱۹
نمودار شماره ۳ - مقطع سه گانه شناخت و تحلیل تهدید / فرصت	۲۲
نمودار شماره ۴ - نسبت بین ابعاد ذهنی و عینی تهدید	۳۰
نمودار شماره ۵ - چارچوب تغییر غیرتهدید آمیز	۳۸
نمودار شماره ۶ - سازمان معنایی تهدید	۴۱
نمودار شماره ۷ - عناصر مقوم تصویر مرکب یک رخداد	۴۵
نمودار شماره ۸ - مکانیزم تولید واژگان تهدید	۷۲
نمودار شماره ۹ - سازمان سنجش تهدید	۹۵
نمودار شماره ۱۰ - ظرفیت درونی بازیگر و ماهیت تهدید	۱۰۱
نمودار شماره ۱۱ - وضعیت‌های چهارگانه نسبت منافع ملی بازیگران	۱۰۴
نمودار شماره ۱۲ - نسبت منفعت - تهدید	۱۱۶
نمودار شماره ۱۳ - توسعه دامنه ارزشی تهدیدات	۱۱۹
نمودار شماره ۱۴ - توسعه افقی دامنه تهدید	۱۳۰
نمودار شماره ۱۵ - نسبت بین حساسیت تهدید و دگردیسی تهدید	۱۳۳
نمودار شماره ۱۶ - ساخت اعمال قدرت و جایگاه تهدید	۱۴۲
نمودار شماره ۱۷ - عناصر اصلی تأثیرگذار بر شدت تهدید از ناحیه قدرت	۱۴۲
نمودار شماره ۱۸ - وضعیت شدت تهدید با توجه به شاخص قدرت	۱۴۴

۲ - تهدید ذهنی	۲۳۰
ط) شاخص نهم: کانون	۲۳۳
۱ - تهدیدات بازیگران	۲۳۳
۲ - تهدیدات ساختاری	۲۳۳
ی) شاخص دهم: انگیزه	۲۳۷
۱ - تهدیدات عمدی	۲۳۷
۲ - تهدیدات غیرعمدی	۲۳۸
ک) شاخص یازدهم: کار ویژه	۲۴۱
۱ - تهدیدات ایدایی یا واقعی	۲۴۱
۲ - تهدید آزمایشی یا اصلی	۲۴۲
ماحصل و مرور مطالب فصل	۲۴۵
پی‌نوشت‌های فصل سوم	۲۴۷

فصل چهارم

نتیجه‌گیری	۲۵۷
فهرست منابع و مآخذ	۲۶۳
منابع فارسی	۲۶۳
منابع انگلیسی	۲۶۹
فهرست نمایه	۲۷۷

- نمودار شماره ۱۹ - وضعیت سه‌گانه تراکم، تقاطع و تعارض تهدیدات ۱۵۰
- نمودار شماره ۲۰ - عناصر اصلی امنیت ملی با مرجعیت دولت ۱۸۹
- نمودار شماره ۲۱ - دو الگو از تعریف تهدیدات بین‌المللی ۱۹۷
- نمودار شماره ۲۲ - وضعیت‌های پنج‌گانه اعمال تهدید ۲۱۳
- نمودار شماره ۲۳ - گزینه‌های چهارگانه تهدید - احساس تهدید ۲۲۷

فهرست جدول‌ها

- جدول شماره ۱ - ارکان نظریه واقع‌گرایی ۵۱
- جدول شماره ۲ - واژگان تهدید ۷۵
- جدول شماره ۳ - ماتریس تهدیدات نسبت به منافع بنیادین ۱۰۹
- جدول شماره ۴ - امکان‌سنجی تعریف تهدیدات عملی ۲۱۲
- جدول شماره ۵ - ماتریس دشواری تحلیل و مدیریت تهدیدات ۲۲۱
- جدول شماره ۶ - ماتریس فرصت - تهدید در جهان‌بینی دویعدی ۲۲۶
- جدول شماره ۷ - گونه‌های تهدیدات ۲۴۵

فهرست جعبه‌های اطلاعات

- جعبه شماره ۱ - زوال دولت‌های ملی به مثابه یک تهدید با هویتی نامحسوس در دهه ۸۰...۱۱
- جعبه شماره ۲ - شبکه پیچیده روابط علی در مقطع تکوین تهدید یا فرصت.....۱۴
- جعبه شماره ۳ - جنگ‌های پلویونزی: شناسایی زنجیره علل.....۱۷
- جعبه شماره ۴ - مطالعه موردی رخداد ۱۱ سپتامبر.....۲۴
- جعبه شماره ۵ - تغییرات تهدیدآمیز؛ مطالعه موردی بحران اول خلیج فارس.....۳۹
- جعبه شماره ۶ - فرآیند تولید خبر در جریان رخداد ۱۱ سپتامبر.....۴۳

متن ناشر

تجزیه و تحلیل مفهوم «امنیت» اغلب مکاتب، بر مبنای گفتمان‌ها، و رویکردهای جاری در بستر جغرافیاهای اندیشه، زیست، و قدرت و نفوذ صورت می‌پذیرد. در این میان، همواره تلاش می‌شود تا سیر مطالعاتی امنیت در جهت تبلور گفتمان و رویکردی مبتنی بر شاخص‌های فضای ذهنی و عینی بومی قرار گیرد.

کتاب حاضر شاهد مثالی است برای تلاشی از این دست. تبیین رابطه تهدید و امنیت و بازخوانی گفتمان‌های مربوط در این تعامل مفهومی در چارچوب نگرشی روش‌شناسانه، محتوایی را فراروی خوانندگان گرامی پدید آورده که زمینه‌ی بازاندیشی بیش از پیش مفهوم تهدید و امنیت را فراهم می‌سازد.

به هر تقدیر، ناشر ضمن ارج نهادن به تلاش‌های علمی پدید آورندگان و صرف نظر از رد یا قبول فرضیاتی که مبنای مباحث مطروحه قرار گرفته است، مطالعه کتاب حاضر را به علاقمندان حوزه‌ی مطالعات دفاعی و امنیتی پیشنهاد می‌نماید.

مرکز مطالعات دفاعی و امنیت ملی

علیرضا فرشچی

مقدمه

«شناختن آنچه می‌شناسیم و آنچه نمی‌شناسیم دشوارترین کارهاست.»^(۱)

جریان عمومی در حوزه مطالعات علمی، دلالت بر دشواری‌هایی دارد که پیوسته در مسیر توسعه دامنه شناخت‌ها وجود داشته است و به همین دلیل نوآوری‌های علمی و اکتشافات، اقداماتی سخت و جان‌فرسا می‌نمایند که هر کسی توان انجام آنها را ندارد، اما چنین به نظر می‌رسد که ادعای «اوسپنسکی» (Ouspensky) چندان عاری از حقیقت نباشد، آن‌جا که شناخت چیزهایی که گمان بر آن است که ما آنان را می‌شناسیم، از حیث صعوبت معادل با نیل به شناخت‌هایی نوین می‌داند. این موضوع موقعی آشکارتر می‌شود که آدمی با پرسش از موضوعاتی روبه‌رو می‌شود که به دلیل حضور فراگیرشان در زندگی، «بدیهی» تلقی می‌شوند. در این مواقع ارائه تعریفی منسجم و جامع، آن قدر دشوار می‌نماید که بسیاری از افراد، علی‌رغم شناخت وجدانی‌شان، از اظهار نظر علمی باز می‌مانند.

اگر در حوزه مطالعات امنیتی در پی ارائه مثالی برای این گونه از مفاهیم باشیم، بدون شک «تهدید» یکی از رایج‌ترین آنها می‌تواند باشد. این واقعیت که مطالعات امنیتی از بدو تکوین تاکنون بر بنیاد مفهوم «تهدید» قرار داشته‌اند و یا این‌که ملاحظات امنیتی در مقام عمل - از ابتدایی‌ترین گونه‌های حیات انسانی تا جوامع پیچیده و شبکه‌ای امروزی - معمولاً با تهدید، قابل فهم و تعریف

عملیاتی می‌شده‌اند، ما را به آن‌جا رهنمون می‌شود تا این مفهوم را «مفهومی رایج و بدیهی» در ذهن و رفتار انسان قلمداد نماییم. این در حالی است که تلاش برای شناخت و تحلیل «تهدید» پیوسته در حاشیه «مطالعات امنیتی» قرار داشته و عمده تحلیل‌ها و نظریه‌ها معطوف به امنیت بوده‌اند.

برای مثال تامل در جریان‌های اصلی اندیشه در حوزه امنیت پژوهی^(۲) دلالت بر آن دارد که «تهدید» بیشتر به عنوان یک «شاخص» در شناساندن «امنیت» مدنظر بوده است تا این‌که خود به صورت مستقل موضوع شناخت قرار گیرد؛ به این صورت که اولین کاربرد این واژه در تعریف «امنیت» نزد اندیشه‌گران متعلق به گفتمان سلبی امنیت (Negative Security Discourse) می‌باشد که به واسطه آن تعریف «امنیت» به مثابه «نبود تهدید» طراحی و عرضه می‌گردد. در پی آن پژوهشگران این حوزه به شناسایی مصادیق مختلف تهدید با نگاه به حوزه‌های نظامی (که سنت‌گراها معرف آن هستند)، یا ترکیبی از نظامی‌گری، اقتصاد، فرهنگ، محیط زیست و ... (که فراستی‌ها معرف آن هستند)، همت می‌گمارند. نتیجه مطالعات دامنه‌دار این دوره طولانی، شناسایی ابعاد متعدد «تهدید» تا شناخت فلسفی و دقیق خود این مفهوم می‌باشد. به همین دلیل است که با ظهور پژوهشگران مدرن و فرامدرن در حوزه امنیت پژوهی، این نتایج به صورت جدی مورد انتقاد واقع شده و بنیاد فلسفی مجموع مطالعات امنیتی سنتی زیر سوال می‌رود.

در پی ظهور این جریان انتقادی، شاهد اثبات ناکارآمدی تعریف امنیت به «نبود تهدید» هستیم. در واقع این دسته از پژوهندگان نشان دادند که تلقی سنتی «تهدید» توان برتابیدن سوالات متعدد فلسفی و شناختی آنها را ندارد و لذا تعریف ارائه شده از امنیت چندان برای وضعیت‌های پیچیده جهان معاصر کارایی ندارد. از این زمان است که تعمق زبان‌شناختی، فلسفی و نظری در خصوص تهدید شکل گرفته و شاهد انتشار متونی می‌باشیم که بر پایه تاملات

دقیق شناختی قرار دارند. البته نکته قابل توجه آن است که این تاملات هدفمند و از منظر امنیتی صورت می‌گیرد. به عبارت دیگر، اولویت و برتری امنیت همچنان مفروض پنداشته شده و در ذیل آن تهدید مورد بازخوانی و تامل فلسفی قرار گرفته است. نتیجه آن‌که شاهد ارائه تصویر نویینی از تهدید می‌باشیم که از حیث محتوا و مصداق با مطالعات دهه ۱۹۷۰ دیگر قابل مقایسه نیست. از این گفتمان جدید به گفتمان ایجابی امنیت (PSD) (Positive Security Discourse) یاد می‌شود که ابعاد نرم‌افزاری تهدید بر ابعاد سخت‌افزاری آن کاملاً تفوق دارد.^(۳)

هم‌اکنون حوزه مطالعاتی «امنیت پژوهی» در جامعه ایران از رهگذر رشد و توسعه‌ای که در کمتر از یک دهه گذشته یافته است، شاهد ظهور نتایج ارزشمندی است که استمرار این طریق را تایید می‌کند. نتیجه نیکویی که مدیون مراکز پژوهشی و آموزشی فعال در این حوزه می‌باشد.^(۴) در این فضا به نظر می‌رسد که ضرورت و امکان پرداختن به دیدگاه‌های بومی بیش از پیش است. به عبارت دیگر زمان آن فرا رسیده تا تاملات بومی در زمینه‌های امنیت‌شناسی به عنوان نقطه آغازین برای طراحی‌های عملیاتی، در دستور کار قرار گیرند و به این ترتیب نگرش‌های ایرانی در کنار سایر نگرش‌ها تکوین و ظهور یابند.

فرصت فراهم آمده برای نگارنده طی یک دهه گذشته جهت تمرکز پژوهش بر حوزه مطالعات امنیتی و توفیق الهی به جهت مشارکت در تولید متون این حوزه منجر شده تا ضرورت بالا بیش از پیش حس گردد. از آن جمله می‌توان به تدریس موضوع «تهدیدشناسی» در چهار دوره از تحصیلات تکمیلی (دکتری) دانشجویان دوره عالی جنگ رشته «مطالعات امنیتی» در دانشکده و پژوهشکده فرماندهی و ستاد و علوم دفاعی دانشگاه امام حسین (ع) سپاه و دانشگاه عالی دفاع ملی اشاره داشت. وجود فضایی علمی و حضور دانشجویانی علاقمند و نقاد، توانست مجال پژوهشی مناسب

برای توسعه مفهومی «تهدید» را فراهم آورد. هم‌اکنون نگارنده بسیار خرسند است که فرصت و توفیق آن را یافته تا نتایج پژوهش‌های خود را به‌صورت مدون به جامعه علمی عرضه بدارد. همچنین امیدوار است که با دریافت نظرات اصلاحی و تکمیلی سایر اساتید، محققان و بویژه دانشجویان علاقمند و فعال در این رشته، بتواند در چاپ‌های بعدی این رویکرد را کامل‌تر و جامع‌تر از آنچه هم‌اکنون است، عرضه بدارد. به این خاطر لازم است تا از کلیه دانشجویان شرکت‌کننده در این کلاس‌ها و مشارکت‌شان در بحث تشکر گردد.

در پایان لازم است از مسئولان علم اندیش دانشکده و پژوهشکده فرماندهی و ستاد و علوم دفاعی، مرکز مطالعات دفاعی و امنیت ملی که زمینه انجام این پژوهش را فراهم ساختند، تشکر نمایم و توفیق روزافزونشان را در توسعه این حوزه مطالعاتی از خدای متعال خواستار شوم. در این میان آقایان غلامرضا محرابی، علی بختیاری و حسین اردستانی سعی مضاعف روا داشته‌اند که به این وسیله اهتمامشان را ارج می‌نهم. سرکار خانم طالعی زحمت نایب اولیه‌ی متن را عهده‌دار بوده‌اند و آقای سیاف‌زاده پی‌گیر مسائل اجرایی طرح بوده‌اند که زحمات هر دو شایسته تقدیر است. چاپ و انتشار مناسب و به موقع اثر نیز مدیون سابقه و زحمت دست‌اندرکاران امور چاپ و نشر دانشکده و پژوهشکده است که به این وسیله از آنها نیز تشکر می‌شود. همچنین لازم است تا از همسر و فرزند مهربانم که با تقبل سهم بیشتری از مدیریت منزل، این امکان را فراهم ساختند تا این پروژه تحقیقاتی در موعد مقرر و به شکل مطلوب به انجام برسد، سپاسگزاری نمایم. امید آن‌که انتشار این کتاب به نوعی پاسخ‌گوی زحمات کلیه این عزیزان باشد.

و من الله التوفیق

دکتر اصغر افتخاری

استادیار دانشگاه امام صادق علیه السلام

پی‌نوشت‌های مقدمه

- ۱- پ. د. اوسپنسکی، ارغنون سوم، محمدتقی بهرامی حران، تهران، چاپ و نشر بنیاد، ۱۳۷۰، ص ۱۴.
- ۲- جهت آشنایی با کلیات این جریان‌ها رک: اصغر افتخاری (گردآوری و ترجمه)، مراحل بنیادین اندیشه در مطالعات امنیت ملی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۱.
- ۳- به منظور آشنایی با این دو گفتمان امنیتی و جایگاه تهدید در آنها رک: اصغر افتخاری، «فرهنگ امنیت جهانی»، در: امنیت جهانی؛ رویکردها و نظریه‌ها (نویسندگان مک کین لای - و آر لیتل)، ترجمه: اصغر افتخاری، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۰، صص ۳۹-۹.
- ۴- به منظور آشنایی با دستاوردهای این جریان در سطح تحلیل استراتژیک، به اثر زیر مراجعه شود که دربردارنده کلیات مربوط به این جریان فزاینده و موثر در جمهوری اسلامی ایران است. جمعی از نویسندگان، مطالعات استراتژیک در جمهوری اسلامی ایران، (مجموعه مقالات نخستین همایش مطالعات استراتژیک در جمهوری اسلامی ایران)، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۴؛ سیدحسین ولی‌پور زرومی، گفتمان‌های امنیت ملی در جمهوری اسلامی ایران، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۳.

فصل اول

شناخت تهدید؛
رهیافت‌های معرفت‌شناسانه و
ماهیت‌شناسانه

کلیات

”به نظر من، هدف علم یافتن توضیحاتی رضایت‌بخش برای هر چیز است که به نظر ما نیاز به توضیح دارد.“^(۱)

در خصوص ماهیت و رسالت علم دیدگاه‌های متعددی از سوی فلاسفه علم تاکنون اظهار شده که بعضا مخالف و یا حتی معارض یکدیگر نیز می‌نمایند، اما تفسیر حداقلی «کارل پوپر» از نوعی اجماع برخوردار است که حکایت از یکی از کار ویژه‌های عمومی علم دارد. بر این اساس عالم به دنبال آن است تا «تفسیری» (Explanation) از موضوع مورد پژوهش خود ارائه دهد که «رضایت‌بخش»^۱ باشد و بتواند ضمن پاسخ‌گویی به نیاز مخاطبان از عهده انتقادات احتمالی آنان برآید.

بر این اساس می‌توان دو رویکرد (Approach) متفاوت - ولی مکمل یکدیگر - در مقام ارائه تفسیر از پدیده‌ای واحد، عرضه داشت که عبارتند از:

اول - رویکرد ماهیت‌شناسانه (Ontologic)

دوم - رویکرد معرفت‌شناسانه (Epistemologic)

در حالی که در رویکرد نخست غایت پدیده‌ها مدنظر است و تلاش

۱ - منظور از رضایت‌بخش تفسیری است که اولاً - «موردی» و برای «یک موضوع و شرایط خاص» (Adhoc) نباشد؛ ثانیاً - غیرمرتبط و یا دور از متغیر وابسته نیز نباشد. جهت آشنایی با ویژگی‌های یک تفسیر رضایت‌بخش، رک: دانیل لیتل، تبیین در علوم اجتماعی: درآمدی بر فلسفه علم/اجتماع، عبدالکریم سروش، تهران، صراط، ۱۳۷۳، صص ۱۵ - ۴.

می‌شود تا تفاسیر با عنایت به غایبات صورت‌بندی شوند، در رویکرد دوم غایبات - به دلیل فلسفی بودن - مورد توجه عالم نبوده و تلاش می‌شود تا پدیدارها از آن حیث که در بیرون با همدیگر ارتباط پیدا می‌کنند، فهم و تفسیر شوند. به عبارت دیگر، در انتولوژی، «هویت موضوع» و در اپیستمولوژی «عینیت» آن، مورد بررسی قرار می‌گیرد. بنابراین، دو تصویر متفاوت از یک موضوع واحد عرضه می‌گردد که بر یکدیگر منطبق نیستند، اما کاملاً با هم مرتبط بوده و در نسبت با یکدیگر فهم و درک می‌شوند.^(۲)

بر این اساس می‌توان چنین ادعا کرد که منازعات فلسفی بین پیروان دو رهیافت فوق‌الذکر در تایید ارجحیت رهیافتشان در مقام شناخت، بی‌پایان می‌نماید، اما از آن حیث که هر رویکرد، بُعدی از حقیقت موضوع را به تحلیل می‌گذارد، توجه به هر دوی آنها ضروری و مفید است. به همین دلیل در این بخش برای شناخت «تهدید» به مثابه یک «موضوع»، از دو رویکرد اپیستمولوژیک و انتولوژیک به صورت توأمان استفاده شده است. در نتیجه اتخاذ این رهیافت جامع، در فصل نخست تصویری معرفت‌شناسانه از تکوین تا ظهور تهدید ارائه شده که می‌تواند در شناخت هرچه کامل‌تر تهدید و همچنین در «مدیریت تهدید»^۱ به کار آید. در فصل دوم، اصول ماهوی ناظر بر شناخت تهدید خواهد آمد و به این ترتیب، ظرافت‌های مفهومی تهدید از سایر واژگان هم خانواده آن، مشخص خواهد شد.

۱- این موضوع در اثر حاضر مدنظر نمی‌باشد و لذا به آن پرداخته نشده است. با اینکه در حوزه الگوهای مدیریت تهدید، نگاه اپیستمولوژیک دربردارنده کاربردهای بسیار ارزشمندی می‌باشد که استراتژی برخورد با تهدید را به استراتژی پیشگیری از تهدید نزدیک می‌سازد. این موضوع در مجلد مستقلی با عنوان «مدیریت تهدید» به صورت مبسوط خواهد آمد.

الف) رهیافت معرفت‌شناسانه

«ساختار تبیین، در علم تاریخ و علم طبیعت یکی است، و تبیین‌های وارده در آثار مورخان، تفسیرهای گوناگونی است از آن مدل. بقول همپل: آنها «طرح اجمالی» اند که برای بدل شدن به تبیینی کامل، باید تفصیل یابند.»^(۳)

گذشته از این که تا چه میزان با ادعای فلاسفه تاریخ‌گرا در خصوص روش مناسب شناخت پدیده‌ها از طریق مراجعه و استناد به شواهد تاریخی و تهیه شناسنامه تفصیلی آنها، موافقت داشته باشیم؛ از این نکته در خور توجه نمی‌توانیم به سادگی عبور نماییم که وجود تصویرهای جامع و کلانی که سیر تحول پدیده‌ها را از ابتدا تا انجام به ما می‌دهند، ضرورتی غیرقابل انکار است. به همین دلیل می‌باشد که «تبارشناسی» پدیده‌های اجتماعی در مقام فهم و مدیریت این دسته از موضوعات، دارای اولویت و اهمیت است. در این فصل تلاش می‌شود تا با اتخاذ نگرش «تاریخ‌گرا» شمایی از سیر تحول تهدیدات در بستر زمانی ارائه شود. برای این منظور نگارنده از رویکرد «معرفت‌شناسانه» (Epistemologic) بهره خواهد جست. ویژگی بارز این روش، پرداختن به موضوع از منظری بیرونی و عدم ورود به محتوای پدیده‌ها می‌باشد. این امر به ما امکان آن را می‌دهد تا با استناد به شاخص‌های عینی به ارزیابی تهدیدات پردازیم. برای این منظور لازم می‌آید تا به جمع‌آوری داده‌ها در خصوص

۱- تهدید در فضای اجتماعی

موضوعات در پی «ظهور عینی‌شان» از اهمیت دوچندانی برخوردار شده و در نتیجه نوع شناخت ما نسبت به آنها و همچنین ضرورت مدیریت‌شان به شدت متحول می‌شوند، اما معنای این سخن آن نیست که «عینیت» شرط لازم و کافی برای «مدیریت موضوع» و یا «شناخت آن» می‌باشد. به عبارت دیگر، موضوعات قبل از ورود به مقطع ظهور عینی‌شان، حضور دارند و تاثیرگذار هستند. به همین دلیل می‌باشد که جامعه‌شناسان از مفهوم مستقلی چون «پدیده اجتماعی» (Social phenomena) بهره می‌برند که بر «عینیت اجتماعی» (Social Objectivity) مقدم است. بر این مبنا یک پدیده قبل از آن که در فضای خارجی، هویتی عینی بیابد، دارای هویتی اجتماعی درون ساختار جامعه می‌باشد که در قیاس با دوره عینیت می‌توان از آن به «دوره تکوین» یاد نمود. این هویت که از «عینیت ضعیف‌تری» برخوردار است، همانند «ظهور عینی» پدیده، واقعی می‌باشد و لذا از این حیث یکسان ارزیابی می‌شوند. با این تفاوت که هر «عقلی» - به تعبیر بورگن هابرماس - قادر به درک و فهم آن نیست. اگر «عقل ضعیف» ابزار شناخت باشد، در آن صورت و به‌طور طبیعی «ظهور عینی پدیده‌ها» موضوع شناخت خواهد بود و «هویت‌های اجتماعی» ماهیت خودشان را از دست خواهند داد. اما اگر «عقل قوی» مورد توجه قرار گیرد، در آن صورت است که «فضای اجتماعی» نه تنها بی‌معنا نخواهد بود؛^(۷) بلکه از اهمیت و حساسیت دو چندانی نیز برخوردار می‌باشد:

«در میان فلاسفه تجربه‌گرای انگلیسی، ... الگوی علم همواره بر به کارگیری قواعد روش‌شناختی و تجربی در مطالعه پدیده‌های طبیعی استوار بوده است ... مطابق با این سنت طبیعت به سادگی به صورت جهان‌عینی پرتوان و زاینده تعمیم پیدا می‌کند. ولی در نقطه مقابل عقل همواره به موارد خاص محدود می‌گردد و در واقع در این معنا واژه عقل تا حد ارجاع به یک بحث

ویژگی‌های پدیدار شناسانه تهدید همت گمارده و سپس از رهگذر تحلیل آنها به تصویری تاریخی و جامع از پدیده دست یابیم. چرا که:

«فهم بهتر از چیزی - دست کم - در گرو دانستن امور بیشتری درباره آن است؛ یعنی کیفیتی است در گرو کمیتی. وقتی ما درباره چیزی نکات بیشتری بدانیم و جوانب بیشتری از آن بر ما مکشوف شود، از آن درک عمیق‌تری خواهیم داشت.»^(۴)

این ایده که در حوزه علوم اجتماعی و انسانی پدیده‌های به ظاهر غیرمرتبط در پرتو نظریه‌های متفاوت، با یکدیگر ربط (ضعیف یا قوی) می‌یابند؛ فلاسفه علوم اجتماعی را به آنجا رهنمون می‌شود تا از ضرورت توسعه دامنه «دانستنی‌ها» در ارتقای سطح کیفیت «فهم از پدیده‌ها» سخن گویند. نتیجه قبول این ایده «تاریخی شدن پدیده‌های اجتماعی» است. به این معنا که برای هر پدیده‌ای می‌توان نوعی «تبار تاریخی» قائل شد که گذشته، حال و آینده آن را به هم مرتبط می‌سازد. به همین دلیل است که اندیشه‌گرانی چون «میشل فوکو» اصولاً معانی پدیده‌ها را در چشم‌انداز تاریخی آنها درک می‌نمایند و پدیده را بدون توجه به «تبارش» چونان پیکره‌ای متصلب، گنگ و غیرمفهوم ارزیابی می‌نمایند.^(۵) مطابق این رویکرد می‌توان سه وجود متفاوت (و مکمل یکدیگر) برای تهدید در چشم‌انداز تاریخی قائل شد.^(۶)

۱ - این نکته را باید متذکر شد که بین تبارشناسی با تفسیری که آمد با دیرینه‌شناسی، انطباق کامل برقرار نیست. به عبارت دیگر، دیرینه‌شناسی اگرچه قبل از مباحث تبارشناسی مورد توجه بوده، اما تفاوت‌های بین این دو را به آنجا رهنمون می‌شود تا ادعاهای امثال فوکو را موضوعی و ایده‌ای تازه ارزیابی نماییم. این اعتقاد که ماهیات ثابت وجود ندارند، و یا اینکه قوانین بنیادینی وجود ندارند که بر سیر تاریخی جوامع بشر حاکم باشند؛ از جمله اصولی هستند که ایشان را از دیرینه‌شناسان علاقمند به روش‌ها و نگاه‌های تاریخی سنتی، متمایز می‌سازد. بنابراین، نباید از نظر دور داشت که موضوع تاریخ در این بحث با تاریخ‌گرایی سنتی متفاوت می‌باشد.

خاص یا استدلال که به گونه‌ای مناسب در چارچوب قواعد بداهت شکل گرفته است، تنزل پیدا می‌کند ... ولی در آثار «هابرماس» با مددگیری از مفهوم عقل پویا، قدرتمند و زاینده ... [عقل] به مثابه راهنما، زیربنا و زمینه مشترک ... به شمار می‌رود ... از این زاویه طبیعی است که علم و تاریخ ... را به‌عنوان نشانه‌های شکوفایی عقل نگریسته ... و با تکیه بر مفهوم عقل قدرتمند، پویا و زاینده، درست در نقطه مقابل زمینه‌های سنت [عقل ضعیف] حرکت می‌کند. (۸)

نتیجه آن‌که با تقویت عقل، به توسعه حوزه شناخت آن می‌توان نایل آمد و از این طریق به هویت‌هایی برای موضوعات قبل از ظهور عینی آنها می‌توان دست یافت که اطلاق عنوان عمومی «پدیده اجتماعی» بر آنان صحیح می‌نماید. توجه به «پدیده‌های اجتماعی» در تحلیل‌های امنیتی حائز اهمیت بسیار می‌باشند، چرا که قبل از ظهور تهدید عینی، از دوره تکوین و شکل‌گیری آنان سخن می‌گویند که راه را برای طراحی و اجرای مدیریت‌های پیشگیرانه هموار می‌سازد. با این توضیح مشخص می‌شود که «پدیده اجتماعی» عبارتست از «هویت غیرمنسجم» یا «غیرمتصلب» موضوعات (Subjects) سیاسی - اجتماعی‌ای که هنوز به منصفه ظهور عینی نرسیده‌اند و تابع چند ویژگی اصلی زیر هستند: (۹)

• اول آنکه تکاملی (Evaluative) هستند؛ به این معنا که در بستر زمان و به صورت تدریجی شکل می‌یابند. بنابراین «تحول» و «سیالیت» (Changing) جزو ماهیت ذاتی آنها می‌باشد و توقع ارائه وضعیتی ثابت از آنها اصولاً نادرست و غیرممکن می‌باشد. (۱۰)

• دوم آنکه بازتابی هستند؛ به این معنا که «معنای» مشخص و قطعی‌ای برای آنها نمی‌توان بیان داشت، چرا که متناسب با مقتضیات زمانی و مکانی معنا و مفهوم می‌یابند و در نتیجه می‌توانند «معانی واقعی متعددی» را برسازند. به

همین دلیل است که اندیشه‌گرانی چون «رایل» (Ryle) «معانی اجتماعی» را «بازتاب شرایط» قلمداد می‌نمایند که «ذهن» به آنها سامان و هویت می‌بخشد. پویایی ذهن به آن است که در مقابل تحول محیط خشتی نبوده و با تولید معانی تازه، واکنش مناسب نشان دهد. (۱۱)

• سوم آنکه «مجازی» هستند؛ به این معنا که سهم «ذهنیات» در مقام مقایسه با «عینیات» در شکل‌دهی به معنای آنها به مراتب بیشتر است. لذا جایگاه اصلی استقرار این هویت‌ها در «ذهنیت» بازیگران می‌باشد. البته چنان‌که «مانوئل کاستلز» نیز نشان داده، معنای «مجازی» بودن به هیچ وجه نافی «واقعی بودن» یا «مهم بودن» آنها نیست؛ بلکه صرفاً از نقش موثر عناصر احساسی و نامحسوس در شکل‌گیری آنها حکایت دارد. (۱۲)

• چهارم آنکه جمعی هستند؛ به این معنا که بر خلاف «پدیده‌های عینی» که معمولاً با شبکه علی ساده و یا پیچیده تعریف و شناسانده می‌شوند؛ این پدیده‌ها هویتی جمعی دارند که از ارتباط گسترده - و به تعبیر باتسون - (Bateson) «سایبرنتیک» محیط و فرد، پدید می‌آیند. (۱۳) به همین دلیل است که مفهوم «ذهن اجتماعی» معنا می‌یابد که مدلول مهم آن این است که «هر آن چه من می‌گویم یا می‌اندیشم از آنچه دیگران گفته‌اند یا اندیشیده‌اند، تأثیر می‌گیرد، و به نوبه خود به شیوه‌ای، بر دیگران تأثیر می‌گذارد.» (۱۴)

در این چشم‌انداز هر تهدیدی دارای یک بستر اجتماعی در «گذشته» می‌باشد که مطابق گزاره‌های زیر در ظهور تهدیدات تأثیرگذار است:

گزاره اول - تهدیدات دارای هویت‌های نامحسوس درون جامعه هستند.

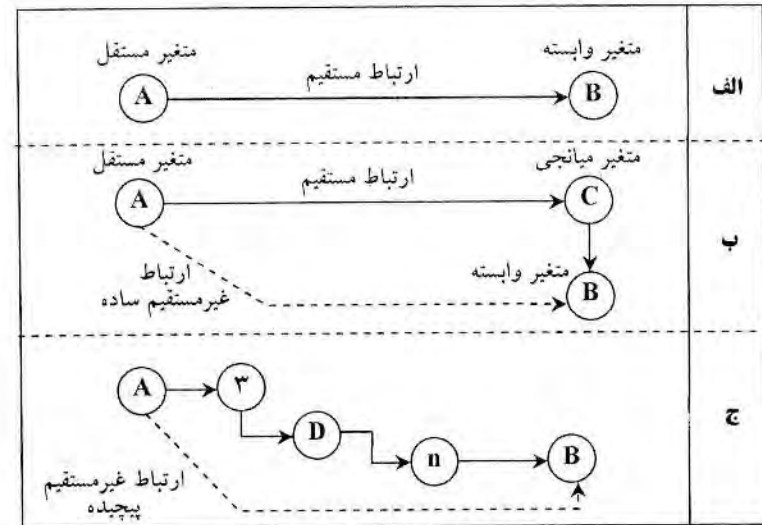
وجه غالب، تهدید را دارای هویتی عینی معطوف به منافع بازیگر می‌داند، اما در چشم‌انداز اجتماعی «هویت عینی» مؤخر بر هویت متزلزل و پراکنده‌ای ارزیابی می‌شود که در فضای اجتماعی از قبل وجود داشته است. برای

شناخت تهدیدات در بستر اجتماعی از یکدیگر تمییز داد:

یک - ارتباط مستقیم که به صورت رابطه «متغیر وابسته و مستقل» شناسانده می شود و در آن حادثه A به طور مستقیم بر تکوین پدیده B تاثیر می گذارد.

دو - ارتباط غیرمستقیم که با تعریف متغیرهای واسط بین دو متغیر وابسته و مستقل، شکل می گیرد.

این نوع ارتباط در حوزه روابط اجتماعی فراوانی بیشتری دارد و به دو گونه «ساده» و «پیچیده» قابل شناسایی است. تعدد متغیرهای واسط بر پیچیدگی «ارتباط غیرمستقیم» دلالت دارد که ما از آن به «شبکه روابط علی غیرمستقیم» تعبیر نموده ایم.



نمودار شماره ۱ - الگوهای ارتباط علی

بر این اساس مشخص می شود که «تهدیدات» در مقطع تکوین، تصویری نامحسوس دارند که با شبکه ای پیچیده از روابط علی غیرمستقیم به تهدیدات

عینی در مقطع «ظهور» مرتبط می شوند. به همین دلیل است که تحلیلگران امنیتی چون «جیمز آکانر» (James Oconnor) تاکید دارند که در مقطع تکوین، توقع دستیابی به عوامل تاثیرگذاری که به صورت مستقیم مفسر «تهدیدات» باشند، توقعی ناپجاست و در مقام عمل محقق نخواهد شد. برعکس استفاده از الگوهای تحلیلی زنجیره ای غیرمستقیم می تواند به میزان بیشتری تاثیرگذار باشد. (۱۷) (نگاه کنید به جعبه شماره ۲)

گزاره سوم - تهدیدات با برد زمانی بالا تعریف و شناسانده می شوند.

«میشل براون» (Michael Brown) در مقام تبیین روابط بین عامل موجد تهدید، با تهدیدات عینی بر روی شاخص «زمان» تاکید ورزیده و بر این باور است که عنصر «زمان» شاخص مهمی را در مدیریت تهدیدات - و حتی دسته بندی آنها - شکل می دهد. (۱۸) این شاخص برای مدیریت تهدیدات بسیار تاثیرگذار ارزیابی می شود، اما باید پذیرفت که «براون» و اندیشه گران پیرو او نتوانسته اند، چنان که شایسته است، از عهده تبیین اهمیت آن در مقام فهم ماهیت تهدید برآیند. واقع امر آن است که پدیده ها را در چند چشم انداز زمانی متفاوت می توان به بحث و بررسی گذارد که عبارتند از:

یک - چشم انداز زمانی «حال» (برد زمانی اندک). در این وضعیت دامنه عنصر زمان کاملاً محدود و عوامل تاثیرگذار در حد زنجیره علل مستقیم تعریف می شود. به عبارت دیگر، کمترین برد زمانی برای شناخت و تحلیل استفاده شده و لذا پدیده ها در «سطح» شناسایی می شوند.

دو - چشم انداز زمانی «معاصر» (برد زمانی متوسط). دوره زمانی «معاصر» با توسعه نسبی زمان تحلیل و شناخت پدیده، با اتکا به تحلیل «روندها» در واقع بخشی از گذشته (محدود) را به استخدام می گیرد تا بتواند در رسیدن به تصویری مناسب تر از «حال» توفیق حاصل نماید. این وضعیت

معمولا برد زمانی ای بین ۳۰ تا ۵۰ سال را شامل می‌شود.

جعبه شماره ۲: شبکه پیچیده روابط علی در مقطع تکوین تهدید یا فرصت

«پل گیلبرت» در مقاله «خشونت مردانه» این سوال را مطرح نموده است که بروز رفتارهای خشونت‌آمیز از ناحیه مردان بر ضد زنان، به مثابه یک ناپهنجاری اجتماعی چگونه قابل تجزیه و تحلیل است. «گیلبرت» به جای شناسایی شبکه روابط علی مستقیم، با استفاده از تحلیل‌های اجتماعی «تهاجم را راهبردی متحول» در بستر جامعه می‌شناساند که از روابط دیالکتیکی محیط فیزیکی با ساختار اجتماعی - فرهنگی حاصل آمده و حداقل شش متغیر واسطه «جامعه - گروه اجتماعی - روابط خورده اجتماعی - نحوه استقرار عوامل مختلف - رفتار بازیگران - عوامل روان‌شناختی» در بین آن دو به صورت مختلف تاثیرگذاری می‌کنند. بر این اساس خشونت مردانه از پنج کانون زیر تاثیرپذیر است:

فرهنگ

در این سطح هنجارهایی که از نسل‌های پیشین منتقل شده‌اند و به جامعه فعلی رسیده‌اند، مهم ارزیابی می‌شود. به این صورت که نوع تقسیم نقش برای زنان و مردان مبنای اولیه تکوین یا عدم تکوین خشونت بر ضد زنان را شکل می‌دهد.

خانواده

سازمان خانواده نوع ارتباط و انسانی خاصی را تعریف می‌نماید که می‌تواند در آینده راه را برای بروز خشونت باز یا مسدود نماید. به عبارت دیگر، نوع روابط تعریف شده می‌تواند، هنجارها را فعال یا خنثی سازد.

اجتماع

جامعه دارای روحی کلی و جامع است که تمامی افراد و سازمان‌ها متأثر از آن هستند. به همین دلیل است که ساخت اجتماعی می‌تواند در تکوین و بروز رفتارهای فردی به شدت موثر واقع شود. به همین دلیل است که افراد در جوامع مختلف رفتارهای متفاوتی از خود بروز می‌دهند.

شخصیت

قضاوت‌های یک فرد درباره خودش که محصول ویژگی‌های فردی، فرهنگی و اجتماعی است، در مجموع شخصیتی را شکل می‌دهد که می‌تواند ایستاری مثبت یا منفی را نسبت به خشونت پدید آورد.

بیولوژی و اندام‌زیستی

وضعیت زیستی زن و مرد نیز می‌تواند در توجیه خشونت یا تقویت گونه‌ای خاص از آن موثر واقع شود. نتیجه آن که قبل از بروز یک پدیده بنام خشونت مردان بر ضد زنان، حداقل پنج کانون بالا در بستر تاریخ فعال شده و شکل می‌گیرند تا در نهایت وقوع پدیده‌ای را میسر می‌سازند.

Source: Paul Gilbert, "Male Violence", in John Archer (ed), *Male Violence*, London, Routledge, 1994, pp. 325 - 89.

سه - چشم‌انداز زمانی «گذشته». در این وضعیت تحلیل‌گران اقدام به تبارشناسی و ارائه تحلیل‌های تاریخی گرا، با نفوذ به لایه‌های مبهم و ناپیدای تحولات تاریخی در گذشته می‌نمایند. این چشم‌انداز حسب دوره زمانی تعریف شده برای «دوره معاصر» بیش از ۳۰ یا ۵۰ سال را شامل می‌شود. چهار - چشم‌انداز زمانی «آینده». این وضعیت که خود دربردارنده «آینده

نزدیک» و «آینده دور» می‌باشد. در واقع نگرش تازه‌ای نسبت به «حال» را ترویج می‌نماید. به این صورت که برخلاف چشم‌اندازهای سه‌گانه پیشین، «حال» را به‌مثابه «گذشته» برای «جامعه آینده» در نظر گرفته و تلاش دارد در چشم‌انداز زمانی محدود، متوسط و یا بلند به تصویری نامحسوس از جامعه آینده دست یابد. با این تقسیم‌بندی مشخص می‌شود که ما دو تصویر از دوره تکوین در بحث از تهدیدشناسی، می‌توانیم داشته باشیم:

- اول - تصویری که «گذشته نزدیک» و یا «گذشته دور» را در خدمت «حال» گرفته و تلاش دارد تا با ریشه‌یابی وضعیت موجود در بستر تاریخی گذشته، به درک کامل‌تری از تهدیدات، نایل آید.
- دوم - تصویری که «حال» را در خدمت «آینده نزدیک» و یا «آینده دور» گرفته و تلاش دارد تا با شناسایی روندها به درک کامل‌تری از «تهدیدات احتمالی» در آینده و در نتیجه آمادگی جهت مقابله با آنها دست یابد. (نگاه کنید به جعبه شماره ۳)

لازم به ذکر است که در بحث از تهدیدشناسی هر دو تصویر مفید و دستیابی به آنها ضرورت دارد. دلیل این امر نیز چنان که تحلیلگرانی چون «ایمانوئل آدلر» (Emanuel Adler) اظهار داشته‌اند، در ارزش «شناختی» این تصاویر می‌باشد. به این معنا که آشنایی با دوره «تکوین» تهدیدات، به شناخت ما عمق و وسعت بخشیده و امکان مدیریت آنها را بیشتر می‌سازد. به همین دلیل است که در این مقطع زمانی بیشتر از اصطلاح «پدیده اجتماعی» برای توصیف رخدادها استفاده می‌شود که متعاقباً و در شبکه پیچیده‌ای از روابط غیرمستقیم سیاسی - اجتماعی، می‌تواند به پیدایش تهدید یا فرصتی منتهی شود. «این ایده که بازیگران می‌توانند از حیث داشتن و التزام به ارزش‌ها، هنجارها و نمادهایی که هویت اجتماعی آنها را شکل می‌دهد، شبیه هم باشند؛ موید این معناست که می‌توان از وجود تهدیدات، هراس‌ها، اعتمادها و ...

سخن گفت که در چشم‌انداز زمانی [امیان یا بلندمدت] شکل و قوام یافته‌اند، و به صورت مشترک برای تعدادی از بازیگران تولید فرصت یا تهدید می‌نمایند.» (۱۹)

به همین خاطر است که «هویت اجتماعی تهدید» مقدم بر «هویت عینی تهدید» ارزیابی شده و درک و تحلیل آن اهمیتی دو چندان می‌یابد.

جعبه شماره ۳: جنگ‌های پلویونزی؛ شناسایی زنجیره علل

در «تاریخ جنگ پلویونزی» حجم بالایی از اثر خود را به نقل جزئیات این جنگ پرداخته اختصاص داده است، اما فصل اول از کتاب وی دلالت بر آن دارد که نگرش مولف بسیار پیچیده‌تر از آن بوده که بر روابط علی ساده بسنده نماید. وی در ابتدای کتاب تصریح می‌کند که علت اصلی این جنگ را نقض پیمان سی‌ساله بین آنتیان و مردمان پلویونز ذکر کرده‌اند - که علتی صحیح است - اما نباید فراموش کرد که این دستاویزی بیش نبوده و سابق بر آن تحولات بسیاری در این دو جامعه رخ داده که نمی‌توان منکر نقش موثر آنها شد. توسی‌داید، طی شرحی مبسوط از مجموعه‌ای از تحولات سیاسی، جغرافیایی، اقتصادی و فرهنگی سخن به میان آورده که در نهایت حکایت از قدرتمند شدن آتن در برابر اسپارت دارد. پس اسپارت از قدرتمندی آتن احساس تهدید نمود و به این ترتیب جنگی بزرگ زمینه‌سازی شد. در واقع تحولات «پیدامنوس»، «کروکورا» و «پوتیدایا» و ریشه‌های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی آنها که بیش از یک دهه قبل از وقوع جنگ، پدید آمده بودند، اقدام نظامی را هویت بخشید.^۱

توکودیدس (توسی‌داید)، تاریخ جنگ پلویونزی، محمدحسن لطفی، تهران، خوارزمی، ۱۳۷۷، صص ۵۴ - ۳۷.

۲- تهدید در فضای سیاسی

”طومار گذشته، برای عمل، در زمان حال بسته می‌شود و گذشته، طومار گشوده زمان حال است.“ (۲۰)

در ورای تمام تعبیری که از سیاست به عمل آمده، این واقعیت که سیاست با قدرت در عرصه عمل ارتباط دارد، به نحوی حضور دارد. به همین دلیل است که واقع‌گرایان با تعریف سیاست به علم قدرت، در واقع در ارائه تعریفی موجز و عینی از آن تلاش نموده‌اند؛ چنان که «مورگنتا» بیان کرده، سعی در «کسب، حفظ و توسعه قدرت» جوهره سیاست را شکل می‌دهد،^۱ و این امر به «پدیده سیاسی» (Political Phenomena) هویت می‌بخشد. به این صورت که قرار گرفتن یک موضوع در شبکه روابط قدرت، آن را به پدیده‌ای سیاسی تبدیل می‌سازد که در مقام مقایسه با پدیده‌های اجتماعی پیش گفته شده، از سه حیث متمایز است:

نخست آنکه برد زمانی آن رو به کاهش دارد و به «حال» تمایل می‌یابد.

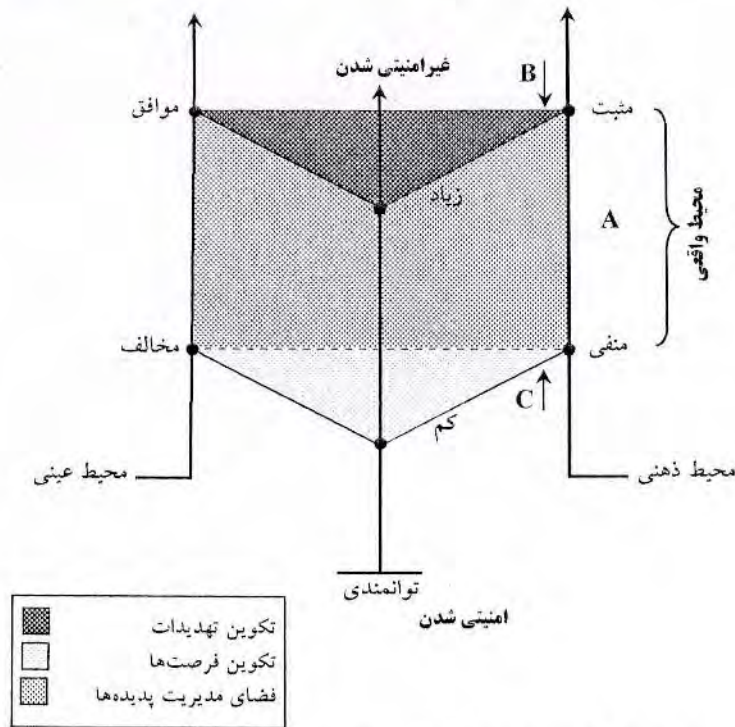
دوم آنکه شبکه ارتباط بین متغیرها رو به بساطت و سادگی می‌گذارد.

سوم آنکه ابعاد عینی معنای پدیده‌ها، بر ابعاد ذهنی آن غلبه می‌یابد.

در چنین فضایی است که تهدیدات با گزاره‌هایی متفاوت از فضای

اجتماعی تعریف و تشخیص داده می‌شوند.

۱ - لازم به ذکر است که تعریف سیاست در مکاتب مختلف تغییر یافته و شاهد ارائه تفاسیر مختلفی از این اصطلاح می‌باشیم. لذا تعریف سه عنصری واقع‌گرایان از اجماع برخوردار نیست. با این حال، چنین به نظر می‌رسد که نوع تلقی از قدرت و زوایای تازه آن (منابع جدید قدرت، چهره‌های جدید قدرت و ...) چشم‌اندازهای نوینی را فراسوی نویسندگان گشوده که امکان حکم و اصلاح تلقی‌های رادیکال واقع‌گرایانه را به وجود می‌آورد و در نتیجه کاربرد این تعریف را در گستره وسیع‌تری میسر می‌سازد.



نمودار شماره ۲ - تهدیدشناسی در سه فضای امنیتی، غیرامنیتی و واقعی

گزاره اول - پدیده‌های سیاسی ترکیبی از تهدیدات و فرصت‌ها هستند.

در مقطع ظهور پدیده‌های اجتماعی مورد بحث متأثر از مقتضیات زمانی و مکانی تحول یافته و ارزش امنیتی آنها به صورت فرصت یا تهدید تجلی می‌نماید. بر این اساس یک پدیده اجتماعی با گذر از دوره فترت (کمر بند C بر روی نمودار شماره ۳) احتمال آن را می‌یابد تا در دو ساحت متفاوت (که از آنها با فرآیندهای E و D بر روی نمودار ۲ یاد شده) قرار گیرد. این دو فرآیند عبارتند از:

یک - فرآیند امنیتی شدن. «امنیتی شدن» (Securitization) چنان که «باری بوزان» به آن اشاره داشته، نوعی نگرش به شمار می‌آید که مطابق آن حساسیت‌های امنیتی یک پدیده به حداکثر ممکن می‌رسد، و لذا پدیده مذکور به صورت «تهدید جدی» در دستور کار سیاست‌های دولتی جهت مدیریت و مهار، قرار می‌گیرد.

«امنیتی کردن» دلالت بر این دارد که چه بسا ما از هر [پدیده] ساده‌ای، یک تحلیل امنیتی [ارائه داده] و به این ترتیب [موضوعات] ساده و پیش پا افتاده را تا سطح ملی و تهدید امنیتی بالا ببریم.» (۲۱)

البته متعاقباً این نگرش نزد نویسندگانی چون «الی ویور» (Ole Waever) تکامل یافته به الگوی تبدیل می‌شود که در آن بین تهدید امنیتی با تهدیدات غیرامنیتی تفاوت وجود دارد. به این صورت که اگر چنانچه پدیده رخ داده متوجه منافع عمومی جامعه گردد و ابزارهای قانونی موجود توان مدیریت پدیده مذکور را نداشته باشند (و یا اساساً ابزار مناسبی وجود نداشته باشد)؛ در آن صورت «امنیتی شدن تهدید» را تجربه خواهیم کرد. در غیر این صورت بازیگر با تهدیداتی سیاسی، اقتصادی و ... که می‌تواند «امنیتی» هم نباشند، مواجه است. (۲۲)

دو - فرآیند غیرامنیتی شدن. «غیرامنیتی کردن» (Desecuritization) در واقع مکمل فرآیند امنیتی شدن است که پیروان مکتب کپنهاک از ناحیه نقد عملکرد دولت‌های جهان سومی به آن دست یافته‌اند. در این فرآیند اصل بر آن است تا حد ممکن مسائل و پدیده‌های اجتماعی به حوزه‌های غیرامنیتی هدایت شوند و از این طریق مدیریت گردند. نتیجه این امر می‌تواند آن باشد که یک پدیده اجتماعی قابلیت قرار گرفتن در یکی از دو مدار «امنیتی شدن» (و تولید تهدید) و «غیرامنیتی شدن» (و تولید فرصت) را دارا می‌باشد و از این حیث سرشت دوگانه‌ای برای آن قابل تصور است.

شاخص‌هایی که می‌تواند سیراحتمالی پدیده‌ای را در یکی از این دو فرآیند نشان دهند عبارتند از: (۲۳)

توانمندی

به این معنا که هرچه توان بازیگر (از حیث بهره‌مندی از منابع قدرت سخت و نرم) بیشتر باشد، احتمال «امنیتی کردن» پدیده کمتر و در صورت کاهش آن، احتمال «امنیتی شدن» بیشتر خواهد شد.

محیط عینی

اینکه رویکرد و موضع‌گیری سایر بازیگران درگیر در موضوع، نسبت به شرایط جدید چگونه می‌باشد (یعنی موضعی حمایت‌گرایانه یا مخاصمه‌جویانه اتخاذ نمایند)، می‌تواند در «امنیتی شدن» یا «غیرامنیتی شدن» پدیده موثر واقع شود.

محیط ذهنی

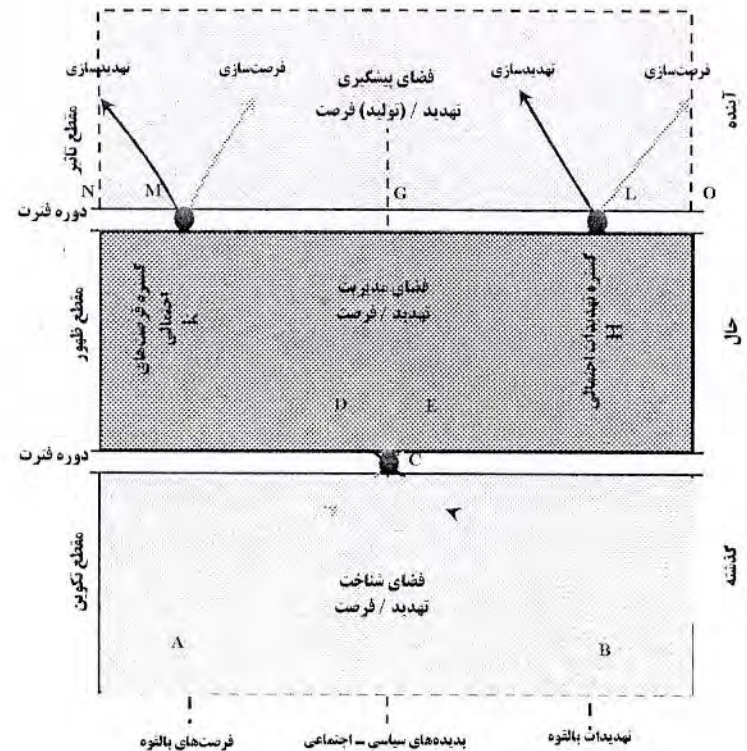
چنان که «ویور» نیز اظهار داشته، نوع «احساس» پدید آمده از ناحیه ظهور یک پدیده نیز می‌تواند در «امنیتی» یا «غیرامنیتی شدن» آن تاثیرگذار باشد. به‌طور طبیعی حساسیت‌های منفی، به امنیتی شدن واقعیت‌ها (ولو تهدید امنیتی نباشند) منجر می‌شوند. چنان‌که احتمال خلاف آن نیز وجود دارد. (۲۴)

مجموع ملاحظات بالا دلالت بر آن دارد که «تهدید» هویتی واحد و متصلب ندارد و چنان‌که واقع‌گرایانی همانند «باری بوزان» و «الی ویور» در «مناطق و قدرت‌ها» نشان داده‌اند، عمده موضوعات مشمول این حکم بوده و موارد بسیار اندکی را می‌توان سراغ گرفت که به «فرصت» یا «تهدید» مطلق، نزدیک باشند. (۲۵) به همین دلیل است که موضوعات امنیتی غالباً در فضای A (به روی نمودار شماره ۲) - و نه حوزه C و یا B - قرار دارند.

حالت عکس آن، یعنی حجم تهدیدات تولید شده از یک رخداد با حجم فرصت‌های ناشی از ناحیه مدیریت مناسب تهدید و تبدیل آن به فرصت - نسبتی مستقیم وجود دارد. (۲۶) در واقع این گزاره مکمل گزاره‌ی اول بوده و نشان می‌دهد که «فرصت‌های بزرگ مبتنی بر ریسک‌های بزرگ» و «تهدیدات بزرگ متضمن فرصت‌های احتمالی بزرگ» هستند.^۱

بر این اساس معادلات امنیتی تابع مکانیزم‌هایی شبیه مکانیزم‌های اقتصادی در بازارهای مالی می‌باشند. به این صورت که در حالت سودآور بودن یک سرمایه‌گذاری، افرادی که سهام بیشتری دارند به‌طور طبیعی از سود بیشتری بهره‌مند خواهند بود. در حالت مخالف (زیان‌بخشی سرمایه‌گذاری) بالتبع سهام‌داران بزرگتر، ضرر بیشتری را متحمل خواهند شد. بر این اساس، سهام بیشتر، به‌صورت توأمان «سود» و «ضرر» بیشتر (و سهام کمتر، سود و زیان کمتری) را تولید خواهد کرد. (۲۷)

در یک مطالعه موردی امنیتی می‌توان به رخداد ۱۱ سپتامبر به مثابه یک «تهدید بزرگ» برای ایالات متحده آمریکا اشاره داشت. (۲۸) در این رخداد حجم بالایی از تهدید برای آمریکا فعلیت یافت، اما دولت بوش تلاش نمود تا با مهار و هدایت آن، یک فضای امنیتی تازه به نفع اهداف نئومحافظه‌کاران حاکم بر دولت آمریکا پدید آورد که نتیجه آن توجیه حمله آمریکا به افغانستان و عراق می‌باشد (نگاه کنید به جعبه شماره ۴)



نمودار شماره ۳ - مقاطع سه‌گانه شناخت و تحلیل تهدید / فرصت

گزاره دوم - هر تهدیدی (فرصتی) ذاتاً دارای ریسکی مشابه از فرصت (تهدید) می‌باشد.

معنای مورد نظر در این گزاره اگرچه کمتر از حیث نظری مورد بحث و توجه بوده است، اما در عمده تحلیل‌های امنیتی ارائه شده از رخدادها، سیاسی - اجتماعی، معمولاً - به‌صورت مفروضی جدی - مدنظر بوده است. از این منظر بین حجم فرصت‌های تولید شده از یک پدیده امنیتی با حجم تهدیدات احتمالی ناشی از عدم استفاده از فرصت‌های حاصله - و همچنین در

۱ - این موضوع را نگارنده بر روی نمودار شماره ۳ نشان داده است. هر نقطه‌ای که بر روی یکی از دو فرآیند E یا D انتخاب شود، نظیری بر روی فرآیند مقابل خود دارد که از حیث فاصله با محور G یکسان است. به عبارت دیگر، تهدیدات در صورت مدیریت می‌توانند فرصت‌سازایی در سطح و اندازه‌ای مشابه با تهدید اولیه، به دنبال داشته باشند.

جعبه شماره ۴: مطالعه موردی رخداد ۱۱ سپتامبر

ایالات متحده آمریکا از فردای جنگ جهانی دوم، به دلیل تقویت بنیادهای امنیتی اش (از حیث سخت‌افزاری و نرم‌افزاری) در موقعیتی قرار می‌گیرد که به نوعی اطمینان از عدم تعرض سایر بازیگران - به دلیل تفوق در برآورد استراتژیکش - دست می‌یابد. نتیجه این امر اولویت یافتن «رفاه» بر «امنیت» در استراتژی ملی آمریکا می‌باشد. به همین دلیل است که کلیه رقابت‌های سیاسی در این کشور بر محورهای اقتصادی با هدف ارائه برنامه‌ای موفق‌تر در زمینه رفاه عمومی، متمرکز می‌شود. به عبارت دیگر نگرشی درون‌نگر و اقتصاد محور در دستور کار قرار می‌گیرد. عدم توجه جرج بوش پدر به همین مهم است که منجر به شکست وی در انتخابات سال ۱۹۹۲ ریاست جمهوری آمریکا می‌شود. آن هم در حالی که به دلیل فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و تصدی رهبری یک اقدام جهانی بر ضد عراق (برای تجاوز به کویت) گمان زده می‌شد، بوش بتواند ایده‌های نظامی‌گرایانه خود را حاکم سازد. در واقع دوره هشت ساله کلinton نیز نشان داد که جامعه آمریکا به سادگی حاضر به تغییر این چارچوب نمی‌باشد. جرج بوش پسر نیز برای این که بتواند طرح‌های نظامی‌گرایانه خود را به اجرا گذارد، با مشکلی مشابه مواجه بود و لذا مشاهده می‌شود که در وضعیتی بسیار نامساعد بر رقیب خود پیروز شده و به کاخ سفید گام می‌گذارد. تا قبل از رخداد ۱۱ سپتامبر در واقع بوش پسر نیز با حزم و احتیاط در عرصه سیاست خارجی حاضر می‌شود. از جمله کارکردهای مهم ۱۱ سپتامبر آن بود که «تهدیدی» بزرگ را تولید کرد و مدیریت این تهدید توانست فرصتی به همان بزرگی را برای تیم نومحافظه‌کار بوش ایجاد کند. به عبارت دیگر تهدیدی که می‌توانست به سقوط دولت بوش منتهی شود، در عمل به جابجایی اولویت «اقتصاد» با

«امنیت» کمک کرد و امنیت توانست به اولویت اول جامعه آمریکا (و حتی جامعه جهانی) تبدیل شود. در پی این تحول است که اقدامات نظامی بوش به صورت جدی پی‌گیری می‌شود. خلاصه کلام آن‌که تولید چنین فرصتی بدون تصور وجود چنان تهدیدی و پذیرش ریسک آن نمی‌رفت.

جهت مطالعه در این خصوص رک: جمعی از نویسندگان، یازده سپتامبر: نگاه ایرانی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، گزارش نشست تخصصی، شماره ۴۳۱۴۸، ۱۳۸۱.

گزاره سوم - تهدیدات (فرصت‌ها) از منظری قیاسی دارای نسبتی عکس با

«فرصت‌های احتمالی» (تهدیدات احتمالی) می‌باشند.

در حالی که گزاره دوم ناظر بر سرشت یک «تهدید» واحد بوده و در درون آن از «فرصتی احتمالی» سخن می‌گوید، گزاره دوم جنبه قیاسی دارد و بیانگر این مدعاست: از آن‌جا که ظرف توانمندی و گزینه‌های پیش‌روی هر بازیگر محدود می‌باشد، هرچه یک تهدید شدیدتر و قوی‌تر باشد، میزان فرصت بازیگر در قیاس با مجموع امکاناتش کمتر می‌شود. به همین ترتیب، هرچه توان فرصت‌سازی پدیده مورد نظر بالاتر باشد، احتمال تهدیدزایی آن کمتر می‌شود. به عبارت دیگر، می‌توان چنین اظهار داشت که فرصت‌ها و تهدیدات در ظرف واحد (توان ملی) در قالب «بازی با حاصل جمع صفر» معنا می‌دهند. به همین دلیل است که هر چه تهدید کامل‌تر شود (و از یک موضوع ساده به پدیده‌ای بحرانی تبدیل شود) گستره گزینه‌های فرصت‌ساز آن - به صورت بالعکس - کاهش می‌یابد. در واقع این وضعیت نیز تابع مکانیزم و قواعد اقتصاد بازار می‌باشد که بالا رفتن هزینه‌های ثابت (به مثابه یک تهدید) در کاهش میزان حداکثر سود متوقع (به‌عنوان فرصت مطلوب) تاثیر دارد و رشد یکی، کاهش دیگری را به دنبال خواهد داشت.

تحلیلگران از این پدیده به «مهار تهدید» تعبیر می‌نمایند. به‌زعم ایشان اگر

مدیران سیاسی - امنیتی بتوانند یک «بحران» را مهار کرده و آن را به سطح یک «تهدید جدی» تقلیل دهند، در مقام عمل توفیق کسب نموده‌اند؛ چنان که اگر همین روند را استمرار بخشیده و به صورت معکوس، شدت آن را کاهش دهند، می‌توان ادعا کرد که «تهدید» از بین رفته و وضعیت به حالت عادی بازمی‌گردد. (۲۹) (این وضعیت را بر روی نمودار شماره ۳ نشان داده‌ام. گستره تهدیدات H متناسب با رشد فرآیند فرصت‌های E کاهش می‌یابد. چنان که گستره فرصت‌های K با افزایش سطح تهدیدات D کاهش می‌یابد.)

نکته مهم در ارتباط با مکانیزم عملکرد این گزاره آنکه، گستره فرصت‌ها یا تهدیدات در هیچ حالتی به صفر تبدیل نخواهد شد. به عبارت دیگر، هیچ تهدیدی را نمی‌توان سراغ گرفت که در قیاس با توان ملی بازیگر، تمام گزینه‌های فرصت‌ساز را بر روی وی سد کرده باشد. چنان که هیچ فرصتی را نمی‌توان سراغ گرفت که زمینه بروز تهدیدات احتمالی را نفی نموده باشد. (این پدیده را بر روی نمودار شماره ۳ با طراحی دو حوزه L-O و M-N نشان داده‌ام).

«آدا بی. بوزمان» (Adda B. Bozeman) در مقام تحلیل تجربه تاریخی بازیگران سیاسی در موقعیت‌های تهدیدآمیز مختلف و برون شوهایی که استراتژیست‌های مختلف طراحی و به اجرا گذارده‌اند، در نهایت چنین نتیجه‌گیری می‌نماید که از منظر استراتژیک، پیچیدگی شرایط اجتماعی، قابل مهار نبودن آینده، قابلیت‌های ناشناخته انسان و بالاخره احتمال وقوع اشتباه از سوی بازیگران، به ما این امید را می‌دهد تا در بدترین شرایط نیز احتمال «وجود فرصت» را منتفی نپنداریم. چنان که در بهترین موقعیت، احتمال خطری مشابه وجود دارد و ما را از «اطمینان کامل» بازمی‌دارد. (۳۰)

۳ - تهدید در فضای امنیتی

«الصاق برجسب امنیتی بر کلیه تهدیدات از حیث منطقی توجیهی ندارد... ما تهدیدات زیادی داریم - مانند ایلز و برخی دیگر از بلاهای طبیعی و غیر آن - که در عین تهدید بودن، ضرورتاً امنیتی نیستند.» (۳۱)

دقت‌نظر ظریف «بیل مک سوینی» (Bill Mc Sweeney) از آن حیث که انحصار مفهومی «واژه تهدید» را در مباحث امنیتی نقد نموده و بر استقلال مباحث «امنیتی» تأکید دارد، در خور توجه می‌نماید. بر این اساس درک ماهیت تهدید در فضای امنیتی، متفاوت از دو فضای پیشین بوده و بیش از هر چیزی با تلقی بازیگر از امنیت مرتبط می‌باشد. در این چشم‌انداز شاید تلقی عمومی و گسترده «ریچارد المان» معنادار باشد؛ آن‌جا که از «تهدید» به مثابه یک «پدیده امنیتی» چنین تعبیر می‌نماید: «رفتار یا مجموعه‌ای از اقدامات که برای زندگی یک بازیگر ایجاد خطر نموده و دامنه گزینه‌های انتخابی او را محدود می‌کند.» (۳۲) با این تعریف مشخص می‌شود که هر تهدیدی را - مطابق تصریح مک سوینی - نمی‌توان امنیتی قلمداد کرد و تقلیل «امنیت به تهدید» نگرشی ناصواب است. جهت خروج از این وضعیت و نیل به دیدگاهی جامع، می‌توان بین دو گفتمان امنیتی تفکیک قائل شد که هر یک تولیدکننده تفسیر خاصی از تهدید امنیتی می‌باشند. (۳۳)

۱ - گفتمان سلبی: در آن امنیت عبارتست از وضعیتی که در آن خطری نسبت به منافع بازیگر از سوی دیگر بازیگران وجود نداشته باشد و یا در صورت وجود، بازیگر توان دفع و مدیریت آن را داشته باشد.

۲ - گفتمان ایجابی: امنیت به وضعیتی تعبیر می‌شود که در آن نسبت متعادلی بین خواسته‌ها از یکسو و کارآمدی نظام حاکم از سوی دیگر، وجود داشته باشد به گونه‌ای که تولید رضایت بنماید. به عبارت دیگر، امنیت در

گفتمان نخست بر مفهوم «قدرت» و در گفتمان دوم بر مفهوم «رضایت» استوار است.

با این توضیح می‌توان دو بعد اصلی را از یکدیگر در بحث تهدیدشناسی تمییز داد:

اول - ابعاد سخت‌افزارانه تهدید

چنان که «مک سوینی» اظهار داشته، بعد سخت‌افزاری یا متصلب تهدید از دیر باز مدنظر کلیه بازیگران و تحلیلگران بوده است. دلیل این امر به ویژگی‌های بارز این بعد بازمی‌گردد که عبارتند از: (۳۴)

یک - واقعی بودن (Objective)

دو - عینی بودن (Visible)

سه - محسوس بودن (Tangible)

بر این اساس مشخص می‌شود که «تهدید» عاملی عینی، محسوس و واقعی است که منافع بازیگر را از ناحیه بیرون (و یا به شکل درونی ولی با حمایت نیروی بیرونی) به مخاطره می‌افکند. این بعد از تهدید قابل اندازه‌گیری و تعیین میزان شدت می‌باشد. مکاتب سنتی‌ای که متعلق به جریان «واقع‌گرایی» می‌باشند، این بعد از تهدید را بسیار مورد توجه قرار داده‌اند و عمده متون موجود در این زمینه، متعلق به نویسندگان این جریان فکری است.

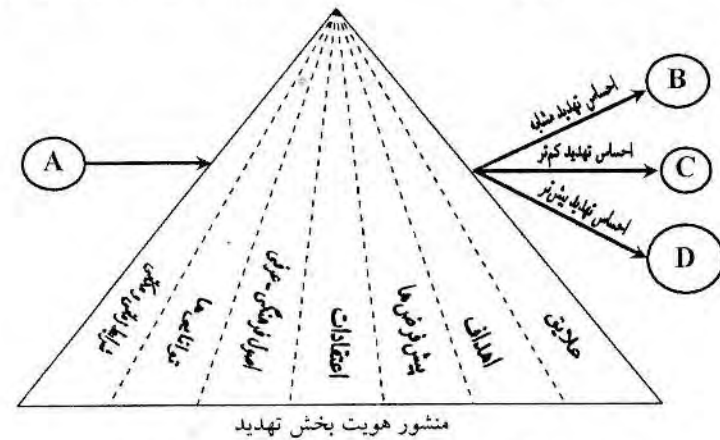
دوم - ابعاد نرم افزارانه تهدید

جریان‌های منتقد واقع‌گرایی با بیان این اصل انتقادی که عوامل روان‌شناختی تأثیر بسزایی در معادلات امنیتی ایفا می‌نمایند، توانستند به ظهور و اهمیت‌یابی عنصر «ذهنیت» در بحث از امنیت کمک موثری بنمایند. این ایده در طی زمان به دو صورت در بحث از تهدیدشناسی تأثیرگذار حاضر می‌شود:

نخست - ذهنیت به مثابه بعدی از تهدید. در این نگرش ابعاد سخت‌افزارانه تهدید نفی نمی‌گردد، اما این اصل مورد توجه قرار می‌گیرد که انحصار تهدید به ابعاد سخت‌افزارانه آن صحیح نمی‌باشد. به عبارت دیگر، تهدید دارای ابعاد ذهنی و روان‌شناختی نیز می‌باشد. در نتیجه این نوع نگرش است که در ذیل مکاتب فراستی، ابعاد متأثر از روان‌شناسی و روان‌شناسی اجتماعی برای امنیت (و به تبع آن تهدید) تعریف می‌گردد. (۳۵) ملاحظه‌ای که در این خصوص باید مورد توجه قرار گیرد - مطابق منطبق بیان شده از سوی تحلیلگرانی چون «برژینسکی» - آن است که گونه‌های تهدید در این چشم‌انداز غیرقابل تحدید بوده و متناسب با شرایط و مقتضیات زمانی و مکانی رو به فزونی خواهد گذارد. بنابراین، تلقی سنتی از امنیت به «نبود تهدید نظامی» نه تنها نمی‌تواند «امنیت‌ساز» باشد، بلکه موجد ناامنی‌های بیشتری در آینده - از ناحیه عدم توجه به ابعاد نوین تهدید - نیز خواهد بود. (۳۶)

دو - ذهنیت به مثابه عامل هویت‌بخش «تهدید». «ذهنیت» در این سطح از تحلیل به مثابه عاملی موثر ارزیابی می‌شود که کلیه ابعاد سخت‌افزاری و نرم‌افزاری تهدید را معنادار می‌نماید. به این صورت که بین «تهدیدات عینی، محسوس و واقعی» با «ادراک بازیگران» منشوری متشکل از «علاق»، «اهداف»، «پیش‌فرض‌ها»، «شرایط زمانی و مکانی» «اعتقادات»، «اصول فرهنگی»، «اصول عرفی» و «توانایی‌های» (۳۷) متفاوت وجود دارد که موجب می‌شود تا تصویری از «پدیده خارجی» به شکل مجزا شکل گیرد که می‌تواند تهدید یا فرصت باشد. نکته در خور توجه آن‌که نسبت بین آن «عینیت» بیرونی با آن «تصویر» مجازی، ضرورتاً «انطباق» نیست. به این ترتیب، تهدید هویتی «نامحسوس»، مجازی و فراواقعی» در ذهن بازیگر دارد. به همین دلیل است که «احساس تهدید» از «تهدید» اهمیت بیشتری می‌یابد. (نگاه کنید به نمودار شماره ۴) بر این اساس سه احتمال به وجود می‌آید:

- احساس تهدید مشابه با تهدید اراده شده از سوی بازیگر عامل باشد؛
 - احساس تهدید کمتر از تهدید اراده شده باشد؛
 - احساس تهدید بیشتر از تهدید اراده شده باشد.
- احساس تهدید
- تهدید عینی، محسوس و واقعی



نمودار شماره ۴ - نسبت بین ابعاد ذهنی و عینی تهدید

نتیجه آن که هویت تهدید در این مقطع مورد نقد واقع شده و تبدیل به هویتی مجازی می‌شود که به صورت یک رابطه روان‌شناختی که با «احساس» قابل درک و تعریف است، شناسانده می‌شود. در این مقام «عینیت‌ها» به جز ابزاری برای حمل معانی، چیز بیشتری نمی‌باشند. به عبارت دیگر، احساس تهدید یا احساس امنیت برای انتقال از یک بازیگر به بازیگر دیگر، نیازمند «حامل‌هایی» است که «عینیات محسوس واقعی» عهده‌دار ایفای این نقش می‌باشند. «جیمز اس. کلمن» جهت انتقال این معنا از واژه مناسب «نشانگان» استفاده نموده است،^۱ که به نظر می‌رسد در حد بحث حاضر کاربرد داشته باشد.

۱ - جیمز کلمن در بحث از توسعه واژه «نشانگان» را به کار برده است. منظور وی محمل‌های

بر این اساس تجلیات عینی تهدید از آن حیث که نشانگان تهدید به شمار می‌آیند، مهم و در ارزیابی سنجش شدت تهدیدات تاثیر گذارند. در غیر این صورت - یعنی قطع ارتباط بین ذهنیت تهدید با نشانگان تهدید - ارزش و کاربرد خود را از دست خواهند داد.

عینی‌ای است که معنای توسعه را منتقل می‌سازند. نشانگان جنبه عینی و محسوس دارند و از طریق آنهاست که می‌توان به میزان توسعه‌یافتگی پی برد. بر این اساس نشانگان از آن حیث که دلالت بر معنای توسعه یافتگی دارند، مهم هستند و در غیر آن صورت‌هایی بیش نیستند. (نک: لوسین دلبیوپای و دیگران، بحران‌ها و توالی‌ها در توسعه سیاسی، غلامرضا خواجه سروی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۰، صص ۹ - ۱۲۶).

ب) رهیافت ماهیت‌شناسانه

«اگر قرار باشد هر امر نامطلوبی را به مثابه تهدیدی برای امنیت تلقی نماییم ... در آن صورت بزودی به تصویری از تهدید خواهیم رسید که دیگر هیچ کاربرد و معنای مفیدی نخواهد داشت.» (۳۸)

چنان که «دانیل دودنی» (Daniel Deudney) به‌درستی اظهار داشته، «تهدید» واژه‌ای حساس و با مرزهای معنایی مشخص است که عدم توجه به آنها می‌تواند به توسعه‌بخشی معنایی آن و در نتیجه زوال واقعیت تهدید منجر گردد. این همان آفتی است که در حوزه امنیت پژوهی نیز توجه بسیاری از تحلیلگران را به خود معطوف داشته است. برای مثال، محمدایوب (Mohammad Ayoob) در مقام نقد تعاریف موسع ارائه شده از امنیت چنین اظهار داشته است:

«توسعه بخشی به مفهوم امنیت، تلاش ناصوابی است که منجر می‌شود تمام ابعاد زندگی انسان امنیتی شود و در نتیجه امنیت لوٹ و این مفهوم ناکارآمد گردد.» (۳۹)

بر این اساس بررسی خاستگاه مفهومی ظهور این واژه، بررسی مرزهای مفهومی آن با واژگان مشابه و در نهایت ارائه تهدید که قابلیت کاربرد در خصوص شناخت مصادیق عینی را داشته باشد، از جمله موضوعاتی است که لازم می‌آید به آنها پرداخته شود. در این گفتار از منظری «ماهیت‌شناسانه»

رویکرد «مکانیک» نیز تعبیر می‌شود که منطق حاکم بر آن حفظ شرایط خاص و جلوگیری از تغییر و تحول آنها به نفع ماهیت سازه است.

تصویر دوم - امنیت برابر است با ثبات. «ثبات» (Stability) مفهومی غنی‌تر از «سکون» است؛ چرا که لزوماً با «عدم تغییر» فهم نمی‌شود. این مفهوم در نظام‌های ارگانیک ماهیتی پویا و متحول دارد و بر وقوع تغییرات تدریجی، هدفمند و کنترل شده‌ای که به ایجاد نظم‌ی برتر در سطوحی جدید منجر می‌شود، دلالت دارد. (۴۲) به همین دلیل می‌باشد که در گفتمان‌های جدید امنیتی «وضعیت ایمن» بر مبنای نوعی «صبرورت» فهم می‌شود که نفی «سکون» و اثبات «ثبات» می‌نماید.

بر این اساس تهدید با دو خاستگاه مفهومی قابل تعریف و عملیاتی شدن می‌باشد. بنیاد خاستگاه نخست را مفهوم «سکون» تشکیل می‌دهد که نافی هرگونه تغییر و تحول می‌باشد، اما خاستگاه دوم را مفهوم «ثبات» شکل می‌دهد که مطابق آن تنها گونه‌ای خاص از تغییرات موضوع «تهدید» می‌توانند قرار بگیرند. در این نگرش حتی «سکون» نیز می‌تواند عاملی تهدیدزا تلقی شود.

با عنایت به عواملی از قبیل افزایش شمار بازیگران، تاثیرات ناشی از فناوری‌های نوین، رشد و توسعه ایده جهانی شدن، تقویت شبکه ارتباطاتی بین بازیگران مختلف، تضعیف حاکمیت‌های ملی و ظهور بازیگران خرده ملی و فراملی، و عواملی از این قبیل که «روزنا» از آنها به عوامل موجود «آشوب در جامعه جهانی» یاد کرده است؛ چنین به نظر می‌رسد که ایده نخست (تحصیل و استقرار سکون) اصولاً غیرممکن می‌نماید، افزون بر آن که دیگر مطلوب هم نیست. معنای این سخن آن است که عمده سناریوهای امنیتی در قالب تصویر دوم از امنیت (امنیت دبنامیک) قابل درک و تعریف هستند و لازمه تحقق این سناریوها، پذیرش یک نکته اصلی است و آن اینکه هر تغییری ضرورتاً یک تهدید به شمار نمی‌آید.

(انتولوژیک) موضوع مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

۱- خاستگاه مفهومی

«احساس ایمن و آزادی از ترس، اغلب شامل قرار گرفتن در معرض حداقل تغییر است. به هر حال درباره این‌که چه نوع تغییری بیشتر (یا کمتر) امنیت را تهدید می‌کند، بحث‌های مهمی وجود دارد ... یک چیز روشن است و آن این‌که به هر حال همه تغییرات تهدید امنیتی نیستند.» (۴۰)

چنان که رابرت ماندل به درستی اظهار داشته، خاستگاه مفهومی «تهدید» را مقوله «تغییر» (Change) تشکیل می‌دهد. به این معنا که تهدید در نهایت امر به گونه‌ای خاص از تغییرات قابل اطلاق می‌باشد. برای درک این معنا لازم می‌آید تا نکات زیر را در خصوص ماهیت جایگاه و ضرورت وجود تغییرات در حیات جمعی انسان، مورد توجه قرار دهیم.

نکته اول - عدم تغییر به معنای وجود امنیت نیست.

اگر تغییر را بنا به تعریفی عام، خروج از یک موقعیت (A) و استقرار در موقعیت متفاوت (B) دیگری بدانیم در آن صورت با دو تصویر متفاوت از امنیت مواجه خواهیم بود که در هر یک از آنها «تهدید» معنا و مصادیقی خاص دارد. (۴۱)

تصویر اول - امنیت برابر است با سکون. در این حالت، وضعیت مطلوب بازیگر، مطابق با وضعیت موجود او تعریف شده و لذا تلاش برای حفظ وضع موجود و استمرار آن راهبرد بازیگر را شکل می‌دهد. امنیت در چنین فضایی با «سکون» معنا و مفهوم می‌یابد و لذا هر عاملی که به نوعی در پی برهم زدن شرایط حاکم باشد، تهدید تلقی می‌شود. از این نگرش به

نکته دوم - هر تغییری ضرورتاً یک تهدید نیست.

مدلول نکته نخست ما را به آنجا رهنمون می‌شود تا نه تنها به نفسی تغییرات با اغراض امنیتی نپردازیم، بلکه استقبال از آنها را به مثابه بخشی از استراتژی امنیتی در دستور کار قرار دهیم. به عبارت دیگر تفکیک بین گونه‌های مختلف تغییرات، امکان تمییز تهدید را از غیر آن میسر می‌سازد. در این خصوص می‌توان اصول زیر را مستند به تحلیل‌های به عمل آمده از تجربه جوامع مختلف در طراحی الگوی امنیت پویا (مبتنی بر تغییرات هدفمند و کنترل شده)، مدنظر قرار داد:

اصل اول - تناسب. «پیتر کاتزنشتاین» (Peter Katzenstein) و همکاران وی در «فرهنگ امنیت ملی» این واقعیت را که امنیت پدیده‌ای پیچیده است که در حوزه‌های مختلف حیات جمعی (اعم از فرهنگ، سیاست، اقتصاد، روان‌شناسی و ...) ریشه دارد، به شکل مبسوطی شرح و بسط داده‌اند. (۴۳) این نکته از آن حیث در خور توجه می‌باشد که وجود نوعی «معنای جمعی» (Collective Meaning) را برای امنیت نزد جامعه اثبات می‌نماید. این معنا - چنان که الکساندر ونت (Alexander Wendt) اظهار داشته - اجزای مختلف جامعه را در موضوع مذکور به هم متصل می‌سازد. لذا هر تغییر و تحولی که در یک حوزه رخ می‌نماید، اگر از سوی سایر اجزاء جامعه حمایت نگردد، می‌تواند تأثیرات نامناسبی را در آینده در پی داشته باشد. (۴۴) به همین دلیل است که اصل تناسب به مثابه یک مکانیزم اطمینان بخش جهت تضمین سلامت تغییرات در جامعه مورد تأیید می‌باشد. مطابق این اصل یک تغییر - هرچند اهداف مثبت و خوبی را دنبال نماید - اگر در مجموعه هویت جمعی جامعه مذکور، نهادینه نشده و با واکنش‌های متناسبی حمایت نگردد، چونان یک تهدید عمل می‌نماید؛ چرا که «ثبات» را متزلزل می‌نماید. بالعکس یک تغییر با سمت و سوی منفی اگر به صورت جمعی باز تعریف شده و اجرا

گردد، در تعارض با ثبات جامعه قرار نگرفته و تولید تهدید نمی‌نماید؛ (نمودار شماره ۵ حوزه‌های مختلف هویت جمعی یک بازیگر را نشان می‌دهد) تغییراتی که اگر واکنش متناسبی را در تمامی این لایه‌ها داشته باشند، به تولید ثبات جدیدی کمک می‌کنند و ضرورتاً تهدیدساز نمی‌باشند، اگرچه ممکن است ثبات جدید حاصل آمده قوی‌تر یا ضعیف‌تر ارزیابی گردد. عمده آسیب‌های اجتماعی و یا معضلات منطقه‌ای و بین‌المللی‌ای که در واقع از این ناحیه پدید می‌آید، بسیاری از برنامه‌هایی است که از حیث محتوا مثبت ارزیابی می‌گردند، چون در مقام عمل از ناحیه اصول هنجاری، ایستاری و یا رفتاری (بازیگر) حمایت و تأیید نمی‌شوند، در نهایت به بروز پدیده‌های اجتماعی مطلوب منجر نشده و به جای فرصت، ایجاد تهدید می‌نمایند.

اصل دوم - کنترل. «کنترل» را باید مهمترین اصل در تفکیک تغییرات تهدیدآمیز از غیر آن، به شمار آورد. مطابق این اصل یک تغییر تهدیدآمیز آن است که در دو بعد زیر تحت کنترل بازیگر نباشد:

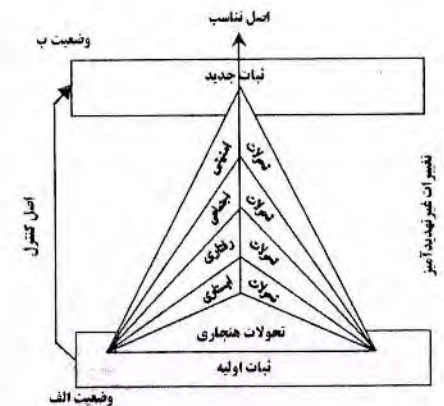
اولاً. روند تغییر خارج از کنترل باشد؛ به این معنا که سمت و سو و اهداف ناشی از تغییر خارج از توان بازیگر تعریف شود.

ثانیاً. نتایج تغییر خارج از کنترل باشد؛ به این معنا که توالی تحولات با اراده و برنامه بازیگر منطبق نباشد. (۴۵)

در این صورت مطابق تحلیل «توماس پانگل» (Thomas Pangel) تغییر از وضعیت «تحمیلی» به موقعیتی «هنجاری» تبدیل وضعیت می‌دهد. به این صورت که در چارچوب اهداف بازیگر بازتعریف شده و در نتیجه «نظام‌مند» می‌شود. بر این اساس، بازیگر امکان آن را می‌یابد تا در سطحی تازه - مطابق با شرایط و مقتضیات زمانی و مکانی - به تعریف ثبات با مولفه‌هایی نوین بپردازد و «امنیت» خود را تأمین نماید. (۴۶) بر این اساس، حتی شاخص‌هایی چون «خشونت» به تنهایی معنادار نیستند و دلالت بر «تهدید» یا «فرصت» بودن

«تغییر» ندارند. به عبارت دیگر، چه بسا تغییراتی که همراه با خشونت باشند، اما از حیث امنیتی در نهایت «فرصت‌ساز» تا «تهدیدزا» ارزیابی گردند. نویسندگانی چون «تد رابرت گار» «روپسینگه»، «بنسون»، «کوگلر»، «فایرابند» و «نسولد»، این پدیده را در گستره جهانی مورد بررسی قرار داده و در نهایت چنین استنتاج می‌نمایند که هر تغییری دارای درصدی از خشونت و نزاع (که ریشه در اصل مقاومت در برابر تحولات جدید است) دارد؛ با این حال، خشونت‌های کنترل شده و قابل تعریف در فرآیند تغییر، ضرورتاً بر تهدیدآمیز بودن تغییر دلالت ندارند. به عبارت دیگر، تجارب کشورهای توسعه یافته حکایت از تأمین منافع برتر از ناحیه تحمل پاره‌ای از خشونت‌ها دارد. (۴۷)

چنان‌که در نمودار شماره ۵ نشان داده شده، تغییراتی که خارج از دو اصل کنترل و تناسب باشند، به عنوان تهدید از آنها یاد می‌شود؛ چرا که پیامد این تغییرات نه بر هم زدن «سکون» بلکه ایجاد زلزول در «ثبات» بازیگر می‌باشد. البته سایر تغییرات همچنان برهم زننده سکون ارزیابی می‌شوند، اما از آن‌جا که به ایجاد ثبات در سطوح تازه دیگری منجر می‌شوند، ضرورتاً «تهدید» تلقی نمی‌شوند. (نگاه کنید به جعبه اطلاعات شماره ۵)



نمودار شماره ۵ - چارچوب تغییر غیر تهدیدآمیز (امنیت پویا)

جعبه شماره ۵: تغییرات تهدیدآمیز؛ مطالعه موردی بحران اول خلیج فارس

مایکل برچر در مقام تحلیل بحران اول خلیج فارس که در نهایت بروز بحرانی برای عراق در نیمه دوم ژوئیه ۱۹۹۰ را به دنبال داشت، از همین منظر به موضوع نگرسته است. به زعم وی این بحران دارای ۴ مقطع می‌باشد که معمولاً سه مقطع آغاز، توسعه و اقدام آن مورد توجه قرار می‌گیرد. حال آن‌که مرحله نخستین، دوره «تکوین» است که ریشه در تغییرات مهمی چون فروپاشی امپراتوری عثمانی، تاسیس عراق در ۱۹۳۰، استعمار درازمدت انگلستان بر کویت و بالاخره نوع استقلال‌یابی این کشور در زمان امیرالصباح - توسط انگلستان به سال ۱۹۶۱ - دارد.

مطابق این دیدگاه آنچه در قالب تجاوز عراق به کشور کویت نمودار گردید، در واقع محصول تغییرات تاریخی‌ای است که به صورت تدریجی طی چنددهه پیش از روی کار آمدن رژیم بعثی، شکل گرفته بودند. در واقع صدام حسین بر این گمان بود که در فضای جدید بین‌المللی خواهد توانست برای به کمال رسیدن جریان تاریخی فوق‌الذکر، بهره ببرد که در عمل چنین نشد و با واکنش آمریکا این اقدام ناکام ماند. با چنین نگاهی است که برچر، موقعیت کویت را از منظر تاریخی و ژئوپلیتیک «بحرانی» توصیف کرده و بر این اعتقاد است که شکست صدام حسین، نیز نمی‌تواند این «هویت بحران‌زده» را ایمنی بخشد و این احتمال در آینده نیز همچنان وجود دارد.

منبع: بحران در سیاست جهانی: یافته‌ها و مطالعات موردی (ج ۲)، صص

۱۷۸ - ۱۵۵.

۲ - سازمان معنایی تهدید

بر این اساس، لازم می‌آید تا ماهیت معنایی تهدید مورد کنکاش قرار گرفته و با شناخت عناصر مقوم معنای تهدید، به این واژه دست یابیم که ضمن متمایز بودن از سایر واژگان مشابه از استعداد لازم برای تفکیک پدیده‌های مختلف برخوردار بوده و چنان نباشد که هر رخدادی را صرفاً به دلیل ایجاد مشکل برای سیاست‌های ملی با عنوان «تهدید» شناسایی نماید. برای این منظور لازم می‌آید تا ضمن شناسایی عناصر اصلی معنا (از حیث زبان شناختی) به تطبیق آنها با واژه «تهدید» پردازیم.

اگرچه تا پیش از ظهور فلسفه تحلیلی (Analytic philosophy) «زبان» پدیده‌ای بسیط و به سان ابزاری صرف در خدمت بیان معانی ارزیابی می‌شد، اما امروزه و در نتیجه رشد و توسعه فلسفه تحلیلی؛ زبان توانسته است به کانون تحلیل‌های فلسفی راه یابد و مشخص شده که نسبت «الفاظ» و «معانی» با محیط بیرونی، نسبتی بسیار پیچیده و حتی سازنده واقعیات می‌تواند باشد. (۴۸) ظهور «مطالعات زبان شناسانه» (Semiology) به همت اندیشه‌گرانی چون «سوسور» (F. de Saussur) هم‌اکنون این نگرش را مسلط ساخته که به سادگی نمی‌توان بر کاربرد واژه‌ای خاص اقدام نمود؛ مگر آن‌که پیش از آن در ابعاد ذهنی، نظری و کاربردی آن به تامل پرداخته باشیم. به عبارت دیگر «واژگان» جزئی از واقعیت هستند و لذا کاربرد آنها با حساسیتی مشابه «عینیات» باید صورت پذیرد. سوسور، «اومبرتو اکو» (U. Eco) و «رولان بارت» (R. Barthe) بر این اعتقاد بودند که نظام انتقال معانی حداقل دارای پنج عنصر به شرح زیر می‌باشد: (۴۹)

۱ - معنای مورد نظر گوینده؛

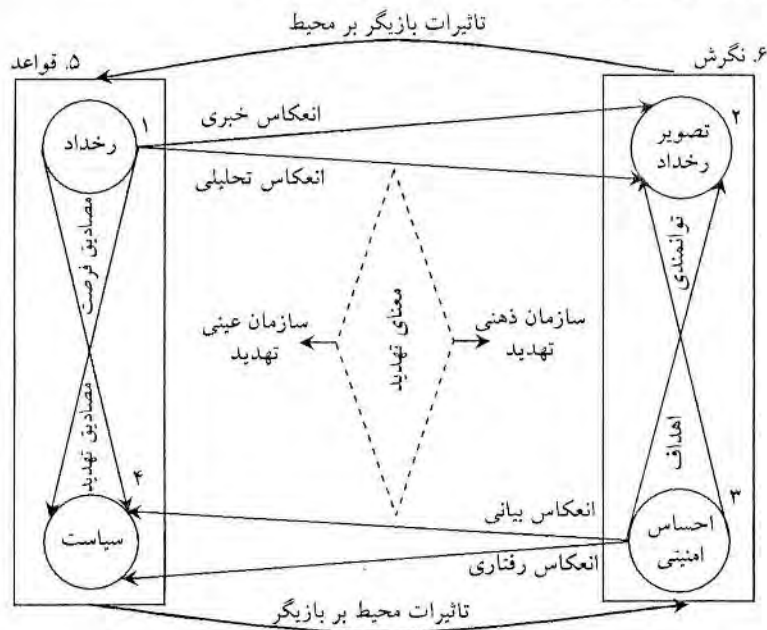
۲ - واژگان حامل معنای مورد نظر؛ (دال)

۳ - تصویر ذهنی مخاطب از ناحیه دریافت واژگان؛ (مدلول)

۴ - واقعیت بیرونی که موضوع بحث است؛

۵ - نشانگان معنایی که رابط بین دال و مدلول هستند.

بر این اساس، می‌توان «نظام معنایی» در حوزه «تهدید شناسی» را بر ارکان زیر استوار دانست (نگاه کنید به نمودار شماره ۶)



نمودار شماره ۶ - سازمان (عینی - ذهنی) معنایی تهدید

اول - رخداد (Event)

رخداد رکن عینی معنا را شکل می‌دهد که در عالم خارج به وقوع پیوسته و تابع شاخص‌هایی همچون شدت، عمق، گستره و ... می‌باشد. «رخداد» با وصف «عینیت» شناسانده می‌شود، اما این به آن معنا نیست که همین عینیت در معادلات سیاسی - امنیتی وارد شده و به صورت فرصت یا تهدید تجلی

می‌نماید. واقع امر آن است که هر «رخداد» متعاقب وقوع، دو دسته متفاوت از انعکاس‌ها را در پی دارد که با «محوریت» رخداد شکل می‌گیرند، اما ضرورتاً عین رخداد نیستند. این انعکاس‌هاست که در عمل (مبتنی بر دو رکن قواعد موجود و نگرش‌ها) رخداد را معنادار می‌نمایند و لذا می‌توان از آنها به مثابه فرآیندهای مولد «تصویر» یاد کرد که عبارتند از:

یک - فرآیند تولید انعکاس خبری. کلیه سازمان‌ها، افراد، ابزارها و روش‌هایی که با تولید اطلاعات (Information) به صورت «خبر» مرتبط هستند، در این فرآیند جای می‌گیرند. ویژگی بارز این فرآیند آن است که تولید «داده» (Data) در کانون توجه آن قرار دارد و لذا جنس اطلاعات تولید شده «خبری» ارزیابی می‌گردد. اخبار دقیق‌تر، سریع‌تر، جامع‌تر و مستمر نشان داده‌اند که در تصویرسازی اهمیت بسزایی داشته‌اند. به همین دلیل است که «خبر» کالایی ارزشمند ارزیابی می‌شود که هزینه‌های خاص خود را دارد و امروزه به صنعتی سودآور تبدیل شده است. از این منظر نوع «اخبار» می‌تواند در «تهدید» یا «فرصت» تلقی نمودن یک رخداد برای بازیگری خاص، نقش موثری داشته باشد. (۵۰)

البته تذکر این نکته ضروری است که «خبر» از عناصر تحلیلی کلا عاری نیست. چرا که نوع گزینش اخبار، چگونگی چینش آنها، شکل بیان، فنون تکرار همگی از جمله قابلیت‌هایی هستند که در «صنعت تولید اخبار» کاربرد ویژه‌ای دارند و چنان که اندیشه‌گرانی از قبیل «تاچمن» (G. Tuchman) نشان داده‌اند، به انتقال تحلیل‌ها به شکل پنهانی و خفته کمک می‌نمایند. (۵۱)

به عبارت دیگر، خبر خنثی وجود خارجی ندارد و آنچه این دو گونه از انعکاس را می‌تواند از هم تفکیک کند، در واقع غلظت و میزان «تحلیل» در تولید متن خبری یا تحلیلی می‌باشد. در مجموع این فرآیند تولید خود را متون اطلاعات خام می‌داند. (نگاه کنید به جعبه شماره ۶)

دو - فرآیند تولید انعکاس تحلیلی. به دلیل تعدد رخدادها، تخصصی شدن پدیده‌های سیاسی - اجتماعی و سرعت فزاینده تحولات، نیاز تازه‌ای نزد بازیگران پدید آمده که از آن به دریافت تحلیل‌های کارشناسی یاد می‌شود. بر این اساس، نسلی از کارشناسان ظهور کرده‌اند که نسبت به دریافت اخبار و تبدیل آنها به تحلیل جهت تسهیل فرآیند تصمیم‌گیری اقدام می‌نمایند. به همین دلیل است که تحلیل‌ها به کلاهایی استراتژیک تبدیل شده‌اند که از محل اخبار خام با عنایت به ظرفیت‌های علمی - عملی توسط افراد و سازمان‌ها تولید می‌شوند. (۵۲)

موضوع محوری این فرآیند، تولید «اطلاعات پرورده» است.

بر این اساس، مشخص می‌شود که «رخداد ناب» (Pure Event) در عرصه سیاست و اجتماع وجود ندارد و پیوسته نوع «اخبار» و «تحلیل‌هایی» که یک «رخداد» را احاطه کرده‌اند در معنابخشی امنیتی آن (همانند معانی آن در سایر حوزه‌ها) تاثیر گذارند.

جعبه شماره ۶: فرآیند تولید خبر در جریان رخداد ۱۱ سپتامبر

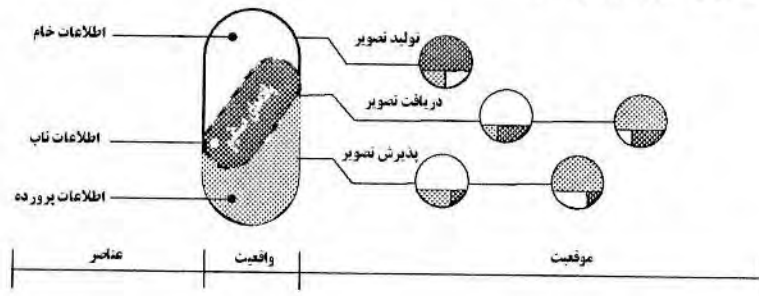
در ساعت ۸/۵۱ صبح ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، دایان ساویر (Diane Sawyer) برنامه «صبح بخیر آمریکا» را که از شبکه NBC پخش می‌شد، قطع نموده و طی یک جمله کوتاه خبر این رخداد بزرگ را این گونه بیان نمود: «ما هم اکنون خبری دریافت کردیم که انفجاری در مرکز تجارت جهانی به وقوع پیوسته است... اخبار حکایت از آن دارد که گویی یک هواپیما خود را به یکی از برج‌های مرکز زده است.» این خبر تنها ۶ دقیقه پس از حادثه مخابره شد و آنقدر کلی بود که صرفاً جلب توجه کند. پس از آن تصاویر ارسالی از سوی بالگردهای مأمور هواشناسی یا شبکه‌های تلویزیونی، به تدریج دریافت و پخش می‌شد که اطلاعات عینی را منعکس می‌نمود. در همین زمان (ساعت ۸/۵۳) است که یکی از همکاران «ساویر» -

یعنی «چارلز گیبسون» (Charles Gibson) در یک تحلیل کلی و کوتاه به مقایسه این رخداد با واقعه ۱۹۹۳ که برای این برج‌ها رخ داده بود، پرداخته و ایده «تروریستی» بودن آن را طرح می‌نماید. البته بلافاصله می‌افزاید که «البته ما هم اکنون هیچ چیز مشخصی درباره این رخداد نمی‌دانیم / و اینها صرفاً تحلیلی کلی بیش نیست.»

از ساعت ۸/۴۵ جریان تولید خبر به انعکاس یافته‌های حاضران در صحنه اختصاص می‌یابد که با فرارسیدن ساعت ۹/۰۲ در واقع موضوع هواپیمای دوم مطرح می‌شود که این بار به دلیل حضور تعداد زیادی دوربین در محل، به‌طور کامل رصد می‌شود. مجریان NBC در ساعت ۹/۰۳ پس از نشان دادن این صحنه‌ها نتیجه می‌گیرند که «این یک تهاجم کامل است و از تصادف نمی‌توان سخن گفت. حمله‌ای بسیار شگفت‌انگیز... از ساعت ۹/۱۲ به‌طور رسمی فضای هوایی نیویورک بسته اعلام شده و در یک وضعیت اضطراری قرار می‌گیریم که با جریان هواپیمای سوم و حمله به پنتاگون همراه می‌باشد. نکته قابل توجه آن‌که در کمتر از دو ساعت، سرگردانی خبری در خصوص این رخداد به پایان رسیده و پس از آن جریان هدفمند انعکاس اخبار همراه با تحلیل‌های مربوطه (و رسمی) ارائه می‌گردد که حکایت از یک رخداد تروریستی در آمریکا دارد. این روند به سرعت تکامل یافته و در کمتر از یک هفته هویت رسمی پیدا می‌کند؛ به گونه‌ای که شواهد و مدارک لازم برای اثبات این فرضیه ارائه می‌شود. پس از آن نیز سمت و سوی نسبتاً واحد خبری قابل مشاهده است که اتهام القاعده را پیوسته تایید می‌کند.

Source: James W. Carey, "American Journalism On, Before, and After September 11", in: *Journalism After September 11*, (edited by) Barbie Zelizer & S.Allan, London & New York, Routledge, 2002, pp. 71-90.

از این وضعیت می‌توان به شکل‌گیری «تصاویر مرکب» یاد کرد که دلالت بر وجود حداقل سه عنصر اصلی (مطابق نمودار شماره ۷) در یک رخداد دارد. نکته در خور توجه آن که در عالم واقع ما عمدتاً با «تصاویر مرکب» و نه «رخدادهای ناب» مواجه هستیم و اینها هستند که در بستر «نگرش» - توانمندی - اهداف» در نهایت احساس امنیتی مثبت و یا منفی را نسبت به یک رخداد در بازیگر ایجاد می‌نمایند. به عبارت دیگر می‌توان سه موقعیت متفاوت - از این منظر - برای بازیگر پیش‌بینی نمود. بازیگرانی که در تولید تصویر نقش فعال دارند، بازیگرانی که تاثیرگذارند و بازیگرانی که غیرفعال هستند و در نتیجه راه‌کاری جز پذیرش ندارند.



نمودار شماره ۷ - عناصر مقوم تصویر مرکب یک رخداد

دوم - تصویر (Image)

رخداد مقوله‌ای متصلب نیست که در اذهان بازیگران متفاوت، تصویری واحد بیابد. بلکه چنان‌که «باری بلچمن» (Barry Belchman) نشان‌دهنده، هر رخداد می‌تواند متأثر از دو محیط زیر، «تصویر» متفاوتی نزد بازیگران مختلف بیابد. اول - محیط سیاسی حاکم بر هر دوره‌ای که تحت عنوان «قواعد سیاست» و در قالب «تأثیرات محیط بر بازیگر» بر معنابخشی «رخداد» تاثیر می‌گذارد. دوم - محیط سیاسی مقبول بازیگر که تحت عنوان «ایدئولوژی بازیگر» و

در قالب «تأثیرات بازیگر بر محیط» بر معنابخشی «رخداد» تأثیر می‌گذارد. (۵۳)

در نتیجه این مکانیزم دو سویه است که تصویری از «رخداد» نزد بازیگر ایجاد می‌شود که مبنای تجزیه و تحلیل‌های امنیتی می‌باشد.^۱ این تصویر از آن حیث که توسط قدرت ملی و در چارچوب مناسبات داخلی و خارجی تعریف می‌شود، به «تصویر سیاسی» شناسانده می‌شود که نقطه آغازین تحلیل‌های امنیتی می‌باشد. (۵۴)

سوم - احساس (Sentiment)

چنان که «بیل مک سوینی» به درستی اظهار داشته، هر «تصویر» در بردارنده یک معنای امنیتی واحد نیز نمی‌باشد؛ بلکه متأثر از عوامل مختلفی، تصاویر واحد می‌توانند موجد احساس‌های متفاوت و بعضاً حتی متعارض باشند. از جمله این عوامل می‌توان به موارد زیر اشاره داشت. (۵۵)

عامل اول - هنجارها (Norms)

عامل دوم - توانمندی‌ها (Capabilities) (معنا و تلقی‌ای که بازیگر از توان خود دارد)

عامل سوم - توقعات (Expectations) (یا همان اهداف و آرمان‌هایی که در نهایت به دنبال تحصیل آنهاست).

با این تفسیر مشخص می‌شود که تصاویر ضرورتاً احساس‌های امنیتی یکسانی را در بازیگران مختلف پدید نمی‌آورند؛ بلکه با توجه به نوع ساخت‌بندی سه عنصر بالا، یک رخداد از طریق تصویری که از آن ارائه شده

۱ - امنیت اصولاً با موضوعات خاصی مرتبط است که ویژگی بارز آنها داشتن حساسیت‌های قدرتی و حکومتی است. حساسیت‌هایی که می‌تواند برای سازمان قدرت (در وسیع‌ترین معنای آن) سلباً و ایجاباً تأثیرگذار باشد. در غیراین صورت اساساً توجه تحلیلگران امنیتی به آنها جلب نمی‌شود.

به پیدایش احساس امنیت یا ناامنی نزدیک بازیگر کمک می‌کند.

چهارم - سیاست

بازیگران سیاسی در تجربه عملی‌شان نشان داده‌اند که پیچیده‌تر و زیرک‌تر از آن هستند که پیوسته سیاست‌هایشان را بر مبنای احساساتشان بنیان نهند. به عبارت دیگر وجود قابلیت‌های ویژه‌ای چون فریب، صبر، دوگانگی، و ... این امکان را برای ایشان فراهم می‌سازد تا در راستا یا برخلاف احساساتشان عمل نمایند. به همین دلیل است که متناسب با شرایط و مقتضیات زمانی و مکانی و نوع مصالحی که می‌اندیشند، نسبت به ارائه دو واکنش متفاوت اقدام می‌نمایند که در نهایت سیاست عملی آنها را شکل می‌دهد:

- انعکاس رفتاری (Behavioural Reflection)

- انعکاس بیانی (Oral Reflection)

در حوزه سیاست از این دو، به سیاست‌های اعلامی و اعمالی تعبیر می‌شود که ضرورتاً یکسان و منطبق بر همدیگر نیز نمی‌باشند.

خلاصه کلام آن‌که معنای «تهدید» (و یا فرصت) در نتیجه مناسبات بین این چهار رکن (رخداد - تصویر - احساس - سیاست) شکل گرفته و مشخص می‌شود. این معنا با آنچه در عالم واقع (به‌عنوان تهدیدهای عملی) شناسانده می‌شود، یکسان نبوده و با توجه به نتیجه چهار مرحله پیشین و نسبت آنها، از انطباق تا تعارض می‌تواند، تغییر کند. به این صورت که اگر بازیگر در تولید تصویر، ارائه درکی واقع‌بینانه و صحیح از خود و بالآخره طراحی سیاستی کارآمد موفق عمل نماید، در آن صورت معنا و مصداق تهدید به هم نزدیک می‌شود. بالعکس اگر اسیر تصاویر ساخته شده گردد، به تلقی غیر واقعی‌ای از خود استناد جوید و یا این‌که سیاست‌های نادرستی را به اجرا گذارد، بین مصداق و معنای تهدید تعارض رخ خواهد نمود.

پنجم - قواعد و نگرش‌ها

قواعد و نگرش‌ها دو روی یک سکه را در معادلات امنیتی (و کلیه تحلیل‌های سیاسی - اجتماعی) تشکیل می‌دهند. در حالی که قواعد جنبه بیرونی دارند و از اصول حاکم بر رفتارها در عرصه خارجی حکایت می‌نمایند؛ نگرش‌ها ماهیتی درونی دارند و از اصول پذیرفته شده (مفروضات) بازیگر در مقام نظر و عمل حکایت می‌نمایند. به این ترتیب می‌توان ادعا نمود که هر مقوله‌ای از آن جمله تهدید در فضایی که دو سوی آن را «قواعد» و «نگرش‌ها» تشکیل می‌دهند، معنا و مفهوم می‌یابد. اصول مذکور (اعم از بیرونی یا درونی) در قالب مکاتب اصلی به شرح زیر قابل بررسی هستند. دلیل اهمیت این مکاتب به آن است که به تعبیر «ماندل» هیچ تحلیل یا عمل امنیتی را نمی‌توان سراغ گرفت که عاری از یکی از این چارچوب‌ها باشد. (۵۶)

مکتب اول - واقع‌گرایی

«هانس مورگنتا» برای واقع‌گرایی شش رکن را برشمرده است که عبارتند از: یک - وجود قوانینی فراتر از خواست بازیگران که بر عمل سیاسی حاکم است. دو - محوریت منافع بازیگر در کلیه تصمیم‌گیری‌ها. (منافع در چارچوب قدرت) سه - وحدت منافع بازیگران به همبستگی و تعارضشان به واگرایی دامن می‌زند. چهار - ضرورت پالایش مبانی اخلاقی متناسب با شرایط زمانی و مکانی بازیگران. پنج - ضرورت پرهیز از افراط‌گرایی اخلاقی به نفع منافع در چارچوب قدرت.

شش - پذیرش اصل استقلال گستره عمل سیاسی از سایر حوزه‌های معرفتی مشابه. (۵۷)

این اصول در مقام بازتعریف امنیتی نزد اندیشه‌گرایان واقع‌گرا، به گونه‌های متفاوتی ترکیب شده و در نهایت چهار روایت امنیتی واقع‌گرا تولید می‌شود که «جیمز در دریان» (James Der Derian) از آنها با نام صاحبانشان چنین یاد می‌نماید: (۵۸)

روایت اول

واقع‌گرایی بدبینانه «هابزی» که به «محوریت قدرت سخت» در معادلات امنیتی منجر می‌شود. بر این اساس نوعی «داروینیسیم امنیتی» موضوعیت می‌یابد که بنیاد آن را «تقویت خود»، «نفی رقیب» و «سلطه بر دیگران» شکل می‌دهد. در این روایت هرگونه «تقویت قدرتی» از سوی دیگر بازیگران در حکم یک تهدید امنیتی آشکار یا خفته ارزیابی می‌شود که باید در پی مقابله با آن - از طریق تقویت خود - برآمد. این اصل مقتضای زندگی در محیط جنگل‌گونه (آنارشیک) می‌باشد که در آن روابط از اصل «جنگ همه‌بر ضدهمه» تبعیت می‌کند.

روایت دوم

واقع‌گرایی اجتماعی «کارل مارکس» که بر «مالکیت منابع تولید» و «خودبیگانگی» استوار است و در نهایت به طرح ایده «تضاد» به مثابه برون‌شویی از «سلطه طبقاتی» منتهی می‌شود. نزد مارکس «سرمایه» عامل اصلی تمامی «تعارضات» ارزیابی می‌شود و به همین دلیل است که «مالکیت منابع تولید» چونان منبع اصلی تولید قدرت در کنار «آگاهی» مطرح می‌باشد. در چنین چشم‌اندازی «از خود بیگانه شدن» و نهادینه شدن «سرمایه‌داری»، چونان تهدیدات جدی برای سرنوشت انسان و ایجاد سلطه نامشروع مطرح می‌باشند.

متعاقباً خروج از این وضعیت و نیل به آگاهی صادق، تنها راه برون‌شو و دستیابی به جامعه بی‌طبقه ایمن است.

روایت سوم

واقع‌گرایی تفسیری «نیچه» که بر تفکیک اراده معطوف به قدرت «مثبت» از شکل «منفی» آن ریشه دارد. نیچه با تعریفی که از «اراده معطوف به قدرت منفی» ارائه می‌دهد در واقع مجموع آموزه‌های اصلی ارائه شده از سوی هابز و پیروان وی را نقد کرده و به دلیل سخت‌افزارگرایی ناکام و منتهی به پوچ‌انگاری ارزیابی می‌کند. به جای آن، از «اراده‌ای مثبت» سخن می‌گوید که فعال و تاثیرگذار است و به زندگی انسان معنا و مفهوم می‌دهد. در این چشم‌انداز هر چه زندگی عاری از تعارض شود و قطعیت یافته و از ابهام خارج شود، امنیت‌گرایی به شکل منفی آن به حاشیه می‌رود. در واقع امنیت واقعی در نتیجه ظهور معنای واقعی زندگی پدیدار می‌شود. به تعبیر وی وجود یک زندگی ایمن مدیون وجود حقایق ایمن است؛ یعنی حقایق شناخته شده‌ای که دیگر برای بازیگر «مبهم» و «مجهول» نیستند.

روایت چهارم

فراواقع‌گرایی «بودریار» که بر اصل «شبیه‌سازی» استوار است. در این مرحله است که «فراواقعیت‌ها» شکل می‌گیرند و لذا امنیت با مفهوم و تلقی تازه‌ای ساخته می‌شود. مطابق این رویکرد امنیت محصول وضعیت‌های شبیه‌سازی شده‌ای است که مجازی هستند، اما در عمل به اجرا گذارده شده و در نتیجه نظم نوین را با معانی جدید امنیتی پدید می‌آورند. لذا می‌توان اظهار داشت که تهدیدات ماهیتی کاملاً متحول و غیرقابل تحدید دارند.

آنچه که در تمامی گونه‌های واقع‌گرایی مشترک می‌نماید، جایگاه بی‌بدیل

قدرت و تلاش برای کسب، صیانت و توسعه آن می‌باشد که در نهایت تهدید را به مثابه عاملی سخت‌افزارگرایانه که با صبغه نظامی و معطوف به منافع بازیگران از سوی بازیگران دیگر (رویکرد خارجی) تعریف و تکوین می‌یابد، معرفی می‌نماید.^(۵۹) این موضوع در جدول شماره ۱ که به تبیین ارکان نظریات واقع‌گرایانه اختصاص دارد، آورده شده است.^۱

جدول شماره ۱ - ارکان نظریه واقع‌گرایی

موضوع	نگرش واقع‌گرایانه	نتیجه (تهدیدشناسی)
بازیگران	دولت ملی	سطوح متفاوت تحلیل تهدید: فراملی - ملی - خرده ملی
واژه مورد استفاده	منافع ملی	تهدیدات با توجه به منافع ملی تعریف و هویت می‌یابند
ماهیت منافع	واقعیتی عینی و بخش‌ناپذیر	تهدیدات محسوس و واقعی هستند
موضوع منافع	مسائل حاد سیاسی، قدرت و امنیت	بنیاد استراتژی امنیتی بر دفع تهدید ملی و سلطه به دیگران است
گرایش بازیگران	حفظ و تحکیم حاکمیت را در جغرافیای ملی	تهدید با عناصر چهارگانه ملت - کشور، قابل شناسایی است
رابطه منافع بازیگران	متضاد	تهدید محصول منطقی تضاد است
قاعده بازی	حاصل جمع جبری صفر	تهدید پدیده‌ای منطقی و طبیعی است
نقش زور	زیاد	برای مدیریت تهدید باید استراتژی افزایش زور را در دستور کار داشت
نگرش فلسفی	واقع‌گرایانه سیاسی و مطلق‌گرایی	سلطه مطلق (هژمونی) نفی تهدید نمی‌کند.
آینده	تداوم اصولی اوضاع	فقط قدرت‌های برتر هستند که امکان استمرار حیات در ورای تهدیدات را می‌یابند.

۱ - دو ستون اول این جدول از اثر زیر گرفته شده و ستون (نتیجه‌گیری) توسط مولف به آن افزوده شده است. مبنای و مدل‌های تصمیم‌گیری در سیاست خارجی، پیشین، ص ۶۲.

مکتب دوم - لیبرالیستی یا آینده‌یستی

بنیاد مباحثی که فلاسفه‌ای چون افلاطون در قالب مدینه فاضله گذاردند، در نهایت جریان عمومی‌ای را پدید آورد که از آن به «ایده‌آلیسم» تعبیر می‌شود. محور اصلی این جریان را مفهوم «صلح» و ضرورت تقویت ساز و کارهای پدید آورنده آن در مقابل مفهوم «جنگ» واقع‌گرایان، شکل می‌دهد. بر همین اساس است که گونه‌های متفاوتی از ایده‌آلیسم رشد و نمو یافته‌اند که از سوی مکاتب لیبرالیستی حمایت فکری - عملی می‌شوند. آموزه‌هایی که در درک مفهوم تهدید از این منظر می‌تواند مفید باشند و عمدتاً در واکنش به مکتب واقع‌گرایی معنا و مفهوم می‌یابند، (۶۰) عبارتند از:

اول - وضعیت طبیعی بر مبنای صلح بوده و لذا جنگ امری غیرطبیعی و محصول شرایط زمانی و مکانی ارزیابی می‌شود.

دوم - امکان استقرار «صلح همیشگی» وجود دارد؛ برای این منظور بازگشت به حقوق طبیعی و التزام به آنها ضرورت دارد.

سوم - دموکراسی‌ها با یکدیگر نمی‌جنگند. (۶)

در نتیجه می‌توان چنین استنتاج نمود که تکوین و بسط دموکراسی تنها طریق ممکن برای نیل به صلح پایدار در این مکتب ارزیابی می‌شود. بنابراین بازیگران غیردموکراتیک جدی‌ترین تهدید برای صلح به شمار می‌آیند که باید مهار و کنترل شوند. بر همین اساس هر پدیده، عقیده، رفتار و یا الگویی که به نوعی برای اصول لیبرال دموکراسی ایجاد مشکل نماید، می‌تواند تهدیدساز تلقی شده و موضوع «برخورد امنیتی» قرار گیرد. در چنین حالتی، «امنیت جمعی» کلیه بازیگران اقتضای برخورد با تهدید را می‌نماید و در نتیجه اقدام به عمل آمده با حمایت عمومی صورت خواهد گرفت.

توضیحات «مک کین‌لای» (Robert Mckinlay) و «ریچارد لیتل» (Richard Little) در این خصوص روشن‌گر است. ایشان ضمن تأکید بر این‌که

لیبرالیسم نیز فراز و فرودهای بسیاری را طی تاریخ تجربه نموده، بر این نکته تأکید دارند که بین «لیبرال‌های ناب» (Pure Liberals) و «لیبرال‌های متعادل» (Compensatory Liberals) لازم است تا تفکیک صورت گیرد. در حالی که لیبرال‌های متعادل تحصیل صلح را از طریق تاسیس نهادهای فراملی‌ای که متولی مدیریت اقتصاد جهانی و امنیت بین‌الملل باشند، ممکن می‌دانند؛ لیبرال‌های ناب بر ایده توسعه دموکراسی تأکید می‌ورزند. در چنین چشم‌اندازی است که ایده «طراحی و اجرای کمربند سد نفوذ» در اردوگاه لیبرالیستی مورد اقبال واقع می‌شود که طی دوران طولانی جنگ سرد شاهد حاکمیت آن هستیم. (۶۲)

تهدیدشناسی مذکور که بر ابعاد نرم‌افزارانه و با ملاحظاتی از قبیل حق مساوات، عدم مداخله، حق تعیین سرنوشت، مشارکت عمومی و ...، درک و فهم می‌شود از حیث نظری تا پایان جنگ سرد معتبر است. اما متعاقب آن شکل تازه‌ای از لیبرالیسم به رهبری ایالات متحده آمریکا، پدیدار می‌شود که از آن می‌توان به «لیبرالیسم جهان گستر» تعبیر نمود. این گونه از لیبرالیسم که در آثار «فوکویاما»، «هانتینگتون» و عمده اندیشه‌گران آمریکایی پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و حوادث ۱۱ سپتامبر، قابل رویت است، تابع اصول و ملاحظات بالا نمی‌باشد. بالعکس شدیداً جنبه سخت‌افزاری پیدا نموده و با طرح «تهدید ناشی از تروریسم» به نفی اصل مساوات، عدم مداخله، حق تعیین سرنوشت، نفی نظامی‌گری و ... باور پیدا می‌کند. در نتیجه در این مکتب لیبرالیستی «تهدید» با مفهوم و شاخص‌هایی سنتی - شبیه واقع‌گرایان - مطرح است. به همین دلیل می‌باشد که شاهد بازگشت مفاهیم، نظرات و الگوهای تأمین امنیت سنتی (البته در چارچوب فلسفی نوینی چون تهدیدات نامتقارن، اقدامات پیشگیرانه، جنگ‌های رهایی بخش، تحمیل دموکراسی و ...) می‌باشیم. (۶۳)

مکتب سوم - پست مدرن (ها)

از جمله پیامدهای مهم طرح مقوله «جهانی شدن» تضعیف بنیادهای دولت ملی می باشد که با نزدیک شدن به سالهای پایانی قرن ۲۰، می توان نمود آن را حتی در مکاتب مدرن نیز مشاهده کرد. با این حال نقد «دولت» و جایگاه آن در روابط بین الملل، فضای تازه ای را در سالهای پایانی قرن ۲۰ و آغازین سالهای قرن ۲۱ پدید آورد که مجال را برای ظهور مکتب پست مدرن فراهم ساخت. بر این اساس می توان به ظهور تفاسیری تازه از امنیت اشاره داشت که به نوبه خود، تلقی نوینی از تهدید را ارائه می دهند. از جمله رویکردهای موجود در این حوزه می توان به موارد زیر اشاره نمود:

یک - رویکرد اخلاقی

پرسش از جایگاه ارزش های اخلاقی در سیاست خارجی را می توان سوالی با پیشینه تاریخی ارزیابی کرد که ریشه های آن در افکار اندیشه گران کلاسیک قرار دارد. با این حال فضای پس از جنگ سرد به خاطر طرح جدی و منسجم این پرسش (که در قالب امکان یا عدم امکان استفاده از زور برای تحمیل صلح معمولاً به آن پرداخته می شد) اهمیت دوچندانی دارد. نظر به اهمیت و تنوع این دیدگاهها، مروری خواهیم داشت به دیدگاه تنی چند از بزرگان حوزه اندیشه سیاسی که به نوعی این موضوع را به بحث گذارده اند. البته نباید فراموش کرد - چنان که «ماری ماکسول» (Mary Maxwell) نیز در اخلاق بین ملل (Morality Nations Among) بیان داشته - طیف تحلیلی گرانگانی که به این موضوع پرداخته اند بسیار زیاد می باشند؛ به گونه ای که در هر دو دسته اصلی کلاسیک ها و اندیشه گران معاصر می توان از آن سراغ گرفت.

اندیشه گران کلاسیک

چنین به نظر می رسد که فلسفه سیاسی کلاسیک به طور سنتی نسبت به بحث از سیاستمداری و اخلاق گرایی حساس بوده است؛ به گونه ای که بزرگان چون افلاطون، ارسطو یا توسیدید به صورت صریحی به آن پرداخته اند و آن را به عنوان مسئله ای حساس و به شکل مستقلی به بحث گذارده اند. ارسطو با طرح مفهوم «علل خوب» («علل تحت فرماندهی اخلاق») بحث جدی ای را در این باب برای سیاستمداران گشوده است. وی در کتاب «اخلاق» از ضرورت تلفیق احتیاط (Prudence) و فضایل اخلاقی به مثابه مقدمه لازم برای سلامت عمل دولتمرد واقعی یاد کرده و به این ترتیب تقدم ارزش ها و اخلاقیات را بر اهداف سیاسی، بیان داشته است. «آلبرو کول» (Albero Coll) در مقام تبیین دیدگاه ارسطو چنین اظهار داشته است:

«نزد ارسطو عقل عملی از اعتبار و ارزش بالایی برخوردار است و برترین فضیلت در حیات سیاسی می باشد. [عالم] سیاست در صورت نبودن چنین فردی در کانون آن، همانند کشتی بدون ناخدا می ماند که در گرداب گرفتار آمده و جز تلف کردن انرژی و گمراهی چیزی نصیب آن نخواهد شد.» (۶۴)

در فلسفه سیاسی ارسطو که مبتنی بر وجود دو گونه از فضایل عقلی و اخلاقی بود و معیار «حدوسط» را به عنوان شاخص اصلی در تعیین عملی خوب می پذیرد؛ رسالت دولتمردان آن می شود تا بین منافع حکومت و اصول اخلاقی ای که هر رژیم بر پایه آن استوار شده، به نوعی توازن ایجاد نمایند، و این چنین است که ایمنی در چارچوب اصول اخلاقی از حیث فلسفی درک و فهم می شود.

توسیدید ایده فلسفی ارسطو را با بنیادی تاریخی می پذیرد. وی معتقد بود که جنگ پلوپونزی به نوعی خاص از رابطه بین نزاع، اخلاقیات، سیاست و

دولتمردی اشاره دارد. به زعم وی «افراط» دلیل بروز نزاع بوده و لذا «میان‌روی» را بهترین راه‌حل جهت احتراز از تخاصم در طول تاریخ می‌داند. (۶۵)

در تکمیل این فرایند تاریخی می‌توان به اندیشه افرادی چون «سنت آگوستین» و «توماس آکویناس» اشاره داشت که با پردازش و پالایش مفهوم بنیادین «جنگ عادلانه» (Just War) در واقع به ترکیب مهمی از اخلاق با عمل سیاسی دست یافتند که تا به امروز منشأ بحث‌ها و تحولات بسیاری بوده است. مفهومی حساس که «ویلیام او. برین» (William O.'Brien) پیامدهای اخلاقی آن را بسیار حساس ارزیابی نموده، می‌نویسد:

«نظریه جنگ عادلانه در اساس یک ... قانون طبیعی است. فلاسفه و متالهان از این نظریه مفاهیم بسیاری را استخراج کرده‌اند که مبنای اخلاقی تصمیم‌گیری انسانها برای ورود یا عدم ورود به جنگ است.» (۶۶)

با توجه به محوریت مسئله جنگ در رویکردهای سنتی به امنیت، می‌توان به ارزش اخلاقیات در معادلات امنیتی سنتی پی برد؛ ارزشی که تبدیل به جزئی لاینفک از سنت عملی در مطالعات امنیتی شده و حتی امروز می‌توان در سیاست قدرتهای برتر در گستره بین‌المللی از آن سراغ گرفت. بر این اساس تهدید وجودی عینی دارد (که در مکاتب سنتی به آن اشاره رفت)، اما باید توجیهی اخلاقی برای آن جست‌وجو نمود. به عبارت دیگر، مبادی رویکردهای نوین را می‌توان در ادوار پیشین سراغ گرفت، اما این توجه در چارچوب اصل «منازعه بر سر قدرت» فهم می‌شود. لذا اخلاقیات شأن توجیهی و نه تحلیلی (در تهدیدشناسی) ایفا می‌نماید. متعاقباً و نزد اندیشه‌گران معاصر است که «اخلاقیات» در هویت «تهدید» تاثیرگذار حاضر می‌شود.

اندیشه‌گران سیاسی جدید

«توماس پانگل» (Thomas Pangel) را از جمله محققان برجسته عصر حاضر باید معرفی کرد که در مقام طرح و بررسی جایگاه اخلاق در حوزه مطالعات ملی، پژوهش‌های منسجم و در خور توجهی را ارائه داده است. وی همه اندیشه‌گران غربی را در طیفی که ماکیاوولی و کانت دوحده آن را تشکیل می‌دهند، جای داده و اظهار می‌دارد: پیروان «ماکیاوولی» بر این باورند که معادلات امنیتی متأثر از دو عامل «نیاز» و «ضرورت‌های واقعی زندگی» هستند، لذا اصل بر قدرت و توسعه آن است و بحث از اخلاق و ارزش‌های اخلاقی فی‌نفسه مهم نیستند. مگر آن‌که به نوعی در خدمت ملاحظات قدرت باشند که در آن صورت به تبع قدرت، ارزش و اهمیت می‌یابند. به عبارت دیگر، ایشان ابزار انگاران اخلاقی هستند که نه تنها ادعای حذف ارزش‌ها و اخلاقیات را از معادلات امنیتی ندارند، بلکه بالعکس در صورت کارآمدی آنها برای نیل به اهداف سیاسی و ارتقای سطح قدرت، استفاده از آنها را کاملاً ضروری هم می‌دانند. تعبیر ماکیاوولی در این خصوص روشن‌گر است آن‌جا که می‌نویسد:

«شهربار را نشاید که هدف یا فرضی جز صیانت از خویش با استعانت از هر آنچه که ممکن است [و از آن جمله ارزش‌ها و اخلاقیات] داشته باشد. جنگ نیز بدون توجه به روش و ابزارش، چون این هدف را حاصل آورد، در خور توجه است.» (۶۷)

طیف مقابل همانند «ایمانوئل کانت» برای دولتمردان «رسالتی اخلاقی» (Moral Duty) قائل است تا از این طریق بتواند به هدف عالی‌ای که وی از آن به «صلح همیشگی» یاد می‌نماید، دست یابند. بر این اساس این گروه از تحلیلگران قائل به ضرورت وجود پاره‌ای از اصول عام اخلاقی لازم‌الاجرا (Universal Moral Imperatives) می‌باشند؛ اصولی که جنبه فراگیر داشته و همگان باید در سیاست عملی ملزم به آنها باشند. به نظر وی سیاستمداران باید

جهان را به آنجا رهنمون شوند تا در آن تمامی بازیگران در فضایی مبتنی بر «آزادی» و «برابری» با یکدیگر تعامل نمایند. در این صورت است که «انسانیت» و نه واحدهای سیاسی خرد و یا فرد یا گروهی خاص، موضوع امنیت قرار می‌گیرد. مطابق این رویکرد مرجع امنیت که موضوع تهدید به شمار می‌آید، از دولت به انسان تغییر می‌یابد و به این ترتیب، مطالعات پست مدرن تکوین می‌یابند. در این خصوص می‌توان به دیدگاه چهارتن از اندیشه‌گران معاصر اشاره داشت که حکایت از اولویت این بحث در مطالعات امنیتی معاصر دارد:

● جیمز دبلیو چیلد: اخلاقیات و تهدیدات ملی (۶۸)

جیمز دبلیو چیلد (James W. Child) از جمله اندیشه‌گرانی است که ضمن پذیرش این واقعیت که منافع ملی متأثر از آموزه‌های واقع‌گرایی، محور اصلی فعالیت ملی را تشکیل می‌دهد، در پی تعدیل و اصلاح آن با کمک گرفتن از اصول اخلاقی در بحث امنیت ملی است. اصول تحلیل وی عبارتند از:

۱ - این ادعای واقع‌گرایان که همه دولت‌ها، همیشه بر اساس منافع ملی خود (صرفاً) عمل می‌نمایند، غیرواقع‌بینانه است و با واقعیت‌های بیرونی همخوانی ندارند. در واقع وجود چنین منافعی به صورت اجماعی، محل تردید است.

۲ - این ادعا که دولت‌ها چنانند که همیشه بر اساس اصول اخلاقی عمل می‌نمایند، نیز به همان اندازه - و حتی بیشتر از آن - غیرواقع‌بینانه است. چرا که بررسی‌های تاریخی نشان می‌دهد که تصمیم‌سازان در مقام عمل، متأثر از اصول غیراخلاقی هم بوده‌اند.

از مجموع این دو ملاحظه، او چنین نتیجه می‌گیرد که اخلاق می‌تواند حدودی را وضع کند که در مقام درک و عمل بر اساس منافع ملی، موثر هستند، و به این ترتیب به تفسیری دقیق از حضور اخلاقیات در معادلات امنیتی

می‌رسد که به تاثیرگذاری آن بر لایه‌های زیرین منافع ملی اشاره دارد. مستندات آنی که چیلد برای این حضور برمی‌شمارد عبارتند از:

اولا - وجود دولت‌ها بسیط نیست؛ لذا این احتمال که دولتمردان در مقام تصمیم‌گیری از مولفه‌های اخلاقی خود تاثیرپذیرند، بسیار زیاد است. به عبارت دیگر انگیزه‌های فردی (و از آن جمله اصول اخلاقی) از این مجرا به‌طور طبیعی - و ناخودآگاه - تاثیرگذار خواهند بود.

ثانیا - هر سیاستی در نهایت مبتنی بر ایدئولوژیی است که نوع رفتار دولتمردان را تحدید می‌نماید. این واقعیت که هر ایدئولوژیی بر ارزش‌هایی خاص استوار است، بر این دلالت دارد که تصمیم‌های امنیتی دولت‌ها متأثر از ارزش‌های خاصی است که اساسا گریزی از آن نیست.

خلاصه کلام، وی بر این باور است که اخلاقیات از دو حیث در عرصه تهدیدشناسی حضور می‌یابند؛ اول، از طریق تعیین حدودی برای عمل بر اساس منافع ملی؛ دوم، با ارائه توجیهی جهت ضرورت پاسداشت از منافع یک واحد سیاسی و انجام سیاست‌های عملی متفاوتی در این راستا. به عبارت دیگر مطابق تحلیل وی هر سیاستی مبتنی بر دو گام اساسی (تحلیل و طراحی عملی) است و هر دو مرحله فوق‌الذکر در حوزه امنیتی، در نهایت از ملاحظات اخلاقی تاثیر می‌پذیرند.

● چارلز دبلیو کیگلی: ارزش‌ها و محیط امنیت بین‌المللی

چارلز دبلیو کیگلی (Charles W. Kegley) بحث خود را با طرح دیدگاه «واقع‌گرایان نیست انگار» (Nihilist Realists) آغاز می‌نماید؛ طیفی از واقع‌گرایان که قائل به ضرورت نقش‌آفرینی قدرت در عرصه معادلات بین‌المللی در وضعیت فارغ از حضور موثر و راهبردی ملاحظات ارزشی و اخلاقی هستند. بر این اساس وی از شواهد تاریخی و ملاحظات نظری کمک

دارند. نتیجه‌ای که آرکز می‌گیرد آن است که سیاست امنیتی پایدار تنها موقعی معنا می‌دهد که بستر ارزشی ثابت و قابل اتکایی پیش از آن فراهم آمده باشد؛ چرا که «خوب» و «بد» - یا «درست» و «نادرست» یا «عادلان» و «غیرعادلان» و ... - تماما مقولاتی هستند که راهنمای سیاست امنیتی می‌باشند، اما در نهایت آنها از درون بستر اخلاقی می‌رویند. به عبارتی دیگر، خاستگاه فهم هر تهدیدی در نهایت «بستر اخلاقی» آن بازیگر است.

• تری ناردین: ارزش‌ها، اخلاقیات و امنیت ملی

«تری ناردین» (Terry Nardin) بنیاد بحث خود را بر «سنن اخلاقی» ای (Ethical Traditions) می‌گذارد که محصول مجادلات نظری مختلف در حوزه اخلاق سیاسی بوده و در نهایت به صورت اجماعی، به عنوان مبنای عمل سیاسی قرار می‌گیرند. به این ترتیب، کلیه محاسبات سیاسی و از آن جمله معادلات امنیتی در چارچوب و بستری اخلاقی معنا می‌یابند. او در خصوص آمریکا بر این باور است که مولفه‌های هفت‌گانه‌ای، سنت اخلاقی این کشور را تشکیل می‌دهند که عبارتند از: واقع‌گرایی معطوف به منافع ملی، اصول اخلاقی مسیحیت، اخلاق مشترک، قانون اساسی آمریکا، حقوق بشر، حقوق بین‌الملل و نظامی‌گرایی حرفه‌ایی. سپس با تامل در محتوای سنت اخلاقی آمریکا نشان می‌دهد که چگونه این سنت هفت‌عنصره چنان که از عناوین آن برمی‌آید، بر تفسیر و گونه‌ای خاص از ارزش‌ها و اخلاقیات استوارند. در نهایت وی چنین نتیجه می‌گیرد که سکولارترین نظام‌ها نیز در مقام سیاستگذاری به نوعی - در لایه‌های زیرین اعتقادی خود - به ارزش‌ها و اخلاقیاتی می‌رسند که هیچ‌گویی از آنها نیست. پس می‌توان نتیجه گرفت که ماهیت هر تهدید در ارتباط با اصول ارزشی بازیگر مفهوم و معنا می‌یابد و در غیر آن تهدید یا فرصت بی‌معناست.

گرفته و همچون چیلد به آن‌جا می‌رسد که این تفسیر از واقع‌گرایی تایید نظری و عملی لازم را ندارد. وی بیشتر تمایل به تفسیر جوئل روزنتال (Joel Rosenthal) از واقع‌گرایی دارد؛ آن‌جا که می‌گوید: «واقع‌گرایان بر این باورند که قدرت به‌عنوان محور اصلی تصمیم‌سازی باید با عنایت به ملاحظات اخلاقی پالایش و تعدیل شود تا از کارایی لازم در عرصه عمل برخوردار باشد». بر این اساس می‌توان استنتاج کرد که واقع‌گرایی نیز بدون اخلاق‌گرایی خاص خود معنا و مفهوم نمی‌یابد. کیگلی جهت تایید این مدعا، پروسه تصمیم‌سازی را در تحولات سیاسی به ارزیابی انتقادی گذارده، و در نهایت با اثبات «ارزش آلود بودن» تصمیم‌ها به آن‌جا می‌رسد که کلیه تهدیدات به نوعی ریشه در اصول ارزشی و اخلاقی دارند. به این ترتیب، وی مدعی می‌شود که اثرگذاری اخلاقیات در تکوین و تنوع تهدیدات، امری بدیهی و عمومی به شمار می‌آید و در واقع آنچه که مورد رد و انکار قرار گرفته به تعبیر «کنت دپلیو. تامسون» (K.W. Thompson) - نه اصل تاثیرگذاری بلکه تمیز و تعیین نوع ارزش‌هایی بوده که شایستگی چنین تاثیرگذاری را دارند.

• هدلی آرکز: بازگشت به ارزش‌های اخلاقی در عرصه سیاست امنیتی

«هدلی آرکز» (Hedley Arkes) بحث خود را با تفکیک گونه‌های مختلف قوانین در جامعه آمریکا آغاز کرده و سوال خود را چنین طرح می‌نماید: آیا سربازان آمریکایی حاضرند جان خویش را همان‌گونه که برای صیانت از قانون اساسی فدا می‌نمایند، برای قوانین بازی بسکتبال نیز فدا کنند؟ نتیجه‌ای که آرکز از طرح این پرسش ساده می‌گیرد، این است که قوانین از حیث پشتوانه اخلاقی‌شان متفاوتند و لذا درجه اهمیت آنها نیز مختلف است. بر این اساس او عامل اصلی در سیاست‌های عملی دولت‌ها را ارزش‌های اخلاقی می‌داند که در ورای تصمیم‌ها، قوانین و سیاست‌های مختلف قرار

دو- رویکرد فمینیستی^(۶۹)

تاثیرپذیری امنیت ملی از ملاحظات فمینیستی در ابتدا اندک ارزیابی می‌گردد، اما واقع امر آن است که به گفته تحلیلگرانی چون «تری تریف»، «استوارت کرافت»، «لوسی جیمز» و «پاتریک مورگان»، این بحث از جمله موضوعاتی است که در آینده مطالعات امنیتی بسیار فعال ظاهر شده و منشأ تحولات نظری و عملی در خور توجهی خواهد بود. دلیل این امر در ماهیت رو به گسترش بحث فمینیسم می‌رود تا در اندک زمان کوتاهی به جنبشی فراگیر تبدیل شود. مهمترین لایه‌ای که فمینیسم در مطالعات امنیتی به چالش فراخوانده، ابتدای ماهیت امنیت بر چیزی است که ایشان آن را مردسالاری لقب داده است. از این حیث امنیت باید تحولی ماهوی را تجربه نماید تا از بنیاد یکسویه‌ای که صرفاً بر جایگاه مردان نظر دارد، به دیدگاهی تعدیلی مبتنی بر ارزش محوری زن-مرد (به‌صورت توأمان) نائل آید.^۱ از دیدگاه ایشان، فمینیسم قائل به طرح یک بعد ساده برای ابعاد مختلف امنیتی (گسست جنسیتی) نمی‌باشد؛ بلکه بنیادی است که به ایجاد رکنی تازه در کنار مردسالاری برای معادلات امنیتی، منتهی می‌گردد. لذا آنچه در فلسفه تهدید رخ می‌دهد، پالایش و اصلاح کل مفروضات و آموزه‌های آن از منظر فمینیستی می‌باشد. از جمله محورهای تحلیلی مهم فمینیستی در این بحث می‌توان به موارد زیر اشاره داشت.

محور اول - عدم تحدید امنیت به «امنیت دولت» و ضرورت توسعه بخشیدن به دایره موضوع امنیت ملی. بر این اساس، بازیگران خرده ملی و روابط بین آنها در کنار بحث از دولت در معادلات امنیتی باید لحاظ شوند. در این صورت فمینیسم امکان و مجال آن را خواهد یافت تا از عوامل مهمی چون

جنسیت در بحث، از رابطه بین بازیگران خرده ملی به مثابه یک عامل اساسی در تحلیل امنیت ملی، سخن بگوید. به عبارت دیگر گستره تهدیدات، از دولت فراتر می‌رود.

محور دوم - ضرورت توجه به نقش و جایگاه زنان در عرصه سیاست بین‌الملل. مطابق این رویکرد نوین، فمینیست‌ها صرفاً بر تحولات نظری توجه ندارند و بر این باورند که برای تکمیل پروسه تحول نظری، لازم است تا از نقش مردان در سیاست عملی به نفع زنان کاسته شود. از منظر ایشان مبنای بسیاری از تهدیدات آن بوده که مردان آنها را تهدید ارزیابی و مدیریت کرده‌اند. به عبارت دیگر مردان چون دارای خصلت‌های فردی ویژه‌ای هستند و به‌عنوان تصمیم‌ساز مطرح می‌باشند، توانسته‌اند تصویر ذهنی خود را بر پدیده‌های بیرونی تحمیل نمایند و آن را فرصت یا تهدید تعریف کنند. حال اگر بتوانیم زنان را که از عاطفه و مهر و محبت بیشتری برخوردارند، جایگزین ایشان کنیم، به‌طور طبیعی الگوهای تحصیل امنیت و نوع تهدیدات، متحول شده از جنگ‌گرایی به گفتگو و توافق تمایل می‌یابد.

محور سوم - ضرورت کاهش نوع و میزان خشونت‌هایی که متوجه زنان است. فمینیست‌ها ساختار قدرت فعلی را ناقص و دربردارنده گونه‌ای خاص از ناامنی برای زنان می‌دانند که از آن به «تهدیدات ساختاری» یاد می‌نمایند. بر این اساس موضوع بسیاری از معادلات امنیتی باید تغییر کرده و به جای «دولت»، «زنان» جایگزین گردند. از این منظر فهرست طولانی‌ای از ناامنی‌ها برای زنان ارائه شده که دلالت بر آن دارد که زنان بیشتر از مردان و حتی دولت‌ها در معرض تهدید هستند. لذا سمت و سوی معادلات امنیتی نیز باید به نفع زنان تغییر کند.

محور چهارم - ضرورت تعدیل و تحول در نظام بین‌الملل. فمینیست‌ها با توجه به رابطه بین سیاست داخلی و خارجی، به این نکته مهم

۱- البته این نقطه آغازین بحث است و متعاقباً فمینیسم توسعه یافته رویکردی رادیکال همانند موضوع مورد نقد خود یافته و در نتیجه از محوریت پلانزاع زنان- درمقابل مردان- دفاع می‌کند.

اشاره می‌نمایند که بهبود وضعیت امنیتی زنان در گرو اصلاح نظام بین‌الملل می‌باشد که به شکل افراطی‌ای مردسالار می‌باشد. ضرورت گذر از «مردسیاسی» و «دولت مذکر» و تاسیس نظامی بر پایه ملاحظات جنسیتی، تنها راه‌حلی است که می‌تواند ایمنی را به صورت کامل برای همگان به دنبال داشته باشد. خلاصه کلام آن که پارادایم امنیت بین‌الملل از سوی ایشان به شدت به چالش فراخوانده شده است.

از آنچه بیان شد، معلوم می‌گردد که فمینیست‌ها برای مفهوم سستی «صلح» به معنای «نبود جنگ» و امنیت به معنای «حداکثر کردن توان دفاع از خود»، اقدام به ارائه بدیل‌هایی کرده‌اند که در بستر گفتمان‌های فرامدرن قابل درک هستند. «ریردون» (Reardon) بر این باور است که صلح واقعی از رهگذر عدالت اجتماعی و مساوات اقتصادی حاصل می‌آید، چرا که این دو به پیدایش وضعیتی منجر می‌شوند که بروز نزاع در آن به ندرت امکان‌پذیر است. چنین تلقی‌ای توسط فمینیست‌ها در بحث از امنیت با توجه به عامل مهم قدرت مورد توجه قرار گرفته و در نهایت به تأیید دو اصل زیر به‌عنوان راهنمای امنیتی فمینیست‌ها منتهی شده است:

۱ - شمولیت (Inclusivity): به این معنا که امنیت باید در سطح کلانش - یعنی در گستره جهانی - معنا شود و بسنده نمودن به بخش یا سطحی از آن عین آسیب‌پذیر نمودن آن است. بنابراین، باید در هر حال اصلاحات و تغییرات را تا سطح جهانی ارتقا داد.

۲ - کل‌گرایی (Holism): تمامی ابعاد و اجزای امنیت باید توأمان مدنظر باشند و بدانیم که امنیت یک موضوع واحد است و لذا نمی‌توان از جزئی از آن (مثلاً زنان) چشم‌پوشی کرد.

از حیث تاریخی نقطه ظهور نگرش فرامدرن را می‌توان در بحث‌های اواخر دهه ۱۹۸۰ و آثار اندیشه‌گرانی چون، «استرنج» (Strange) جست‌وجو

کرد که با بیان ایده‌هایی چون «کیهان‌شناسی مردانه» و نقد «سلطه مردان»، بنیاد نگرش فمینیستی را به‌عنوان یک گرایش عمومی تازه گذاردند. پس از آن و در قالب تبدیل شدن این نگرش به موضوع یک جنبش اجتماعی است که شاهد رشد و ارتقای آن و تسری‌اش به حوزه‌های مختلفی (اعم از اقتصاد، سیاست، فرهنگ و در نهایت امنیت) می‌باشیم. حضور و رشد این جنبش امروزه تا به‌آن‌جاست که دیگر نمی‌توان دعوی امنیتی ایشان را نادیده انگاشت.

سه - رویکرد جماعتی^(۷۰)

مفهوم «جماعت» (Community) نخستین بار در مطالعات بین‌المللی مورد توجه قرار گرفت، اما در عمل نویسندگان امنیتی بیشتر به آن توجه نموده و نشان دادند که این مفهوم در مطالعات امنیتی از محوریت و اهمیت بیشتری (تا روابط بین‌المللی) برخوردار است. مفهوم «جماعت امنیتی» توسط «کارل دویچ» (K. Deutsch) در بیش از چهل سال پیش وضع شده است، و دلالت بر دو اصل عمده دارد:

- کشورها در وضعیت مثبتی بر تکرر قرار دارند و لذا هر یک منافع خاص خود را دارند.

- برای منافع به ظاهر پراکنده کشورها، می‌توان محور واحدی را جست‌وجو کرد که اصول مشترک امنیتی آنها را شکل می‌دهد.

نتیجه پذیرش این دو اصل آن شد که برای حل منازعات و تأمین ایمنی ضرورتاً لازم نیست به جنگ اندیشید و می‌توان بر اساس منافع مشترک به درک امنیتی‌ای نائل آمد که از ویژگی بارز آن تأمین امنیت برای تمامی بازیگران حاضر در جماعت امنیتی می‌باشد. واقع امر آن است که مشکل جماعت امنیتی بیش از آن‌که به درک مفهومی آن مربوط باشد - یعنی مفهومی که مورد علاقه و مطلوب تعداد زیادی از تحلیلگران امنیتی می‌تواند باشد - به تحقق عملیاتی

آن برمی‌گردد.

توضیح آن‌که مطابق تحلیل «دویچ» یک جماعت امنیتی عبارت از گروهی از مردمان است که با یکدیگر همگرایی دارند و از عدم منازعه در بینشان مطمئن هستند. به عبارت دیگر، اختلافاتشان را از طریق گفت‌وگو تا مجادله و منازعه حل می‌کنند. چنین جماعتی از دو طریق امکان تحقق دارد: ۱- امتزاج دو یا چند واحد سیاسی مستقل که از آن به «جماعت امنیتی ادغامی» (Amalgamated Security Community) یاد می‌شود ۲- تکثرگرایی همگرایانه که از همراهی چند واحد مستقل سیاسی پدید می‌آید و از آن به «جماعت امنیتی تکثرگرا» (Plurlistic) یاد می‌شود. با تامل در شرایط واقعی جهان معاصر، معلوم می‌شود که هر دو ایده به نوعی در مقام تحقق با مانع مواجه می‌باشند؛ در حالی که ادغام به واسطه اختلافات شدید ارزشی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی چندان مدنظر نمی‌باشد، اما چنین به نظر می‌رسد که تکثرگرایی از قابلیت بیشتری برخوردار است. باین حال تکثرگرایی نیز بیشتر به تفرق تا نگرش جماعتی تمایل دارد. همین دو ملاحظه است که برخلاف رونق مباحث نظری امنیت جماعتی، تجربه عملی در این زمینه را تضعیف و فقیر ساخته است. به همین دلیل است که جماعت امنیتی بیشتر به مثابه یک بحث نظری تا یک الگوی عملی در حوزه مطالعات امنیت ملی مطرح می‌باشد. جهت خروج از این معضل، مفهوم «جماعت امنیتی حداقلی» ارائه شده که مدلول آن یک منطقه فراملی است که بازیگران اصلی آن دولت‌های مستقل می‌باشند. بازیگرانی که مردم آنها از این حیث که اکثرا خواهان مدیریت تحولات به شکلی مسالمت‌آمیز هستند، مشترک و یکسان می‌باشند. این ارتباط فرامدرن صرفا بر الگوی سنتی (یا مدرن) بازدارندگی استوار نبوده و بیش از آن بر «کف نفس» استوار است. این جوامع از حیث عملیاتی بر دو روش «کمک دو جانبه» (Mutual Aid) و «تاسیس سیستمی فراحاکمیتی»

(Sovericign System - Post) تاکید دارند که در نهایت امنیت مشترک ایشان را بدون توجه به مقوله نزاع برانگیز «سلطه» تامین می‌نماید. واقع امر آن است که تلقی حداقلی از جماعت امنیتی امکان تحقق در جهان خارج را دارد و می‌تواند در دستور کار مجموعه متفاوتی از نظام‌های سیاسی قرار گیرد. بر این اساس «جماعت امنیتی تکثرگرایی حداقلی» را می‌توان از حیث تحلیلی دربردارنده سه حلقه مفهومی متفاوت - ولی مکمل یکدیگر - ارزیابی کرد: حلقه نخست: شرایط پیشینی (Precipitation Condition) که مشتمل بر اصول عملیاتی زیر است:

یک - تغییر در فناوری، دموکراسی، اقتصاد و محیط زیست.

دو - توسعه واقعیت‌های اجتماعی که مورد توافق و پذیرش کلیه بازیگران است.

سه - محوریت تهدیدات بیرونی.

حلقه دوم: توسعه اعتماد متقابل و تایید هویت مشترک که مشتمل است بر:

- عوامل ساختاری: توجه به تأثیرگذاری عوامل موثری چون قدرت و

معرفت در تصویر بازیگران و تصمیم‌های آنان.

- عوامل فرآیندی: توجه به بسط تعاملات دو یا چندجانبه از طریق

تاسیس نهادهای لازم و کاربردی کردن آنها.

حلقه سوم: فراهم آوردن شرایط مناسب برای تجربه نمودن تحولات

مسالمت‌آمیز که بر دو اصل زیر متکی است:

یک - وجود اعتماد بین بازیگران.

دو - وجود هویت مشترک

مجموع هفت اصل فوق‌الذکر بیانگر چیستی «امنیت جماعتی» و اصول

مقوم آن می‌باشد که از حیث مصداقی می‌توان موارد متعددی را در سیاست

بین‌الملل برای آن جست‌وجو کرد. عمده‌ترین مصداقی تاریخی بحث عبارتند از:

اتحادیه اروپایی که «اولی ویور» در «نامنی امنیت و نبود امنیت؛ جماعت امنیتی فاقد جنگ در اروپای غربی» آن را به بحث و بررسی گذارده است. تاسیس «سازمان امنیت و همکاری در اروپا» که «ایمانوئل آدلر» آن را مورد بررسی قرار داده است.

«شورای همکاری خلیج فارس» که «میشل بارنت» و «گریگوری گاوسی سوم» آن را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده‌اند. تجربه جنوب شرق آسیا که «امیتار آچاریا» در بحث از «آ.سه.آن» آن را به بحث گذارده است.

تجربه کشورهای آمریکای جنوبی که توسط «آندرو هورل» مورد بررسی قرار گرفته است.

«استرالیا» به عنوان تجربه منحصر به فرد جامعه امنیتی توسط «ریچارد هیگات» و «کیم ریچارد نوسان» مورد توجه قرار گرفته است.

جامعه «آمریکا - مکزیک» به مثابه یک جماعت امنیتی استثنایی که توسط «گوآدالوپ گونزالس» و «استفان هاگارد» به بحث گذارده شده است.

جامعه «آمریکا - کانادا» که توسط «سین.ام. شور» به مثابه یک تجربه موفقیت آمیز معرفی شده است.

خلاصه کلام آن که تحلیل‌های ارائه شده از سوی جریان‌های فکری راست، چپ و مرکزی در قرن نوزدهم درباره جماعت، منجر به پیدایش طیف متنوعی از متون در این موضوع شده است که رسیدن به دیدگاهی واحد در این زمینه را دشوار می‌سازد. به عبارت دیگر ما با طیف متنوعی از دیدگاهها در خصوص جماعت امنیتی مواجه هستیم که در این میان «جماعت امنیتی تکثرگرا» با روایت «حداقلی» اش، مصادیق تجربی خوبی را در عرصه سیاست بین‌الملل برای خود یافته است.

۳ - شبکه تولید واژه‌گان امنیتی

با توجه به تعدد عوامل موثر در شکل‌گیری وضعیت امنیتی (اعم از تهدید یا فرصت) حال می‌توان مکانیزمی را معرفی نمود که در تمیز واژگان امنیتی از یکدیگر و وضوح معنایی آنها تاثیرگذار است. این مکانیزم به ما امکان آن را می‌دهد تا معنا و مقام «تهدید» را به صورت واقع‌بینانه و تخصصی تری درک نماییم. چنان‌که در نمودار شماره ۸ نشان داده شده، تولید واژگان، محصول شبکه به هم پیچیده‌ای است که سه کانون اصلی و موثر در آن عبارتند از:

۳-۱ - نگرش امنیتی

«باری بوزان» (Barry Buzan) معتقد است که «امنیتی کردن رخدادها» (Securitization) منجر می‌شود تا تصورات سیاسی متفاوتی از رخدادها نزد بازیگر ایجاد شود که در نهایت به افزایش احساس ناامنی وی منجر شده و لذا کاربرد واژگان با حساسیت بالا (از قبیل بحران، خطر، و...) موضوعیت می‌یابند. از سوی دیگر حاکمیت نگرش‌های مبتنی بر «غیرامنیتی کردن رخدادها» (DeSecuritization) منجر می‌شود تا واژگان با حساسیت کمتر (مانند پدیده، موضوع، مساله و...) به کار گرفته شود.^(۷۱) بر این اساس می‌توان واژگان را بر روی طیفی از «حساسیت امنیتی بالا» تا «حساسیت امنیتی پایین» تقسیم‌بندی نمود.

به عبارت دیگر اولین عامل موثر در پیدایش ایده تهدید و اطلاق آن بر یک پدیده خاص، نوع نگرش امنیتی است که بازیگر نسبت به تعریف و تحلیل پدیده مزبور اتخاذ می‌نماید. از این حیث نگرش‌های مبتنی بر «امنیتی کردن»، اقبال بیشتری به کاربرد واژه‌های با حساسیت بالا دارند؛ حال آن‌که نگرش‌های مبتنی بر «امنیتی نکردن پدیده‌ها» بیشتر تمایل به کاربرد واژگان با حساسیت کمتر، دارند و در نتیجه میزان کاربرد این دسته از واژه‌گان نزد ایشان محدود و اندک می‌باشد.

۳-۲ - توانمندی

دومین شاخص که جنبه کاربردی دارد، عنصر «توانمندی» را شامل می‌شود که منطق عمومی و حاکم بر رکن قبلی (نگرش) را شکل می‌دهد. از این منظر رخدادهای را از حیث «میزان اعمال کنترل بر آنها» می‌توان دسته‌بندی نمود و به تناسب واژگان مختلفی را بر آنها اطلاق نمود. رخدادهایی - که حسب تصاویر ایجاد شده از آنها نزد بازیگر - در چارچوب ضوابط و امکانات بازیگر قابل کنترل و هدایت در راستای «اهداف» هستند، معمولاً رخدادهایی با حساسیت امنیتی پایین ارزیابی می‌شوند و لذا واژگان با حساسیت کمتر می‌تواند آنها را توصیف کند. بالعکس چنانچه ظرفیت مذکور کاهش یابد، حساسیت امنیتی رخداد افزایش یافته و از واژگان دیگری (با حساسیت بالا) باید استفاده نمود. (۷۲)

۳-۳ - پذیرش

واژگان چنانچه جامه‌هایی هستند که بر پیکر و قامت حوادث و معانی پوشانیده می‌شوند، لذا تناسب بین این دو در چند سطح باید مورد پذیرش قرار گیرد:

۳-۳-۱ - سطح داخلی که مشتمل بر نخبگان و توده مردم شده و به تعبیر «دونالد ام. اسنو» (Donald M. Snow) ما را به آنجا می‌رساند که اطلاق یک واژه واحد به طیف متنوعی از رخدادهای به صورت طبیعی، غیرقابل قبول می‌باشد. (۷۳) در نتیجه اطلاق «تهدید» بر یک رخداد متضمن وجود نوعی پذیرش نزد نخبگان و توده مردم است.

۳-۳-۲ - سطح خارجی که مشتمل بر نخبگان و توده مردم در جامعه بین‌المللی می‌باشد. این پذیرش از آن حیث مهم است که از طریق «تاثیرات محیط بر بازیگر» بر تصویر، احساس، سیاست و نوع واژه انتخاب شده از

سوی بازیگر عامل، تاثیر می‌گذارد. به تعبیر نویسندگانی چون «باری بوزان»، «چارلز جونز» (Charles Jones) و «ریچارد لیتل» (Richard Little) منطق حاکم بر نظام بین‌المللی مانع از آن می‌شود که بتوان به سادگی ایده خود مبنی بر تهدید بودن یک مقوله را - در عرصه سیاست - تحمیل و دنبال نمود. این مهم به جز از طریق جلب افکار عمومی در سطح جامعه (منطقه‌ای - بین‌المللی) میسر نیست. (۷۴)

بر این اساس می‌توان سه «وجود» برای یک عامل «تهدیدزا» قائل شد:

یک - وجود ذهنی (Subjective Identity)

تصویری است که در بدو مواجهه یک بازیگر با رخدادی به صورت (نسبتاً) اجماعی شکل می‌گیرد. این تصویر می‌تواند مطابق با واقعیت یا خلاف آن باشد. به طور طبیعی نگرش‌های امنیتی شده، تمایل بیشتری به کاربرد الفاظ با حساسیت بالا دارند.

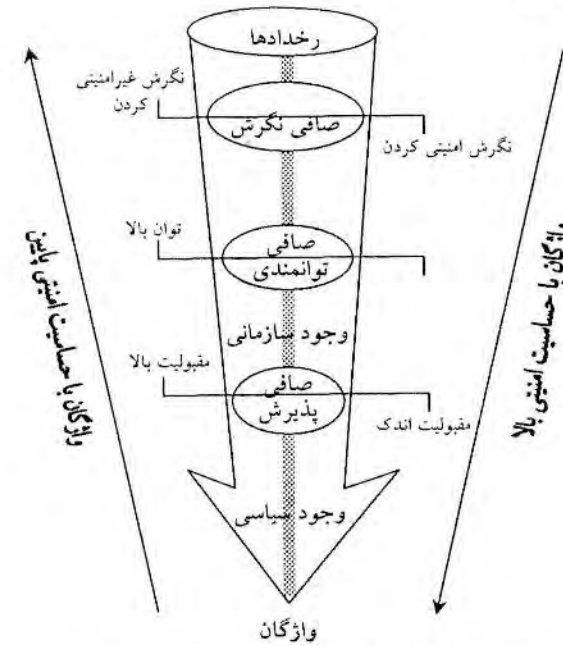
دو - وجود سازمانی (Organizational Identity)

این وجود در پی انطباق تصویر ذهنی بر امکانات و توانمندی‌های (سخت‌افزارانه و نرم‌افزارانه) بازیگر نزد گروه هیئت حاکمه و دست‌اندرکاران امر حاصل می‌آید. به طور طبیعی این وجود «تخصصی‌تر» و «دقیق‌تر» بوده و قابلیت بالایی برای تبدیل شدن به موضع رسمی بازیگر دارد.

سه - وجود سیاسی (Political Identity)

متعاقب تصویب وجود سازمانی و تلاش برای حاکم ساختن آن از طریق ارائه توضیحات مختلف در سطح داخلی و خارجی، تصویر تازه‌ای در عمل پدید می‌آید که محصول تضارب خواست گروه حاکمه با مقاومت (کم و زیاد)

محیط می‌باشد. نتیجه حاصل از این تعامل، «وجود سیاسی» ای را شکل می‌دهد که در قالب یک واژه با حساسیت کم یا زیاد استقرار می‌یابد. (نگاه کنید به نمودار شماره ۸)



نمودار شماره ۸ - مکانیزم تولید واژگان تهدید

۴ - طیف واژگان تهدید

با توضیح بیان شده مشخص می‌شود که واژگان دال بر وضعیت «تهدید» واحد نبوده و حسب سه شاخص نگرش، توانمندی و پذیرش می‌توان تعابیر متفاوتی را برای رخدادی واحد ارائه داد. برای دستیابی به بهترین واژگان، تقسیم‌بندی ماتریسی زیر، مبتنی بر گونه‌شناسی وجودهای سه‌گانه یک رخداد، می‌تواند راه‌گشا باشد.

اول - سطح ارتباط غیر موثر

از این حیث یک رخداد می‌تواند در دو موقعیت اصلی قرار گیرد:

- ۱ - وقایعی که ارتباط آشکاری با ملاحظات امنیتی بازیگر نداشته و در ارتباطی غیرمستقیم قرار دارند. در این وضعیت واژه «موضوع» (Subject) به مثابه نخستین تجلی عینی یک «پدیده» (در مرحله تکوین)، کاربرد دارد.
- ۲ - وقایعی که در ارتباط آشکاری با منافع بازیگر بوده و دخل و تصرف در آنها، به مثابه یک عامل موثر ارزیابی می‌شود. شاخص برجسته این تحولات آن است که ارتباط در سطح ذهن باقی نمانده و به فعلیت درآمده است. این پدیده‌ها با توجه به شاخص‌های بعدی رتبه‌بندی و عنوان‌گذاری می‌شوند.

دو - سطح ارتباط موثر

از این حیث پدیده‌های مرتبط قابل تعریف در اشکال زیر می‌باشند:

- ۱ - رخدادهایی که با توجه به توان متعارف بازیگر و در چارچوب ضوابط حاکم قابل مدیریت شدن هستند. در این موارد با عنایت به میزان هزینه‌ای که بازیگر باید پردازد، به دو دسته اصلی تقسیم می‌شوند:
 - ۱-۱ - مواردی که با هزینه‌ای اندک مدیریت شده و وضعیت به صورت عادی (وضعیتی که از آن به موضوع یاد شد) بازگشت می‌نماید. در این وضعیت عنوان «مساله» (Issue) کاربرد دارد.
 - ۱-۲ - مواردی که با هزینه‌ای بالا مدیریت مورد نظر صورت می‌گیرد. در این وضعیت واژه «مشکل» (Problem) کاربرد دارد.
- ۲ - رخدادهایی که با تمهیدات متعارف قابل مدیریت نبوده و متضمن اصلاح در چارچوب قانونی و یا سیاست‌های متعارف بازیگر هستند. از این قبیل رخدادها با واژه «معضل» (Problematic) تعبیر می‌شود.

جدول شماره ۲ - واژگان تهدید

شاخص‌های ذهنی				۱-۲ - با ارتباط اندک با منافع بازیگر
۱-۱ - در ارتباط با منافع بازیگر				
شاخص‌های سازمانی				
۲-۱ - مدیریت بر چارچوب		۲-۲ - مدیریت در چارچوب		
۲-۱-۲ - از طریق تغییر (انقلاب)		۲-۲-۱ - با هزینه اندک	۲-۲-۲ - با هزینه بالا	
شاخص‌های رفتاری				۱-۱ - شاخص‌ها
۳-۳ - شیوع نظری و رفتاری و اقدام	۳-۲ - شیوع نظری / علایم رفتاری زیاد	۳-۱ - شیوع نظری / علایم رفتاری اندک		
بحران	بحث	خطر	معضل	
واژگان تهدید				موضوع
		مشکل	مساله	

سوم - سطح ارتباط مخرب

از این حیث، شیوع یک موضوع و حساسیت اذهان جامعه (اعم از نخبگان یا عامه مردم) برای رده‌بندی واژگان از اهمیت بسیار بالایی برخوردار است. از این منظر حالات سه‌گانه زیر قابل تمییز است:

اولا - پدیده‌هایی که دارای شیوع گفتمانی با علایم رفتاری و میزان تعارض اندک هستند و از آنها به «خطر» (Danger) تعبیر می‌شود.

ثانیا - پدیده‌هایی که دارای شیوع گفتمانی با علایم رفتاری زیاد و تولید

تعارض اندک، هستند و از آنها به «بحث» تعبیر می‌گردد.

ثالثا - پدیده‌هایی که دارای شیوع گفتمانی، علایم رفتاری و تولید تعارض

زیاد هستند از آنها به «بحران» تعبیر می‌گردد.

نتیجه آن‌که یک «پدیده اجتماعی» در مقام ظهور حداقل هشت نمود

متفاوت دارد که تمامی آنها را نمی‌توان با لفظ واحدی معرفی نمود، بلکه با

عنایت به نوع دگرذیسی این رخدادها می‌توان چند واژه متفاوت را - که معرف

سیر تحول فوق‌الذکر هستند - پیشنهاد داد که عبارتند از: موضوع، مساله،

مشکل، معضل، خطر، بحث و بحران. (نگاه کنید به جدول شماره ۲)

ماحصل و مرور مطالب فصل

تهدید پدیده‌ای پیچیده و از حیث ماهوی دربردارنده دو چهره متفاوت - اما مرتبط و مکمل یکدیگر - است که از آن به ابعاد «ماهیت‌شناسانه» (انتولوژیک) و «معرفت‌شناسانه» (اپیستمولوژیک) تهدید یاد شده است. در حالی که نگرش اپیستمولوژیک تبارشناسی تهدید و نمودهای بیرونی آن را مدنظر دارد، رویکرد انتولوژیک به بررسی ملاحظات معناشناختی تهدید نظر دارد و تلاش می‌کند تا این واژه را از حیث محتوایی از سایر واژگان مشابه متمایز سازد. نتیجه اتخاذ یک رویکرد جامع، شناسایی «پدیده‌های اجتماعی» به مثابه نقطه آغازین فرآیند «امنیتی شدن» یا «غیرامنیتی شدن» پدیده‌ها می‌باشد که راه را برای پیشگیری از ظهور تهدیدات و تبدیل نمودن آن به فرصت هموار می‌سازد. ملاحظات فصل حاضر در حوزه معرفت‌شناسی، از وجود دو بخش سخت‌افزاری و نرم‌افزاری برای یک تهدید حکایت دارد که هر کدام با ابزارهای خاص خود، سنجیده می‌شود. اما در حوزه «ماهیت‌شناختی»، تفکیک «تهدید» از «تغییر» و «تحول» ضروری می‌نماید که در نهایت مولف با پیشنهاد دو اصل تناسب و کنترل، گونه‌ای خاص از تغییرات را به‌عنوان کانون‌های اصلی تولید تهدید، معرفی می‌نماید. بر این اساس و از رهگذر شناسایی‌ساز و کار دستگاه‌های تولید معنا، مولف هفت‌واژه را در ارتباط با «تهدید» از یکدیگر تفکیک می‌نماید که عبارتند از: موضوع، مساله، مشکل، معضل، خطر، بحث و بحران.

پی‌نوشت‌های فصل اول

- ۱ - کارل پوپر، شناخت عینی، احمد آرام، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴، ص ۲۱۵.
 - ۲ - به منظور آشنایی بیشتر با کاربرد این دو رهیافت در حوزه سیاست و جامعه، رک: عبدالکریم سروش، درس‌هایی در فلسفه علم/اجتماع؛ روش تفسیر در علوم اجتماعی، تهران، نی، ۱۳۷۴.
 - ۳ - رک: و این گارنتر، «تبیین تاریخی»، در: عبدالکریم سروش (انتخاب و ترجمه)، علم‌شناسی فلسفی: گفتارهایی در فلسفه علوم تجربی، تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۲، ص ۳۲۶.
 - ۴ - عبدالکریم سروش، قبض و بسط تئوریک شریعت، تهران، صراط، ۱۳۷۰، صص ۹ - ۸.
 - ۵ - هیوبرت دریفوس و پل رابینو، میشل فوکو؛ فراسوی ساختگرایی و هرمنوتیک، حسین بشیریه، تهران، نی، ۱۳۷۶، صص ۱ - ۲۰۰.
 - ۶ - اندیشه‌گران مختلف معمولاً از سیکل‌های مشابهی برای تحلیل اپیستمولوژیک موضوعات مورد بحثشان استفاده می‌نمایند. برای مثال تد رابرت گار در «چرا انسانها شورش می‌کنند» جهت بررسی «خشونت» از سه مرحله «بروز نارضایتی»، «سیاسی شدن» و «فعالیت» سخن گفته است. آنچه در اینجا توسط مولف طراحی شده در واقع الگوی جامعی است که مبتنی بر تجارب تحلیلی - عملی موجود بوده و تلاش دارد تا تصویر کامل‌تری از تهدید را از ابتدا تا انجام آن، تصویر نماید. (جهت بررسی دیدگاه سه مرحله‌ای گار رک: چرا انسان‌ها شورش می‌کنند، علی مرشدی‌زاد، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۷، صص ۷-۳۶.
- 7 - See Jurgen Habermas, *Toward a Rational Society*, trans, j. Shapiro, London, Heinemann, 1971; Jurgen Habermas, *On the Logic of the Social Sciences*, trans, Shierry Webber NicholSEN & J.A. Stark, Oxford, Polity Press & Basil Blackwell, 1988.

- ۸ حسینعلی نودری، *یازخوانی هابر ماس*، تهران، نشر چشمه، ۱۳۸۱، صص ۳-۳۲.
- 9 - See R. Bernstein, *The Restructuring of Social and Political Theory*, London, Mac Millan, 1979; Brain Fay, *Social Theory and Political Practice*, London, George Allen & Unwin 1977; Q. Gibson, *The logic of Social Inquiry*, London, Lone, 1969.
- ۱۰ - پل گیلبرت، «خشونت مردانه»، در: *خشونت و جامعه*، (به اهتمام) اصغر افتخاری، تهران، سفیر، ۱۳۷۹، صص ۶-۲۱۵.
- 11 - G. Ryle, *The Concept of Mind*, Peregrine, 1963, pp. 145-50.
- ۱۲ - مانوئل کاستلز، *عصر اطلاعات: ظهور جامعه شبکه‌ای*، احد علیقلیان و افشین خاکباز، تهران، طرح نو، ۱۳۸۰، فصل ۷، بویژه: ۸-۵۳۱.
- 13 - See G. Bateson, *A Sacred Unity*, New York, Harper Collins, 1991, chp.1.
- ۱۴ - این عبارت از آن «سی. اچ. کولی» است که به نقل از منبع زیر آورده شده است: ریچارد جنکینز، *هویت اجتماعی*، تورج یاراحمدی، تهران، شیرازه، ۱۳۸۱، صص ۶۲.
- 15 - See Headly Bull, *The Anarchical Society: A Study of Order in World Politics*, London, 1977.
- ۱۶ - در این ارتباط رک: تبیین در علوم اجتماعی، پیشین، (فصل دوم: تحلیل علی) صص ۲۷-۱۹.
- 17 - James O'Connor, *The Meaning of Crisis*, U.S.A, Basil Blackwell, 1987, pp. 45 - 6.
- 18 - See Michael Brown (edi), *The International Dimensions of International Conflict*, Cambridge, Massachusetts & London, the MIT Press, 1996, esp. Introduction.
- 19- Emanuel Adler & Michael Barnett, (edis) *Security Communities*, Cambridge, C.U.P., 1998, pp. 3-4.
- ۲۰ - علی‌رضا قلی، *جامعه‌شناسی خودکامگی*، تهران، نی، ۱۳۷۱، صص ۲۱.
- ۲۱ - باری بوزان، «آشنایی با مکتب کپنهاک در حوزه مطالعات امنیتی» (گفت و گو)، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، سال ۳، شماره ۳، پاییز ۱۳۷۹، شماره مسلسل ۹، صص ۱۲.
- 22- See Ole Waever, "Securitization & Desecuritization", in *On Security*, Edited by: Ronnie D. Lipschutz (New York: Columbia University Press, 1998) chp.3.
- ۲۳ - نک: مایکل بوچر، *بحران در سیاست جهان: یافته‌ها و مطالعات موردی*، حیدرعلی
- بلوچی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ح ۲، ۱۳۸۲، صص ۲۴-۱۲.
- ۲۴ - آلی ویور، «امیتی کردن و غیرامنیتی کردن»، *فصلنامه فرهنگ‌اندیشه*، سال ۱، شماره ۳ و ۴، (پاییز و زمستان) ۱۳۸۰، صص ۱۸۰.
- ۲۵ - این ایده را بوزان و ویور به صورت موردی در خصوص کشورهای توسعه یافته و در حال توسعه به تحلیل گزارده و نشان داده‌اند که چگونه روندهای یکسانی (چون ادغام اقتصادی، تراکم زمانی، تداخل منافع و ...) در محیط‌های متفاوت، به دلیل اختلاف در برداشت‌ها، مدیریت‌ها و امکانات، تبدیل به فرصت و یا تهدید امنیتی می‌شوند. در این ارتباط نک:
- Barry Buzan & Ole Waever, *Regions & Powers: The Structure of International Security*, Cambridge, C.U.P., 2003.
- ۲۶ - بنیاد نظری این بحث در حوزه اقتصاد می‌باشد که با عنوان تخصصی «ریسک عمل» از آن یاد می‌شود. متعاقباً این مفهوم وارد حوزه اقتصاد سیاسی و در نهایت تحلیل‌های سیاسی - اجتماعی می‌شود. در مجموع از دهه ۱۹۵۰ به این سو، توجه به این مفهوم در حوزه‌های غیراقتصادی موضوعیت یافته است. برای مثال رک:
- Peter Blau, *Exchange & Power in Social Life*, John Wiley, 1964; Raymond Boudon, *Theories of Social Change: A Critical Approach*, Polity Press, 1986.
- اما در حوزه مطالعات امنیتی، این ایده به تدریج در حال طرح و کاربرد است. برای مثال به تحلیل ارائه شده توسط نگارنده از رخداد ۱۱ سپتامبر مراجعه شود. بر این اساس حجم بالای تهدید حاصله از ۱۱ سپتامبر به دلیل مدیریت موثر توسط دولت بوش، به فرصتی بزرگ برای نومحافظه‌کاران (و تهدیدی برای سایر بازیگران) در راستای تحقق نظم نوین آمریکایی، تبدیل گشت. بدون پذیرش ریسک چنین رخدادی، به طور طبیعی نظم امنیتی نوین آمریکایی نیز معنا و مفهوم نمی‌یافت. (اصغر افتخاری، *سومین شوک امنیتی ۱۱ سپتامبر*، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، گزارش راهبردی، شماره ۱۳۱۲۰، ۱۳۸۱).
- ۲۷ - کاربرد نظریات ریسک‌پذیری در حوزه مالی - اقتصادی، امروزه در مطالعات سیاسی - اجتماعی توسعه قابل توجهی یافته است. برای مثال رک:
- D. Lupton(ed), *Risk and Sociocultural Theory: New Directions and Perspectives*, Cambridge, C.U.P., 1999; M. Douglas & A. Wildavsky, *Risk and Culture*, Berkeley, University of California Press, 1982.
- ۲۸ - رک: اصغر افتخاری، «ساختار نظام بین‌الملل»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، زمستان ۱۳۸۲؛ همچنین: اصغر افتخاری، «سیاست جهانی در قرن بیست و یکم: چشم‌انداز ایرانی»، در: *کتاب امنیتی بین‌الملل* (تهران: موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر

تهران، ج ۱، (۱۳۸۳)، صص ۳۰۰۲ - ۲۵۱.

۲۹ - نک: محمد رضا تاجیک، مدیریت بحران، نقدی بر شیوه‌های تحلیل و تدبیر بحران در ایران، تهران، فرهنگ گفتمان، ۱۳۷۶، فصل ۲، صص ۹۶ - ۱۸۰

۳۰ - آدا بی. بوزمان، اطلاعات استراتژیک و کشورداری، مترجم: ناشر، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۲، صص ۴۶ - ۱۵.

31. Bill Mc Sweeney, *Securit, identity SInterests*, Cambridge, C.U.P., 1999, p. 95.

32. See R.Ulman, "Redefinig Security", *International Security*, Vol. 8, No.1, 1983, p. 128.

۳۳ - این دو گفتمان را به صورت مسوطی در اثر زیر برآورده‌ام. اصغر افتخاری، «فرهنگ امنیت جهانی»، پیشین، صص ۲۹-۱۴؛ همچنین جهت مطالعه در خصوص متون مناسب با هر یک از این دو گفتمان، رک: اصغر افتخاری (ترجمه و گردآوری)، مراحل بنیادین اندیشه در مطالعات امنیت ملی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۱.

34- See *Security, Identity & Interest: A Sociology of International Relations*, op.cit., pp. 13-14.

۳۵ - این رویکرد را در نوشتار زیر معرفی نموده‌ام. اصغر افتخاری، «امنیت ملی: رهیافت‌ها و آثار»، فصلنامه مطالعات راهبردی، پیشین شماره ۲، (تابستان) ۱۳۷۷، صص ۶۰ - ۲۷؛ «فرهنگ امنیت جهانی»، پیشین، صص ۲۰ - ۱۷.

۳۶ - زیگنیو برژینسکی، در جست‌وجوی امنیت ملی، ابراهیم خلیلی، تهران سفیر، ۱۳۶۹، صص ۲۶.

۳۷ - جهت مطالعه این رویکرد، اثر زیر پیشنهاد می‌شود. نویسندگان کتاب زیر از آن حیث که رویکردی هنجاری را در تحلیل امنیت ملی پیشنهاد داده‌اند، چشم‌انداز نوینی را در تهدیدشناسی ترسیم نموده‌اند که از حیث ابتدای بر بنیادهای هنجاری تهدید و امنیت متمایز از نگرش‌های سخت‌افزاری و نرم‌افزاری پیشین می‌باشد.

- Peter J.Katzenstein (edi), *The Culture of National Security: Norms and Identity in World Politics*, New York, Columbia U.P., 1996.

شایان ذکر است که ایده‌های اصلی این اثر را در مقاله زیر آورده‌ام. رک: «فرهنگ امنیت جهانی» پیشین، صص ۵۴ - ۳۰.

38 - Daniel Deudney, "The Cause aginst living environmental / degrading and Natinal Security", *Millenium*, 19/3/1990, p. 465.

39 - Mohammad Ayoob, "Difining Security: a subaltern realist perspective",

in Keith Kraus & M.Williams (edis), *Critical Security Studies: Concepts & Cases*, London, UCL Press, 1977, p. 125.

۴۰ - رابرت ماندل، چهره متغیر امنیت ملی، مترجم: ناشر، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۹، صص ۴۶.

۴۱ - مبانی نظری این بحث را به صورت مسوط در مقاله زیر آورده‌ام. رک. اصغر افتخاری، «تبات سیاسی رسانه‌ای»، در: رسانه‌ها و تبات سیاسی در جمهوری اسلامی ایران، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۰، صص ۱۱۲ - ۶۵.

۴۲ - نک: دیوید ساندرز، الگوهای بی‌تباتی سیاسی، ترجمه: ناشر، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۰، صص ۴۶ - ۲۸.

43 - *The Culture of National Security*, Op. cit.; also:

- «فرهنگ امنیت جهانی»، پیشین، صص ۴۰ - ۳۳.

44 - See Alexandr, Wendt, "Anarchy is what states make of it" *International Organization*, 46/2/1992, p. 397

۴۵ - در این ارتباط رک: چهره متغیر امنیت ملی، پیشین، صص ۷ - ۴۵؛ الگوهای بی‌تباتی سیاسی، پیشین، صص ۱۹ - ۱۰۵.

46 - See Thomas L.Pangale & Peter J. Ahrensorf, *Justic Among Nations: On The Moral Basis of Power & Peace*, University of Kansas, 1999, esp. chps1-1

۴۷ - نک: خشونت و جامعه، پیشین، بویژه بخش دوم (مقالات: خشونت سیاسی و تغییر اجتماعی، خشونت سیاسی و تبات سیاسی، مدرنیسم و خشونت، تنازعات مدنی).

۴۸ - موضوع فلسفه تحلیلی زبان است که تا قبل از ظهور این نحله فلسفی مهجور باقی مانده بود و بسیاری از فلاسفه پرداختن به آن را دون شان فلسفه می‌دانستند. اما امروزه به همت کاوش‌های زبان‌شناسانه فلاسفه‌ای چون برتراند راسل (Bertrand Rusel) جی.ای. مور (G.E.Moore) و بویژه ایده‌های زبانی «لودویگ ویتگنشتاین» (Ludwig Wittgenstein) اهمیت الفاظ و ضرورت پرداختن به آنها در هر علم و دانشی، تأیید شده است. جهت آشنایی با فلسفه تحلیلی و اصول آن رک: یوسف علی‌آبادی، «زبان حقیقت و حقیقت زبان»، *ارغنون*، سال ۱۳۷۴، شماره ۷ و ۸، صص ۳۹ - ۱؛ کی.سی. دانلان، «فلسفه تحلیلی و فلسفه زبان»، *شاپور اتحاد، ارغنون*، سال ۱۳۷۴، شماره ۷ و ۸، صص ۶۹ - ۳۶؛ حسن حنفی، *علم‌الاستغراب*، قاهره الدار الفنیه، ۱۹۹۱، همچنین:

- Paul Rabinsow & William M. Sullivan(edis), *Interpretative Social Science*, California, Berkeley & Losangeles, University of California Press, 1987;

Brain Fay, *Social Theory & Political Practice*, London, George Allen &

Columbia University Press, 1995.

۵۹ - جهت مطالعه بیشتر در خصوص برداشت امنیتی مکتب واقع‌گرایی رک: *مراحل بنیادین اندیشه در مطالعات امنیت ملی*، پیشین، صص ۴ - ۱۵۰؛ مک‌کین لای و آریئل، *امنیت جهانی: رویکردها و نظریه‌ها*، اصغر افتخاری، تهران پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۰، (فصل دوم) صص ۲۰۹-۱۴۶.

۶۰ - جهت بررسی اصول انتقاد و نسبت به واقع‌گرایی رک: علیرضا طیب (گردآوری و ترجمه) *ارزیابی‌های انتقادی در زمینه امنیت بین‌الملل*، تهران، نی، ۱۳۸۰، ۵۱ - ۱۴۴.

۶۱ - کانت در رساله «صلح پایدار» اصول خویش را به شرح زیر فهرست‌وار آورده است که از درون آنها می‌توان اصول سه‌گانه اصلی مذکور در متن را برای مکاتب لیبرالیستی استخراج نمود. اول - هیچ پیمان صلحی که در آن به‌طور ضمنی دستاویز برای جنگ در آینده حفظ شده باشد، معتبر نخواهد بود.

دوم - هیچ کشور مستقل موجودی (خواه کوچک و خواه بزرگ) نباید از راه وراثت، مبادله، خرید و فروش یا هبه، تحت مالکیت کشور دیگر درآید.

سوم - ارتش‌های ثابت می‌باید به تدریج، کاملاً برچیده شوند.

چهارم - هیچ کشوری نباید خود را به واسطه امور برون‌مرزی خویش، مقروض سازد.

پنجم - هیچ کشوری حق ندارد با تمسک به زور در تشکیل یا اراده کشور دیگر فعالیت کند.

ششم - هیچ دولتی نباید به هنگام جنگ با کشوری دیگر، به خود اجازه تمسک به آن قبیل اقدامات خصمانه دهد که اعتماد دو سویه میان طرف‌های درگیر را برای صلح آینده، ناممکن می‌سازد.

(ایمانوئل کانت، *صلح پایدار*، محمد صبوری، تهران، به باوران، ۱۳۸۰، صص ۷۵ - ۶۹.

۶۲ - *امنیت جهانی: رویکردها و نظریه‌ها*، پیشین، صص ۱۴۴ - ۷۳.

۶۳ - این موضوع را به‌صورت مبسوط‌تری در مقاله زیر آورده‌ام. رک: اصغر افتخاری، «نامنی محدود: بررسی تهدیدهای جهانی شدن برای جهان اسلام»، در: *جهان‌شمولی اسلام و جهانی‌سازی* (مجموعه مقالات)، تهران، شانزدهمین کنفرانس بین‌المللی وحدت اسلامی، جلد دوم، ۱۳۸۲، صص ۲۴۶ - ۱۹۴.

64 - See Aristotle, *Ethics*, tra. J.A.K. Thomson, New York, Penquine, 1955, pp. 222-3.

۶۵ - نک: توکویدس، *تاریخ جنگ‌های یونانی*، محمدحسن لطفی، تهران، خوارزمی، ۱۳۷۷.

66 - William Obrein, *The Conduct of Just & Limited War*, New York, Prager, 1981, pp. 4-5.

Unwin, 1975.

۴۹ - رک: بابک احمدی، *از نشانه‌های تصویری تا متن: به سوی نشانه‌شناسی ارتباط دیداری*، تهران، مرکز، ۱۳۷۱؛ بابک احمدی، *ساختار و ناویل متن: نشانه‌شناسی و ساختارگرایی*، تهران، مرکز، ۱۳۷۰.

۵۰ - صلاح نصر از این موضوع به‌عنوان یکی از راه‌کارهای موثر در جنگ روانی یاد کرده است و بر این اعتقاد می‌باشد که پردازش خبری از جمله سیاست‌هایی است که از دیرباز توسط بازیگران برضد یکدیگر جهت تولید تهدید استفاده می‌شده و پیوسته توسعه و ترقی یافته است. جهت مطالعه نظریه‌های موجود در این زمینه رک: صلاح نصر، *جنگ روانی*، محمود حقیقت کلثانی، تهران، سروش، ۱۳۸۰، صص ۸۱ - ۴۷.

51 - See G. Tuchman, *Macking News: A Study in the Construction of Reality*, New York, the Free Press, 1978. Also: S. Allan, *News Culture*, Buckingham & Philadelphia, Open University Press, 1999.

52 - See R. Rice & C. Atkin (edis), *Public Communication Campaigns*, Thousand Oaks, CA: Sage, 2001; H.Gans, *Deciding Whats News*, New York, Vintage, 1980.

53 - See Barry M. Blechman, *The Politics of National Security*, available: <http://www.oup.usa.org>.

۵۴ - بنیاد نظری این موضوع را در مقاله زیر آورده‌ام. رک: اصغر افتخاری «امنیت‌سازی: تحلیلی نشانه‌شناسیک»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، سال ۶، شماره ۳، (پاییز) ۱۳۸۳، شماره مسلسل ۲۱، صص ۵۸۰ - ۵۷۵ - جهت مطالعه تحلیلی کاربردی از این نظریه، در حوزه مطالعات امنیتی رک: اصغر افتخاری، *استراتژی ضربه سوئر و محدود، تهران پژوهشکده مطالعات راهبردی*، گزارش راهبردی، بهمن ۱۳۸۰، همچنین:

White House, *the National Strategy to Secure Cyberspace*, Feruary, 2003, pp. 20-49.

55 - Bill McSweeney, *Security, Identity & Interests*, Cambridge, C.U.P., 1999, pp. 83-8.

۵۶ - *چهره متغیر امنیت ملی*، پیشین، ص ۱۸.

۵۷ - هانس جی، مورگنتا، *سیاست میان ملت‌ها*، حمیرا مشیرزاده، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۴، (فصل اول) صص ۲۶ - ۵.

58 - See James Der Derian, *The Value of Security: Hobbes, Marx, Nietzsche & Baudril*, "in *On Security* (edited by) Ronnie D. Lipschutz, New York,

فصل دوم

سنجش تهدید؛ شاخص‌های کمی و کیفی

67 - Machiavelli, *The Prince*, (edited by) Quentin Skinner & R. Price, Cambridge, C.U.P., 1988, pp. 51-2.

۶۸ - این بخش برگرفته از کتاب زیر است:

Hadly Arkes, James Child & et.al, "Perspectives on Values, ethics & national Security", in *Security Studies For 21 Century*, op. cit., pp. 13-42

۶۹ - این بخش برگرفته است از:

Terry Terrieff & et.al., "the impact of gender on Security", in *Security Studies Today*, op.cit., pp. 82-95.

70 - See E.Adler & M. Barnet, *Security Community*, Cambridge, C.U.P., 1998

۷۱ - جهت مطالعه کلیات مربوط به این ایده رک: باری یوزان (گفت‌وگو)، «آشنایی با مکتب کپنهاک در حوزه مطالعات امنیتی»، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال ۳، شماره ۳، (پاییز) ۱۳۷۹، شماره مسلسل ۹، صص ۱۹ - ۱۰، همچنین:

Ole Waver, "Securitization & desecuritization", in: *On Security*, edited by: Rommie D. Lipschutz (New York: Clumbia Vniversity Press, 1998), pp. 38-69.

۷۲ - جهت مطالعه در خصوص جایگاه اهمیت این عنصر رک:

Paul Rogers, *Losing Control: Global Security in the Twenty - First Century*, London, Pluto Press, 2000, esp. 101-19.

73 - See Donald M. Snow, *National Security: Defense Policy in a Changed International Order*, New York, St. st. Martin Press, esp. pp. 22-5.

۷۴ - نویسندگان با اشاره به متعلق حاکم به فضای آنارشیک نظام بین‌الملل این ایده را تحقیق و تبیین نموده‌اند. رک:

- Barry Buzan, Charles Jones and Richard Little, *The Logic of Anarchy; Neorealism to Structural Realism*, New York, Columbia University Press, 1993.

کلیات

«اکثر تهدیدات موجود در صحنه جهانی شامل تعداد زیادی عوامل پیچیده است که برآیند مستقیم و نتایج گسترده آنها را به شدت نامعلوم می‌سازد - وقتی این تهدیدات را با تدابیری که برای رویارویی آنها اتخاذ می‌گردد، ترکیب کنید؛ قضیه پیچیده‌تر می‌شود.»^(۱)

ادله فراوانی وجود دارد برای این‌که مدعای «باری بوزان» (Barry Buzan) را در خصوص دشواری زاید سنجش میزان تهدیدات باور نماییم. «دپوید اپتر» (David Apter) و «چارلز اف. آندرین» (Chalres Andrain) از این وضعیت به «لغزندگی» مفاهیمی چون تهدید تعبیر نموده‌اند که از ناحیه ماهیت سه وجهی «فرهنگ - ساختار - رفتار» این مقولات حاصل می‌آید.^(۲) البته نتیجه طرح ادعاهایی از این قبیل انصراف از اصل ضروری «سنجش تهدیدات» نمی‌باشد؛ چرا که عمده استدلال‌های ارائه شده حکایت از صعوبت سنجش و نه نفی امکان سنجش شدت تهدیدات دارد - دلیل این امر آن است که به گفته «رابرت ماندل»، پذیرش این باور به فلج شدن حوزه سیاست عملی و تعطیل سیاستگذاری منتهی خواهد شد؛ چیزی که هیچ اندیشه‌گر و دولتمردی قادر به قبول آن نیست:

«ما در حال ورود به دوران بی‌سابقه‌ای از لحاظ عدم امکان پیش‌بینی هستیم. البته اگر این سخن را به‌طور کامل بپذیریم، آنگاه سیاست‌ها همگی فلج خواهند شد.»^(۳)

راه برون‌شو از این وضعیت چنان‌که «گار» بیان داشته - و خود در مقام سنجش پدیده محرومیت نسبی آن را به کار بسته است - طراحی سیستم سنجشی است که بر شاخص‌های متعدد کمی - کیفی استوار باشد.^(۴) آنچه در این بخش آورده شده، در واقع تلاشی است برای طراحی چنین نظام چند بعدی‌ای که از عهده سنجش ابعاد مختلف تهدید (چنان‌که در بخش پیشین به آنها اشاره شد) برآید.

الف) سازمان سنجش شدت تهدیدات

برای این منظور نگارنده مکانیزم سنجش دو لایه‌ای را پیشنهاد می‌نماید که در دو سطح به بررسی میزان شدت تهدید می‌پردازد: سطوح درونی و بیرونی

سطح اول - ظرفیت‌های بیرونی

چنان‌که «جیمز روزنا» (James N. Rosenau) نشان داده، تحولات رخ داده در نظام بین‌الملل اگرچه وسیع و گسترده بوده و بررسی تاریخ تحولات جهانی پس از جنگ‌های جهانی به این سو حکایت از آن دارد که نوع مناسبات بازیگران به شدت متحول گردیده است؛ باین حال این گزاره عمومی - و کلی - که منافع بازیگران پیوسته از سوی سیاست‌های منفعت محورانه دیگران، در معرض تهدید قرار دارد، همچنان صحیح می‌نماید.^(۵) مبنای استدلال بالا بر اصول عملیاتی زیر گذارده شده است که به‌طور سنتی از سوی پیروان مکتب واقع‌گرایی تا به امروز در عرصه معادلات امنیتی، طرح و تایید شده‌اند:

اصل اول - محدودیت «خیر»

افلاطون در مقام تبیین محیط تکوین عمل سیاسی، آن را فضایی ارزیابی می‌نماید که به دلیل مادی بودن، با اصل «محدودیت» عجین است. لذا «کمبود»

ویژگی ذاتی «محیط فیزیکی» پیرامون بازیگران به شمار می‌آید و همین امر دلالت بر آن دارد که همگان نمی‌توانند به هر آنچه که می‌خواهند، دست یابند - یا به تعبیر دیگر «خیر موجود» پاسخ‌گوی نیاز تمامی بازیگران نیست. انجام این رویکرد، چنان که «فاستر» اشاره داشته، چیزی نیست مگر دست‌اندازی به امکانات دیگران به نفع منافع خود که ما از آن به «تهدید» یاد می‌نماییم:

«بالا رفتن سطح نیازمندی‌های بشر به میزانی فراتر از حد لزوم، و توسعه وسایل تامین آن نیازها به نسبتی که به خود نیازها افزوده شود، خط سیری است که بسیاری از نویسندگان آنرا به چشم شاه راه اساسی تمدن نگریسته‌اند - در حالی که چنین خط سیری در نظر افلاطون مایه افزایش منازعات است.»^(۶)

همین ایده است که متعاقباً در قالب فلسفه نوین سیاسی توسط «هابز» و «ماکیاولی» بازتعریف شده و در قالب «اصل توانمندی» در تحصیل منافع به عنوان راهنمای سیاست عملی شناسانده می‌شود.^(۷) اصلی که به عنوان محور اصلی مکتب «سیاست قدرت» امروزه نیز مورد توجه است.^(۸)

اصل دوم - ضعف سازمان قانونی

چنان که باری بوزان در تحلیل نظام بین‌الملل آورده، ویژگی بارز این سطح از تحلیل «آنارشیک» (Anarchic) بودن آن می‌باشد - «آنارشیک» در برداشتی کلی، دکترینی ارزیابی می‌شود که در مخالفت با «دولت» شکل گرفته و وجود قدرت سازمان یافته در جامعه را کانون اصلی مصائب و تهدیدات می‌داند - به همین دلیل است که برخی آن را به هرج و مرج‌گرایی معنا کرده‌اند که البته نه معنای آن بلکه از جمله پیامدهای آن - به‌زعم مخالفین آنارشیکسم - است.^(۹) اما از منظر امنیتی - آن گونه که بوزان مدنظر دارد - بیشتر معنای واقعی آنارشیک مورد توجه است که در سطح نظام بین‌المللی کاربرد و واقعیت

دارد - بر این اساس «نبود یک مرجعیت قانونی سازمان یافته» ویژگی بارزی است که این سطح تحلیلی را از سطح حاکمیت ملی متمایز می‌سازد:

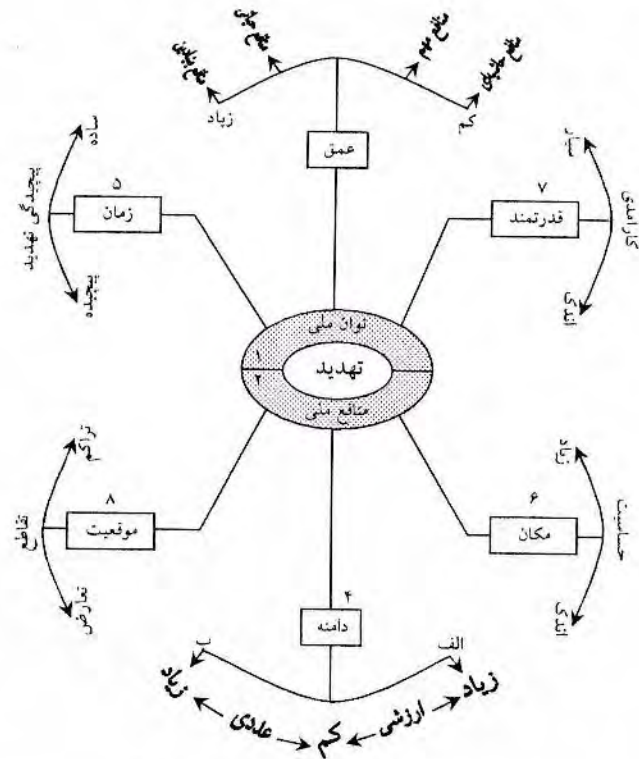
«نظام سیاست بین‌المللی برخلاف دولت که ویژگی اصلی آن حاکمیت و یا به عبارت دیگر نفی هرگونه اقتدار سیاسی بالاتر از خود است، دچار هرج و مرجی است که ویژگی اصلی هر نظام فاقد حکومت است.»^(۱۰)

از نتایج استقرار چنین وضعیتی، شکل‌گیری سیاست‌هایی از سوی دیگر بازیگران نسبت به منافع دیگران با هدف توسعه امکانات و تحصیل خواسته‌هایشان می‌باشد، که از آنها به «تهدید» یاد می‌شود - در این نگرش، «تهدید» تجلی اقداماتی است که از فضای خارجی در تعرض به فضای داخلی پدیدار می‌شوند؛ آسیب نیز رویه داخلی آن به شمار می‌آید که در فضا و حوزه داخلی، عمل می‌نماید.^(۱۱)

نتیجه این دو اصل به صورت ساده‌ای است که تکوین و ظهور تهدیدات پدیده‌ای کاملاً طبیعی در عرصه سیاست بین‌الملل است؛ چرا که کمبود امکانات در حالت افزایش نیازمندی‌ها، موجب انگیزه «تجاوز» خواهد بود و چون سازمان قانونی معتبری (چون حکومت ملی) برای مهار این خواسته در نظام بین‌الملل وجود ندارد، لذا «تهدید» موضوعیت و اصالت می‌یابد.

تهدیدات در این چشم‌انداز به دلیل داشتن صبغه «خارجی» از عینیت و ظهور بیشتری برخوردارند (در مقام مقایسه با موارد داخلی که از آنها به آسیب یاد می‌شود)، اما این به آن معنا نیست که درک و یا اندازه‌گیری آنها امری ساده می‌باشد - بلکه بالعکس شاید بتوان با این ایده بوزان موافق بود که هرچه حیات جمعی پیچیده‌تر می‌شود، شناخت تهدیدات نیز دشوارتر می‌گردد؛ تا آن‌جا که باید پذیرفت تهدیدات را به دو دلیل بسیار دشوار می‌توان شناخت و اندازه‌گیری نمود - نخست آن‌که عینی و ذهنی بودن تهدیدات کار را بسیار

در حالی که مفهوم نخست به مجموع منابع سخت و نرم قدرت بازیگر دلالت دارد، دومین مفهوم از اهداف و ترجیحات بازیگر سخن می‌گوید که رتبه‌بندی یکسانی را نیز ندارند.



نمودار شماره ۹ - سازمان سنجش تهدید

دشواری سازد و دیگر آن که میزان جدی بودن یک تهدید نیز امری پیچیده است که به سادگی درک نمی‌شود و موضوع تحلیل‌های متفاوت می‌تواند قرار گیرد. (۱۲)

باین حال در اثر حاضر نگارنده تلاش دارد تا با استفاده از تحلیل‌های ارائه شده از سوی دیگر کارشناسان امنیتی و همچنین مطالعه موردی تجارب موجود، به شاخص‌های عمومی‌ای از تهدیدات در سطح خارجی دست یابد که بیشترین روایی را برای شناخت و سنجش تهدید دارا می‌باشند - برای این منظور شاخص‌های شش‌گانه زیر پیشنهاد می‌شوند:

- عمق تهدید
- دامنه تهدید
- زمان تهدید
- مکان تهدید
- قدرت‌مندی تهدیدگر
- موقعیت تهدیدات

این شاخص‌ها در کنار دو شاخص درونی (که متعاقباً می‌آیند)، در مجموع تصویر نسبتاً جامعی را از یک تهدید به نمایش می‌گذارد - (نگاه کنید به نمودار شماره ۹)

سطح دوم - ظرفیت‌های درونی

سنجش یک تهدید در ارتباط مستقیم با توانمندی هر بازیگر دارد، به همین دلیل در دستگاه پیشنهادی برای سنجش تهدیدات، دو عامل به‌عنوان شاخص‌های اصلی در زمینه بیان ظرفیت درونی بازیگر، آورده شده‌اند که عبارتند از:

- یک. توان ملی؛
- دو. منافع ملی.

ب) معمای تهدید - امنیت

نزد عموم تحلیلگران امنیتی بین شدت تهدید و میزان ناامنی ناشی از آن ارتباط مستقیمی وجود دارد، به گونه‌ای که تهدیدات بزرگتر از حساسیت امنیتی بالاتری برخوردارند، اما چنین به نظر می‌رسد که رابطه مذکور در عرصه سیاست عملی چندان توجیهی ندارد و موارد نقض بسیاری برای آن می‌توان سراغ گرفت. بر این اساس نگارنده با استفاده از ایده «معمای امنیتی»^۱ ارائه شده از سوی «جان هرتز» (John Hertz)، اصطلاح «معمای تهدید» (Theart Dilemma) را سامان داده که بر این ایده استوار است که «ارزش امنیتی تهدید از شدت تهدید - از حیث نظری و عملی - متمایز است». معنای

۱ - منظور «جان هرتز» از معمای امنیتی موقعی قابل درک است که تفکیک ظریفی را که وی بین «عمل امنیتی»، «انگیزه» و «نتیجه» امنیتی قائل شده است، مورد توجه قرار دهیم. بر این اساس، احساس ناامنی نزد یک بازیگر، انگیزه افزایش قدرت جهت ارتقای ضریب ایمنی را در او احیا و تقویت می‌کند. در نتیجه سیاست‌هایی را به اجرا می‌گذارد که افزایش قدرت بازیگر را به دنبال دارد. اما این اقدام در عمل به بروز احساس ناامنی بیشتر در سایر بازیگران و انجام واکنش مشابهی را از سوی آنها به دنبال دارد. نتیجه آنکه پس از مدتی بازیگر اول در وضعیت نخستین خود قرار گرفته و در مواجهه با بازیگران تقویت شده جدید، به تقویت دوباره خود اقدام می‌کند. در نهایت همه بازیگران علی‌رغم قدرتمندتر شدن احساس ناامنی بیشتری می‌کنند.

- John Hertz, "Idealist internationalism & the security dilemma", World Politics No, 2(1950)

این گزاره آن است که:

اولا - تهدیدات می‌توانند ضعیف یا قوی باشند، اما ضرورتاً برای بازیگر پیامد امنیتی منفی‌ای به همان اندازه ندارند.

ثانیا - لایه‌بندی تهدیدات این امکان را به بازیگر می‌دهد تا از ناامنی‌های ایجاد شده در یک سطح، برای ایجاد انگیزه در تولید قدرت جهت ارتقای ضریب ایمنی‌اش، استفاده ببرد.

مصادیق کاربردی این معما را در عرصه امنیت سازی متعدد هستند، که از جمله می‌توان به موارد زیر اشاره داشت:

یک - تولید تهدیدات خارجی، فضای مناسب جهت مدیریت تهدیدات داخلی از طریق تمرکز بخشی به قدرت را فراهم می‌سازد.

دو - تولید تهدیدات مشترک، از آن حیث که دشمنی واحد را برای بازیگران متفاوت مطرح می‌سازد، می‌تواند به ایجاد الگوهایی از قدرت که بر ائتلاف یا وحدت و ... استوارند، کمک نماید - در نتیجه بلوک‌های قدرتی شکل می‌گیرند که ارتقای ضریب امنیتی را (معمولاً) در پی دارند.

سه - تولید تهدیدات منجر به انحراف افکار عمومی از مسائل سیاسی - اجتماعی به موضوعات امنیتی شده و در نتیجه می‌توانند نقش «سرپوش» و یا «مسکن» را برای بحران‌های داخلی ایفا نمایند.

مجموع ملاحظات بالا دلالت بر آن دارند که ماهیت تهدید از ارزش امنیتی آن متمایز است و لذا امکان بهره‌برداری مثبت از تهدیدات امنیتی وجود دارد.

حال با توجه به معمای مذکور، می‌توان به سنجش تهدیدات در قالب سازمان دولتی که ارائه گردید، اقدام نمود - بر این اساس هشت شاخص را می‌توان جهت سنجش تهدید به کار برد که دو شاخص ابعاد هویتی - کاربردی و شش شاخص دیگر، ظرفیت‌های بیرونی (عینی) آن را شامل می‌شود.

شاخص اول - توانمندی

تهدید با پدیدارها و شاخص‌های بیرونی آن عموماً شناسانده می‌شود، اما طرح یک پرسش ساده این فلسفه وجودی پیچیده را به‌طور کامل زیر سوال برده و لذا شاهد طرح دیدگاه‌های نوینی در خصوص ماهیت تهدیدات هستیم که در آنها محوریت با ابعاد و قابلیت‌های درونی می‌باشد - سوال ساده اما بنیادین - مذکور این است که آیا عامل A فارغ از توان X می‌تواند تهدید باشد یا خیر؟ مگر نه این است که بسیاری از عوامل تهدیدزا، به دلیل تغییر مرجعشان (کشور تهدید شونده) تغییر ماهیت داده، تبدیل به فرصت شده‌اند؟ برای مثال، نتایج ناشی از ادغام اقتصاد جهانی در حالی که برای بسیاری از کشورها با اقتصاد ضعیف و یا شدیداً دولتی و بسته، تهدید بوده‌اند، برای پاره‌ای دیگر از کشورها فرصت‌های بزرگی به شمار می‌آیند که بدون آن نمی‌توانند راه رشد و ترقی را طی نمایند - همین گونه است در خصوص شکل‌گیری جامعه شبکه‌ای که به گفته کاستلز، در عین لرزاندن پاره‌ای از حاکمیت‌های ملی، به استقرار و تقویت بعضی دیگر کمک می‌کند.^(۱۳) مثال‌هایی از این دست بسیار می‌توان سراغ گرفت که تمامی آنها دلالت بر این واقعیت دارند که تهدیدات «نسبی» هستند - منظور از «نسبی» در اینجا آن است که یک پدیده در «نسبت» با بازیگر و توانمندی اوست که «تهدید» یا «فرصت» ارزیابی می‌شود.

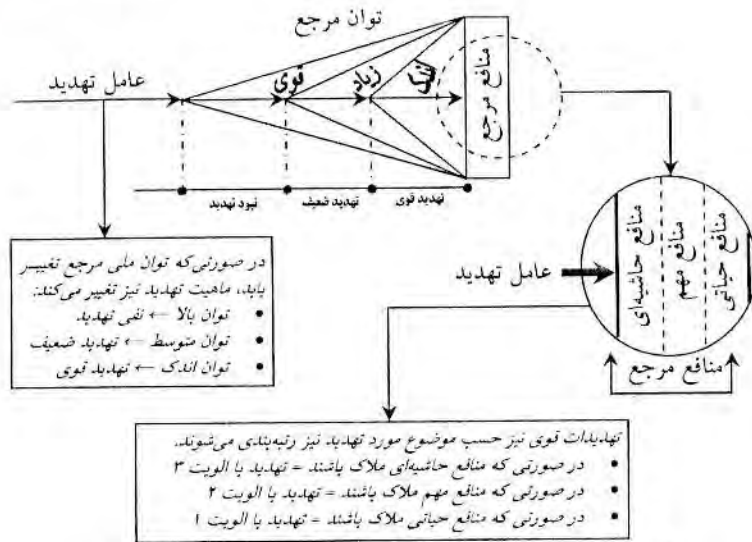
معنای تحلیل بالا آن است که در مقام بیان یک تهدید نمی‌توان از گزاره ساده «عامل A تهدیدی برای بازیگر Y است» استفاده نمود، بلکه جهت افزایش ضریب دقت و راستی این گزاره باید آن را این گونه تبیین نمود.

«عامل C برای بازیگر B در شرایط C یک تهدید است.»

بر این اساس یک تهدید دارای سه رکن مقوم است:

اول - عامل A

دوم - شرایط C



نمودار شماره ۱۰ - ظرفیت درونی بازیگر و ماهیت تهدید

شاخص دوم - وضعیت منافع

اگرچه برخی از نویسندگان و تحلیلگران سیاسی، کاربرد مفهوم «منافع ملی» را به دلیل ابتدای آن بر اصولی «غیرعقلانی» و «غیردمکراتیک» که مشی «انحصارگرایانه» را تجویز می نماید، امری نامطلوب در حوزه سیاست و امنیت سازی ارزیابی نموده و مدعی «منسوخ شدن» آن، گشته اند؛ (۱۴) با این حال چنین به نظر می رسد که این الگو در مقام طراحی استراتژی امنیتی - بالاجبار و به دلیل نبود بدیلی مناسب - همچنان مرجعیت داشته و بازیگران از این منظر «استراتژی امنیتی» خود را طراحی و به اجرا می گذارند. (۱۵) این واقعیت حتی در فضای جهانی نیز قابل مشاهده است، تا آنجا که می توان مدعی شد که علی رغم تراکم زمانی و مکانی حاصله از «جهانی شدن»، هنوز مفهوم «منافع ملی» مقاومت نموده و شاهد بازتعریف آن در سطح جهانی - و نه زوال آن - می باشیم. (۱۶)

سوم - توانمندی D_B

در این تفسیر، در صورت ثبات A و C باز هم می توان از تغییر ماهیت تهدید سخن گفت و آن در صورتی است که فاکتور D_B متحول گردد - توانمندی با توجه به نظریه سیستم ها، مفهومی پیچیده است که از قابلیت یک سیستم برای بالفعل نمودن کلیه منابع بالقوه قدرتش حکایت دارد - بر این اساس می پذیریم که «هر عاملی نمی تواند برای هر بازیگری ضرورتاً یک تهدید باشد.»

استدلال های فلسفی مربوط به این گزاره را در بخش نخست ارائه نمودیم، آنچه در اینجا مدنظر می باشد، آن است که یک تهدید در مقام کاربردی و عملیاتی شدن نیز نمی تواند نتایج منفی یکسانی را برای بازیگران به دنبال داشته باشد.

به عبارت دیگر، همان گونه که هویت یک تهدید در مقام تکوین با لحاظ نمودن توان بازیگر قابل درک است، «تاثیرگذاری تهدید» نیز از همین ناحیه متاثر خواهد بود - در نتیجه می توان حداقل چهار عملیاتی زیر را از گزاره کلی مذکور به شرح زیر استنتاج نمود:

- الف - اگر عامل قوی و توان بازیگر قوی تر باشد ← تهدید ضعیف
- ب - اگر عامل ضعیف و توان بازیگر قوی باشد ← عدم تهدید یا فرصت
- ج - اگر عامل بسیار قوی و توان بازیگر قوی باشد ← تهدید ضعیف
- د - اگر عامل بسیار قوی و توان بازیگر اندک باشد ← تهدید شدید

این وضعیت در نمودار شماره ۱۰ نشان داده شده است. نکته در خور توجه آن که تهدید با «منافع بازیگر مقابل» شکل می گیرد، اما با توجه به «توان بازیگر» معنا و مفهوم می یابد و همین دوگانگی امکان ارائه برداشت های دوگانه بالا را به ما می دهد.

ملاحظات از این قبیل ما را به آنجا رهنمون می‌شود که در ارزیابی امنیتی پدیده‌ها، اصل «همسویی یا تعارض آنها را در عالم واقع با منافع ملی» به عنوان یک شاخص مستقل در نظر قرار دهیم. از این منظر می‌توان فرصت‌هایی را درون تهدیدات (ظاهری) جست‌وجو نمود که بر سیاست بازیگر در مواجهه با پدیده، به شدت تاثیر گذار است. تحلیلگرانی چون کیسینجر از این پدیده به عنوان «همسویی و یا تعارض منافع» یاد می‌نمایند که می‌تواند مبنای تاسیس ائتلاف‌ها بین بازیگران رقیب گردد - به عبارت دیگر اتحاد از طریق اشتراک منافع حتی بین دو کشور دشمن قابل تصور است؛ چرا که سیاست با تحصیل منافع - از منظر واقع‌گرایانه - تعریف می‌شود و این موضوع مانع از شکل‌گیری «دشمنی‌ها» و یا «ائتلاف‌های» پایدار می‌گردد. (۱۷)

به این ترتیب، می‌توان چنین اظهار داشت که معنای امنیتی پدیده به میزان زیادی در گرو نسبت بین «منافع» بازیگران می‌باشد و از این ناحیه است که می‌توان جنبه تهدیدآمیز - یا فرصت بودن - یک پدیده را درک نمود، بر این اساس چند وضعیت کلی زیر قابل تصور است:

یک - منافع متعارض

در این وضعیت پدیده‌ها از قابلیت بالای تبدیل شدن به تهدید برخوردارند - به عبارت دیگر بعد تهدید آنها بر فرصت‌شان غلبه می‌یابد - دلیل این امر در تعارضی است که بین منافع بازیگر پدید آمده و لذا منطبق با بازی را برای آنها به «بازی با حاصل جمع صفر» تبدیل ساخته است. بنابراین حتی در مواردی که «فرصت» هم ارزیابی می‌شود، تهدیدات احتمالی و ریسک آن به طور طبیعی بالا خواهد بود.

دو - منافع منطبق

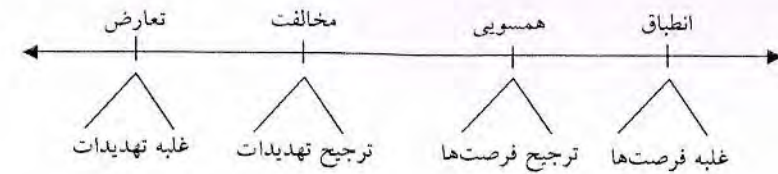
این وضعیت در نقطه مقابل وضعیت بالا قرار دارد و حکایت از وحدت منافع دو بازیگر در مورد یا موارد خاص می‌کند - در این وضعیت کمترین احتمال بروز تهدید وجود دارد - به عبارت دیگر ابعاد تهدیدآمیز پدیده به حداقل رسیده و فرصت‌های آن افزایش می‌یابد - انطباق منافع در واقع ریسک منفی سیاست‌های بازیگران را برای یکدیگر - حتی اگر با هم دشمن باشند - کاهش می‌دهد.

سه - منافع مخالف

این وضعیت که متمایل به «وضعیت تعارض منافع» قرار دارد، بیانگر موقعیتی است که در آن ابعاد تهدیدآمیز بر ابعاد فرصت‌آمیز غلبه نسبی دارد، با این حال امکان مدیریت آن جهت تبدیل آن به وضعیتی فرصت‌ساز، منتفی نیست. ضمناً احتمال اتخاذ سیاست‌های بیطرفانه و یا خنثی نیز وجود دارد تا از این طریق بتوان با هزینه کرد منافع احتمالی اندک آن، از ریسک بالای تهدید آن نیز احتراز جست. نکته مهم در این وضعیت آن است که به دلیل مخالف بودن منافع، بازیگر مقابل به صورت جدی «آسیب رساندن» به رقیب را در اولویت خود ندارد و همین امر می‌تواند نوعی فرصت تلقی شود.

چهار - منافع همسو

وضعیتی مطلوب و متمایل به وضعیت انطباق بر روی نمودار منافع (نگاه کنید به نمودار شماره ۱۱) ارزیابی می‌شود که در آن ریسک تهدیدات احتمالی قابل توجه است، اما احتمال مدیریت کردن آنها و تحصیل اهدافی ارزشمند هم می‌رود - به عبارت دیگر، این احتمال که بتوان به منفعی برتر دست یافت تا هزینه پرداخت شده را مقبول و توجیه نماید، وجود دارد.



نمودار شماره ۱۱ - وضعیت‌های چهارگانه نسبت منافع ملی بازیگران

حال با توضیح بالا مشخص می‌شود که «معنای واقعی تهدید و یا فرصت» در خلأ سیاسی مشخص نمی‌شود و ضروری است تا در نسبت منافع بازیگران این موضوع فهم و درک گردد - البته بحث از منافع، افزون بر ملاحظه فوق در مقام سنجش عمق تهدید نیز مطرح می‌شود که در ادامه به‌صورت مبسوط‌تری خواهد آمد.

شاخص سوم - عمق

«سیاست، علم تحصیل منافع حیاتی در گسترده‌ترین معنای آن است... اصول عمده علم سیاست ناشی از شناخت منافع سیاسی واقعی کلیه دولت‌هاست. فقط با درک هرچه بهتر این منافع عام است که دولت‌ها می‌توانند، استمرار حیات [سیاسی] خود را تضمین نمایند.» (۱۸)

تعبیر «کلیتون» مبنی بر محوریت «منافع» در سیاست، تلقی‌ای عام و فراگیر به شمار می‌آید که از سوی بازیگران مختلف پذیرفته شده تلقی می‌شود؛ با این تفاوت که بازیگران به تناسب شرایط، اهداف و امکاناتشان از «منافع» متفاوتی سخن می‌گویند - از این منظر آنچه سیاست‌ها را از هم متمایز می‌نماید نه «منفعت‌جویی» بلکه نوع تلقی و تعریف ایشان از «منفعت» است. به همین دلیل است که «ماکس استکهاوس» در مقام تعریف «سیاست‌نوین»، آن را با تدبیر قدرت در نیل به «منافع خاصی» که دین در تعریف و تایید آنها نقش

محوری دارد، تحدید می‌کند - به عبارت دیگر، با تغییر نوع منافع مورد نظر صاحبان قدرت، سیاست نیز تغییر می‌کند. (۱۹)

گذشته از میزان صحت و یا سقم تعبیر بالا در خصوص نوع تلقی به عمل آمده از سیاست دینی، آنچه که غیرقابل انکار می‌نماید مرجعیت «منافع» در تدبیر سیاسی است که در واقع «موضوع» تهدیدشناسی نیز به شمار می‌آید - چرا که کلیه تعاریف ارائه شده از «تهدید» با نگاه به «منافع» موضوعیت می‌یابند و به همین دلیل است که «عمق» تهدید با میزان ارزشمندی «منفعت» موضوع تهدید، ارتباط مستقیم دارد - با این تفسیر می‌توان «شاخص عمق» را اینگونه تعریف نمود:

«عمق تهدید معرف میزان ارزشمندی منفعت موضوع تهدید برای بازیگر می‌باشد.»

بر این اساس رتبه‌بندی «منافع» بر سیاق زیر می‌تواند، معیار ارزش‌گذاری تهدیدات گوناگون حسب میزان عمق آنها باشد.

۱- منافع بنیادین (Fundamental / Basic Interests)

منافع بنیادین (BI) در برگیرنده آن دسته از اهدافی هستند که با هویت یک واحد سیاسی در ارتباط می‌باشند و هرگونه آسیب و یا تعرضی به آنها از آن حیث که هویت بازیگر را به «غیر» آن تبدیل می‌سازد، غیرقابل تحمل می‌نماید - به تعبیر «مارگارت هرمان» (Margaret Hermann) منافع بنیادین «غیرت‌سازی» می‌کنند و در پایین‌ترین سطح از سیاست عملی به ترسیم مرز میان «خودی» و «غیرخودی» کمک می‌نمایند. (۲۰) به این ترتیب مشخص می‌شود که هر بازیگر سیاسی در عرصه سیاست (اعم از داخلی و خارجی) بر «ایده‌ای» (Idea) استوار است که عناصر هویتی آن را شکل می‌دهد - مطابق تحلیل بوزان:

«ایده دولت، مجردترین جزو الگوی دولت است ... که موضوع محوری در امنیت ملی [به شمار می آید].» (۲۱)

یعنی آن که ایدئولوژی، برتری نژادی، تفوق تمدنی، هراس از یک گروه و یا بازیگر خاص و مواردی از این قبیل می توانند «ایده دولت‌ها» را شکل دهند که معرف «هویت» یک نظام سیاسی می باشد - این هویت به دلیل آن که با «هستی» بازیگر مرتبط است، «حساسیت ویژه‌ای» می یابد؛ به گونه‌ای که تعریف، صیانت و تقویت آن در گذر تاریخ به بالاترین هدف ملی برای بازیگر تبدیل شده و بدل به محوری می شود که کلیه بازیگران دیگر برگرد آن اجتماع نموده، وحدت و اجماع آنها، با این منافع معنا و مفهوم می یابد - ویژگی‌های بارز منافع بنیادین در حد بحث حاضر عبارتند از:

یک - فراگیری

منافع بنیادین از دو وجه «فراگیری» دارند: نخست از ناحیه بازیگران، دوم از ناحیه رفتارها. به این معنا که به دلیل ابتدا بر «هستی بازیگر»، منافع بنیادین تمام خرده بازیگران تعریف شده در قلمرو تحت حاکمیت بازیگر، مشمول حکم صیانت از این اصول می باشند - لذا هیچ بازیگر - رسمی یا غیررسمی‌ای - را نمی توان سراغ گرفت که از این حکم مستثنی باشد - از ناحیه «رفتار» نیز چنان که در کتاب «درآمدی بر خطوط قرمز در رقابت‌های سیاسی» نشان داده‌ام، مقتضای منافع بنیادین آن هستند که اقدام به تاسیس چارچوبی می نمایند که «فراروی از آن» در هیچ قالبی توجیه پذیر نبوده و کلیه رفتارهای سیاسی، اقتصادی، فردی، جمعی، و ... را هدایت و تحدید می کند. (۲۲)

دو - ثبات

«ثبات» به اقتضای تحول مستمر در محیط، پدیده‌ای «نادر» به شمار

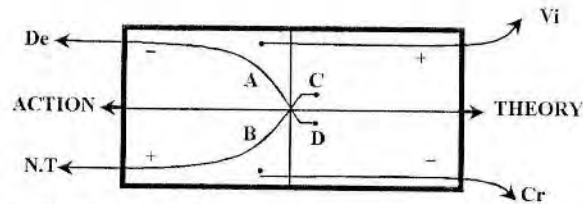
می آید، تا آن جا که «ساندرز» پیروی از الگوی «ثبات مطلق» را دلیل اصلی در بروز «بی‌ثباتی» دانسته و آن را مقوله‌ای «انتزاعی» تا «واقعی» لقب داده است، اما هم‌چنان که خود وی نیز در نهایت اظهار داشته، وجود «ثبات پویا و دینامیک» از جمله ارکان نظام‌های سیاسی توسعه یافته به شمار می آید که با تجربه تاریخی بسیاری از کشورها همخوانی دارد. (۲۳) بر این اساس، عموماً بر این نکته تاکید دارند که تغییر و تحول در حوزه منافع بنیادین به دلیل پیامدهای مهمی که به دنبال دارد، بایستی تدریجی و در چارچوب ضرورت‌ها باشد تا ریسک این تغییرات به حداقل ممکن برسد - معنای این سخن آن است که «منافع بنیادین» در قیاس با سایر منافع بازیگر، نقش هدایت‌گری را ایفا می نماید و چنان نیست که به تبع تغییر و تحول در سایر منافع، متحول گردد و یا این که بتوان تغییر در آنها را به سادگی و به کرات تجربه نمود - از این حیث این منافع همانند اصول قانون اساسی می باشند که در قیاس با قوانین عادی، آیین‌نامه‌ها و بخش‌نامه‌ها و یا عرف اجتماعی، به مراتب دشوارتر اصلاح و یا تغییر می یابند و حتی در خصوص پاره‌ای از اصول بر «عدم تغییر» آنها تصریح رفته است. (۲۴) خلاصه کلام آن که ریسک بالا و هزینه‌های زیاد تحول و تغییر در این اصول، «ثبات» را در مورد این دسته از منافع به یک «اصل اولیه» تبدیل می سازد.

حال اگر این دو ویژگی را با تعریف ارائه شده از این منافع که بر «هستی» بازیگر استوار است، جمع نماییم؛ نتیجه امنیتی زیر در بحث از تهدیدشناسی قابل استنتاج است:

«هر اقدامی که به نقد، نفی و یا نقض منافع بنیادین منجر شود، در حکم «تهدید» بوده، از حیث قانونی ممنوع می باشند.»

در این تلقی سه گونه عمومی رفتار به مثابه اقدامات تهدیدآمیز تلقی شده‌اند که عبارتند از:

جدول شماره ۳ - ماتریس تهدیدات نسبت به منافع بنیادین



A & C = Violation (Vi) → Threat

B & D = Critic (Cr) → Threat

D & A = Deney (De) → (Complex) Threat

C & B = No Threat (N.T)

توضیحات جدول

ماتریس بالا دربردارنده چهار گزاره شرطی زیر است:

۱ - اگر «التزام عملی نباشد» (A) ولی «التزام نظری نباشد» (C)، آنگاه تهدید وجود دارد.

۲ - اگر «التزام عملی نباشد» (B) ولی «التزام نظری نباشد» (D)، آنگاه تهدید وجود دارد.

۳ - اگر «التزام عملی نباشد» (A) و «التزام نظری هم نباشد» (D)، آنگاه شدیدترین نوع تهدید وجود دارد.

۴ - اگر «التزام عملی نباشد» (B) و «التزام نظری هم نباشد» (C)، آنگاه تهدید اصلاً وجود ندارد.

توجه: در بحث از نظریه، التزام نظری ملاک است. به این معنا که اقدام به عدم موافقت نظری شاخص ارزیابی است و نه صرفاً عدم قبول.

رفتار مبتنی بر نقض

در این حالت منافع بنیادین اگرچه از حیث نظری مورد تایید و قبول بازیگر خاطی قرار دارد، اما در مقام عمل پاس داشته نشده و در نتیجه «منافع بنیادین» عملاً - و نه نظراً - تهدید می‌شوند.

رفتار مبتنی بر نفی

در این حالت بازیگر خاطی ضمن عدم پذیرش حجیت نظری منافع مذکور، در مقام عمل به نقض و از حیث نظری به عدم تایید آنها همت می‌گمارد - بر این اساس «نفی» در بردارنده موضع‌گیری تهدیدآمیز نظری و عملی - به صورت توأمان - است.

رفتار مبتنی بر نقد

در این حالت بازیگر خاطی التزام عملی نسبت به منافع بنیادین دارد، اما از حیث نظری اعتقاد به مرجعیت این منافع را درست ندانسته و در مقام اظهار این دیدگاه برمی‌آید - هر سه گونه بالا از مصادیق «تهدیدات» با «عمق زیاد» ارزیابی می‌شوند که در جدول شماره ۳ نشان داده شده‌اند.

به این ترتیب، مشخص می‌شود که در «منافع بنیادین» نقد، نفی و نقض هیچ کدام موضوعیت ندارد و اصل اولیه بر صیانت و پاسداشت آنهاست. لذا هر اقدامی که از یکی از کانون‌های سه‌گانه بالا ناشی شود، در الگوی عمومی «تهدید» قرار می‌گیرد که از حیث «عمق» در ذیل «تهدیدات با عمق زیاد» ارزیابی می‌گردند - البته تهدیدات فهرست شده در این عمق دارای گونه‌های متفاوتی می‌باشند که با عنایت به تعارض نظری یا عملی به دو دسته «تهدیدات پیچیده» (Complex Threats) و «تهدیدات ساده» (Simple Threats) تقسیم

می‌شوند - تهدیدات بسیط از یک ناحیه با منافع بنیادین تعارض دارند، اما تهدیدات پیچیده از هر دو ناحیه (نظر و عمل) دارای تعارض هستند.^۱

۲ - منافع حیاتی (Vital Interests)

در سطح دوم با منفعی مواجه هستیم که مطابق تحلیل «هانس جی. مورگنتا» (Hans J. Morgenthau)، با عالی‌ترین سطح «قدرت» شناسانده می‌شوند - ویژگی‌های بارز این «منافع» عبارتند از:

یک - مصالحه‌پذیری اندک

از آن‌جا که مقولاتی چون «تمامیت ارضی»، «نهادهای سیاسی»، «حقوق شهروندی» و «هنگارهای ملی» مقومات الگوی «ملت - کشور» (Nation-State) را شکل می‌دهند؛ لذا طبیعی است که هیچ بازیگری گزینه اول خود را چانه‌زنی و معامله‌گری در این حوزه انتخاب نخواهد کرد - به عبارت دیگر از دست دادن بخشی از عناصر مذکور به تغییر هویت بازیگر منتهی نمی‌شود، اما بازیگران به دلیل اعتبار و ارزشی که این شاخص‌ها دارند، به سادگی حاضر به چانه‌زنی در خصوص آنها نمی‌شوند - مگر آن‌که به تعبیر «مورگنتا» در مقابل گزینه «پذیرش اضمحلال» قرار گیرند که در آن صورت از باب دفع ضرر بیشتر

۱ - هرمن کان (Herman Kan) گونه‌های اصلی تهدیدات را بر اساس محور «منافع» در چهار سطح مورد بررسی قرار داده است:

نخست: تهدیداتی که متوجه منافع حیاتی بازیگر هستند.

دوم - تهدیداتی که منافع حیاتی متحدان راهبردی بازیگر را هدف قرار می‌دهند.

سوم - تهدیداتی که منافع مهم را هدف قرار می‌دهند.

چهارم - تهدیداتی که موضوع آنها منافع ثانوی بازیگر هستند، از این حیث تقسیم‌بندی مولف نمونه اصلاح شده و تکامل یافته این تقسیم‌بندی متناسب با شرایط جدید می‌باشد. رک:

- Herman Kahn, *On the nuclear War*, Princeton, P.U.P., 1961.

با پذیرش ضرر کمتر (در قیاس با اضمحلال) بازیگران به آن رضایت می‌دهند.^(۲۵) معنای بیان مذکور آن است که این منافع قابلیت چانه‌زنی بسیار محدودی دارند.

دو - مرجعیت «موجودیت بازیگر»

آنچه که مورگنتا از آن به «بقای ملی» (National Survival) یاد کرده، در واقع معرف دسته‌ای خاص از اهداف می‌باشد که با «موجودیت بازیگر» در ارتباط هستند - «آرنولد ولفرز» (Arnold Wolfers) در تقسیم‌بندی که از منافع کشورها ارائه داده با نگاه به «استقلال»، «تمامیت ارضی»، «بقای فیزیکی» و مواردی از این قبیل، مجموعه‌ای از منافع را شمارش می‌کند که از آنها به «منافع ملی» تعبیر نموده که در قیاس با منافع محیطی بیشترین اهمیت را دارا هستند.^(۲۶) تعاریف ارائه شده از سوی واقع‌گرایان در عرصه روابط بین‌الملل با همه تفاوت‌هایی که دارند، از این حیث مشترک هستند که برای منافع ناظر بر اهداف مستقیم بازیگر در مواجهه با سایر بازیگران، نوعی مرجعیت قائل هستند که با اطلاق وصف «ملی» آنها را متمایز می‌سازند.

سه - توسعه و بسط مفهومی - عملیاتی

منافع حیاتی در قیاس با منافع بنیادین، تحول مفهومی و عملیاتی‌ای را تجربه می‌نمایند که اندک و بسیار تدریجی است، اما نمی‌توان منکر وجود آن شد. به عبارت دیگر، کلیه بازیگران در شرایط متعارف اصل را بر تحول مثبت این دسته از منافع (برخلاف اصل ثبات در منافع بنیادین) قرار می‌دهند؛ از این ایده «دیوید میلر» (David Miller) به «مقتضای ناسیونالیسم» یاد کرده که به مثابه یکی از ارکان «واقع‌گرایی» معمولاً به آن توجه داده می‌شود.^(۲۷)

معنای گزاره‌های سه‌گانه بالا آن است که «منافع حیاتی» در نزدیکترین ارتباط با منافع بنیادین بازیگر قرار دارند؛ با این تفاوت که در حالت قرار گرفته در وضعیت «اضمحلال»، منافع بنیادین ارجح هستند؛ حال آن‌که منافع حیاتی یک مجال اندک از چانه‌زنی را تا قبل از پذیرش «اضمحلال» فراسوی نظام سیاسی قرار می‌دهند. نکته در خور توجه آن‌که، هزینه چانه‌زنی در این سطح بسیار بالا ارزیابی می‌شود و لذا تحلیلگران تاکید دارند که فقط در مقابل کالای «بقای ملی» موضوعیت می‌یابد.

با این تعریف مشخص می‌شود که تهدیداتی که متوجه «منافع حیاتی» هستند از عمق کمتری نسبت به «منافع بنیادین» برخوردارند، اما در سیاست عملی به دلیل وجود مکانیزم‌های متعارف و جافاده‌ای برای «تعریف و اثبات منافع بنیادین» و «عادی شدن آنها» وجود دارد، منافع حیاتی هستند که در عمل موضوع تصمیم‌گیری سیاسی در سطح ملی قرار می‌گیرند.^۱ لذا می‌توان آنها را مطرح‌ترین دسته از منافع در حوزه سیاست (اعم از داخلی و خارجی) معرفی نمود. به همین دلیل نیز می‌باشد که در بسیاری از متون، رده‌بندی منافع با این دسته از منافع آغاز می‌گردد.

۳- منافع مهم (Important Interests)

سیاست را می‌توان به‌طور معمول عرصه مدیریت منافع ارزیابی نمود که به میزان ارزش و اهمیتی که دارند، مورد چانه‌زنی واقع می‌شوند. به عبارت دیگر، در ذیل منافع حیاتی، هر بازیگر بنا به توان و قلمرو نفوذش اقدام به

۱- در این ارتباط می‌توان به رژیم صهیونیستی اشاره داشت که به دلیل مواجه شدن با این مشکل خود را در معرض تهدید منافع بنیادینش می‌بیند و تلاش دارد با عادی کردن آنها خود را مستقر و ثابت نماید. در مقابل نیز تهدید مشابهی برای فلسطینیان ایجاد شده که نفی هویت آنها را دنبال می‌کند.

تعریف پاره‌ای از منافع می‌نماید که ذاتاً «غیرقابل چانه‌زنی» نبوده و اصل بر «تبادل» آنها حسب هزینه و امکان تحقق‌شان می‌باشد. «جیمز روزنا» (James N. Rosenau) از عنوان عمومی «منافع غیرحیاتی» برای این دسته از منافع یاد می‌نماید که ویژگی بارز آنها این است که عدم دستیابی به آنها به هیچ وجه «تغییر نظام سیاسی» را به دنبال نداشته و آسیب مستقیمی را متوجه منافع اولیه (مشمول بر استقلال ملی، تمامیت ارضی و ...) نمی‌نماید. به همین دلیل «قابلیت چانه‌زنی» و «مصلحه‌پذیری» دارند.^(۲۸) با این تعریف مشخص می‌شود که:

یک - منافع مهم قابلیت مصالحه‌پذیری دارند و در عرصه سیاست هر بازیگر با محاسبه هزینه - فایده آنها اقدام به طرح، تصویب و پی‌گیری آنها می‌نماید. بدیهی است که در صورت تحصیل اهداف مشابه با هزینه کمتر و یا طرح اهداف مهم‌تری، این دسته از اهداف به نفع گزینه‌های جدید کنار گذاشته می‌شوند.

دو - منافع مهم در چارچوب و افق تحصیل منافع حیاتی و بنیادین معنا و مفهوم می‌یابند. به این معنا که در صورت بروز هرگونه تعارضی با اولویت‌های پیشین، این دسته از اهداف حکم و اصلاح و یا حتی واگذار می‌گردند.

سه - بازیگران سیاسی با حجم بالایی از منافع مهم در گستره داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی مواجه هستند. هر بازیگر حسب منابعی که دارد نسبت به اولویت‌بندی‌ها به اصل تأمین اهداف مهمش می‌پردازد. نتیجه آن‌که شاهد هستیم یک هدف برای یک بازیگر مهمتر و برای بازیگری دیگر، از اهمیت کمتری برخوردار است که منجر می‌شود یک هدف کمتر یا بیشتر مهم گردد. اما در همه این حالات اصل اولیه بر مصالحه‌پذیری این اهداف با توجه به «هزینه‌ها» و «فرصت‌های» آن می‌باشد.^(۲۹)

در چنین چشم‌اندازی با عمق تازه‌ای از تهدیدات مواجه می‌باشیم که از

حیث اهمیت در لایه سوم قرار دارند و به همین دلیل در مقام مدیریتی از اصول و الگوهای متفاوتی تبعیت می‌نمایند - در مجموع این دسته از تهدیدات از هزینه‌های به مراتب کمتری نسبت به دو دسته قبلی برخوردارند و لذا ارزش و عمق کمتری دارند.

۴- منافع حاشیه‌ای (Marginal Interests)

در حالی که منافع مهم وضع می‌شوند تا موقعیت و توانمندی یک بازیگر را در عرصه سیاست ارتقا بخشند و لذا به اقتضای شرایط «مصلحه‌پذیر» می‌شوند؛ بازیگران طیف دیگری از منافع را تعریف می‌نمایند که در حکم «محافظ» منافع مهم آنها بوده و ذاتا برای «مصلحه» وضع شده‌اند - کارکرد این منافع آن است که به منافع سه‌گانه پیشین، پوشش داده و لذا تعرض و آسیب‌رسانی به آنها را دشوار می‌سازند - با این تعریف مشاهده می‌شود که ارزش این اهداف ضرورتا در تحصیل آنها نیست و چه بسا از رهگذر فدانمودن آنها، ارزش‌شان محقق گردد.

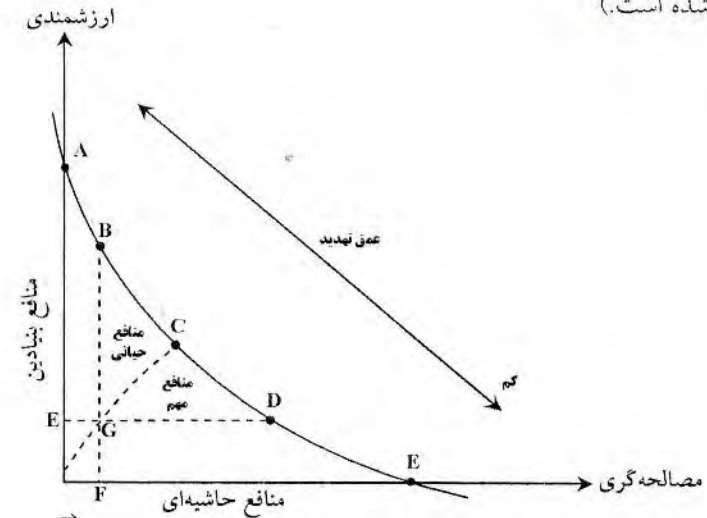
بر این اساس می‌توان اظهار داشت که بازیگر موفق آن است که بتواند به حجم قابل قبولی از این منافع، متناسب با حوزه‌های فعالیتش دست یابد - در آن صورت است که توان «تحمل ضربه» نظام سیاسی افزایش یافته، فضای مناسب‌تری برای مدیریت منافع مهم، حیاتی و بنیادین بازیگر فراهم می‌آید. (۳۰) تهدیدات رخ داده در این سطح دارای عمق چندانی نیستند؛ چرا که ارزش صیانت و حفظ این منافع ذاتی نبوده و بازیگر برای مصالحه این موارد را تعریف و وضع نموده است. تحلیل سیاست خارجی قدرت‌های بزرگ (از حیث کارآمدی) دلالت بر آن دارد که این حوزه از منافع امروزه اهمیت بسزایی یافته‌اند؛ به گونه‌ای که قدرت سیاست خارجی به طراحی و کاربردی نمودن این منافع بستگی دارد - «زیبگینو برژینسکی» (Z. Brzezinski) با نگاه به

الگوی سیاست خارجی بازیگرانی چون آمریکا، اتحاد جماهیر شوروی سابق و متحدان استراتژیک آنها طی دوره جنگ سرد، اظهار می‌دارد: «در این دوره بازیگران موفق آنهایی بوده‌اند که توانسته‌اند جریان‌های انتقادی سایر بازیگران را عملا متوجه منافع حاشیه‌ای خود نمایند.» و به این ترتیب در حوزه منافع مهم و حیاتی‌شان بیشترین پیشرفت‌ها را تحصیل نمایند - (۳۱) نکته در خور توجه آنکه حسب توانمندی بازیگر این منافع می‌توانند تغییر ماهیت داده، به منافع مهم تبدیل شوند و بنوبه خود گونه‌های تازه‌ای از منافع حاشیه‌ای متولد شوند.

مفهوم «منفعت ملی» و «مصادیق» آن مورد مجادله بسیاری می‌باشد تا آن‌جا که بعضی این مفهوم را از حیث ماهیت و روش تعیین مصادیق آن، مبهم و خطرناک ارزیابی کرده‌اند، (۳۲) اما در مقام عمل وجود «ارزش‌ها» منجر می‌شود تا طیف متنوعی از «اهداف» در دستور کار بازیگران قرار گیرد که از حیث «حساسیت» در یک رتبه نیستند - به همین دلیل «منفعت ملی» اصطلاحی موسع و با بارمعنایی بالا ارزیابی می‌گردد که نمی‌توان حکم واحدی را برای تمامی گونه‌های آن عرضه داشت. جهت رفع این نقیصه است که رتبه‌بندی منافع، مورد توجه تحلیلگران و نویسندگان این حوزه قرار گرفته و شاهد عرضه دستگاه‌های فکری - تحلیلی متفاوتی می‌باشیم که مطابق شاخص‌هایی از قبیل واقعی یا غیرواقعی بودن منافع (واقع‌گرایان در مقابل آرمان‌گرایان)، منافع مجزا و شبکه‌ای (نظریات ناسیونالیسم و جهانی شدن)، و... (۳۳) به این مهم همت گمارده‌اند.

در اثر حاضر نگارنده شاخص «ارزشمندی» هدف مذکور را برای بازیگر به عنوان ضابطه سنجش منافع پیشنهاد داده است که نتیجه عینی آن را در «مصلحه‌پذیری» یا «عدم مصالحه‌پذیری» بازیگر می‌توان مشاهده کرد - بر این اساس هرچه «هدف ارزشمندتر» باشد، میزان و امکان مصالحه‌پذیری آن کمتر

خواهد بود - بر همین سیاق عمقی یک تهدید نیز در صورت افزایش ارزش موضوع آن، افزایش می‌یابد - (در نمودار شماره ۱۲ این نسبت‌ها نشان داده شده است).



- ۱ - حوزه منافع بنیادین که تابع استراتژی حداقل سازی هستند. \overrightarrow{AB}
- ۲ - حوزه منافع حاشیه‌ای که تابع استراتژی حداکثر سازی هستند. \overrightarrow{DE}
- ۳ - حوزه منافع حیاتی که تابع استراتژی ثبات نسبی هستند. \overrightarrow{CB}
- ۴ - حوزه منافع مهم که تابع استراتژی معامله‌گری هستند. \overrightarrow{DC}

نمودار شماره ۱۲ - نسبت منفعت - تهدید

شاخص چهارم - دامنه

«دامنه تهدید» به صورت سنتی در ارزیابی تهدیدات پیوسته مورد توجه بوده، اما تلقی بسط به عمل آمده باعث شد تا ابعاد جدید - و در نتیجه اهمیت فزاینده این شاخص - کمتر لحاظ شود - منظور از دامنه تهدید در این اثر، مطابق واژگان به کار رفته توسط «تد رابرت گار» (Ted.R.Gurr) در «چرا

انسان‌ها شورش می‌کنند»^(۳۴)، عبارتست از: «میزان شیوع یک تهدید از حیث عاملی - ارزشی» در این تعریف دو سطح اصلی برای «گستره تهدید» شناسایی شده است:

اول - سطح ارزشی

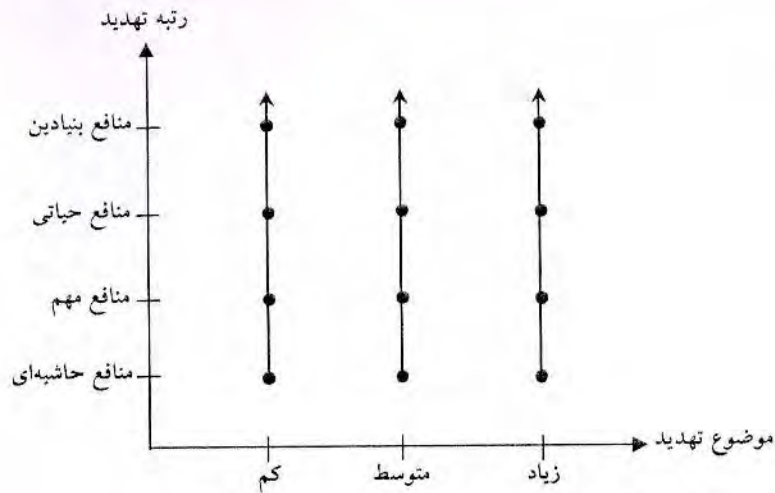
در هر رابطه تهدیدآمیز موضوعی وجود دارد که تهدید با توجه به آن معنا و مفهوم می‌یابد - بر این اساس دامنه تهدید را می‌توان با توجه به موضوع تهدید مشخص ساخت. به این صورت که طیف متنوعی از تهدیدات می‌تواند وجود داشته باشند که از حیث تاثیرگذاری، ارزش واحدی ندارند - در یک تقسیم‌بندی کلان می‌توان سه دسته زیر را از یکدیگر تفکیک نمود (این ایده در عمق تهدید به صورت مبسوطی آمده است):

- ۱ - تهدیدات با دامنه اندک.
- ۲ - تهدیدات با دامنه متوسط.
- ۳ - تهدیدات با دامنه بالا.

از این منظر ارزیابی عمومی مبنی بر «توسعه دامنه تهدید به افزایش شدت آن منجر می‌شود»، قرین صحت می‌باشد - به این معنا که در شرایط یکسان (مبنی بر ثبات سایر شاخص‌های ارزیابی شدت تهدید) تغییر دامنه تهدید، منجر به افزایش شدت تهدید می‌شود - این حکم در خصوص هر دو گونه از افزایش دامنه (افقی و عمودی) صادق است.

افزایش دامنه عمودی

در این وضعیت «رتبه» تهدید تغییر یافته و شاهد تبدیل شدن موضوع تهدید از «تهدیدات متوجه منافع حاشیه‌ای» به «تهدیدات متوجه منافع مهم» و همین‌طور از «منافع مهم» به «منافع حیاتی» و یا از «منافع حیاتی» به «منافع بنیادین» می‌باشیم.



نمودار شماره ۱۳ - توسعه دامنه ارزشی تهدیدات

الف - توسعه عمودی دامنه تهدیدات

دوم - سطح عددی

منظور از دامنه تهدید در این سطح، تعداد بازیگران درگیر در یک «تهدید» می‌باشد که معمولاً به عنوان یک شاخص اصلی از سوی برخی از تحلیلگران به آن اشاره رفته است. پژوهش‌های تحلیلی - تجربی «مایکل برچر» (Michael Brecher) با توجه به مقوله بحران صورت گرفته، اما از این حیث روشنگر و در خور توجه است؛ آن‌جا که شاخص تعداد بازیگران را به عنوان شاخص نخست از شاخص‌های شش‌گانه پیشنهادی‌اش برای ارزیابی شدت بحران مورد توجه قرار می‌دهد.^(۳۵) همین ایده معمولاً از سوی کارشناسان و تحلیلگران مسائل امنیتی پذیرفته شده و لذا مشاهده می‌شود که گزاره کلی برچر مبنی بر افزایش شدت بحران در نتیجه افزایش تعداد بازیگران برای مقوله تهدید پذیرفته شده و به عنوان یک اصل درآمده است.

در چنین وضعیتی دامنه تهدید در سطح ارزشی توسعه یافته و در نتیجه بر شدت تهدید نیز به همان نسبت افزوده می‌گردد.

تحول فوق‌الذکر می‌تواند به صورت «خطی» یا «قوسی» باشد که در مجموع دو نوع از تهدیدات «ساده» و «پیچیده» را به وجود می‌آورد - در نوع «خطی» توسعه یا تحدید قلمرو تهدید به صورت پله‌ای - متناسب با رده‌بندی منافع ملی - صورت می‌گیرد؛ حال آن‌که در نوع «قوسی» این کار به صورت جهشی - با طی کمترین زمان ممکن - محقق می‌شود - از آن‌جا که عنصر زمان به عنوان یک شاخص مستقل بررسی خواهد شد، در اینجا به ذکر همین کلیات بسنده می‌شود.

افزایش دامنه افقی

در این وضعیت «رتبه» تهدید تغییری نمی‌یابد، اما مصادیق و موضوعات آن در همان رتبه خاص توسعه می‌یابد - به این صورت که مثلاً تعداد موضوعات مطرح در اختلافات ارضی یک کشور با کشور دیگر از یک اختلاف ارضی به بیش از یکی تبدیل می‌شود - یا تعداد تهدیدات اقتصادی افزایش یافته و در نتیجه فشار وارده بر بازیگر تهدید شونده، افزایش می‌یابد.

نتیجه آن‌که توسعه افقی و یا عمودی در سطح ارزشی به طور طبیعی به افزایش شدت تهدید منجر می‌شود - اصولاً تهدیداتی که دامنه آنها در هر دو جهت افقی و عمودی توسعه می‌یابد، از شدت بیشتری برخوردارند و مدیریت آنها دشوارتر می‌نماید. (در نمودار شماره ۱۳ توسعه ارزشی دامنه تهدید نمایش داده شده است.)

این تلقی در عین شیوعی که دارد تنها بخشی از واقعیت را نشان می‌دهد که در مدیریت تهدیدات کاربرد دارد؛ جهت درک پیچیدگی موضوع لازم است تا تهدید را در دو سطح متفاوت (تهدیدگری و تهدیدشوندگی) مورد بررسی قرار دهیم. از این منظر رابطه پیچیده‌ای حاصل می‌آید که «دامنه تهدید» در هر یک از آن دو، تاثیر متفاوتی بر روی شدت تهدید می‌گذارد.

یک- تهدیدگری

منظور از تهدیدگری، کانون مولد تهدید برای یک بازیگر می‌باشد - این وجه از «تهدید» موضوع حکم کلی‌ای است که در بالا به آن اشاره شد - به این معنا که تلقی عمومی دلالت بر آن دارد که هرچه تعداد بازیگران حامی یک تهدید بر ضد منافع یک بازیگر خاص افزایش یابد، بر شدت تهدید نیز افزوده می‌گردد - به همین دلیل است که ائتلاف‌سازی در مقام تهدید سایر بازیگران، به یک اصل کارآمد تبدیل شده است که با هزینه‌ای کمتر، نتیجه‌ای موثرتر را برای «تهدیدگر» می‌تواند در پی داشته باشد.

دو- تهدید شوندگی

«تهدیدشوندگی» رویه مقابل «تهدیدگری» را شامل می‌شود و بر بازیگر یا بازیگرانی اطلاق می‌شود که به نوعی منافع آنها موضوع تهدید قرار گرفته‌اند - در این حالت توسعه دامنه تهدید، به کاهش شدت آن منجر می‌شود - دلیل این امر به نتایج روانی - کاربردی ناشی از توسعه دامنه تهدید شونده‌ها بازمی‌گردد که می‌تواند تحلیل توان «تهدیدگر» و «افزایش امید به مقاومت نزد تهدید شونده» را در پی داشته باشد.

بر این اساس مشاهده می‌شود که «دامنه» مفهومی دو وجهی بوده و «دامنه تهدیدگری» و «تهدید شوندگی» را شامل می‌شود که از حیث منطقی نتایج

یکسانی را به دنبال نخواهد داشت. البته دو گزاره بالا، ناظر بر هویت عمومی دامنه تهدید می‌باشند، و در مقام عمل فاکتورهای واسط متعدد و متنوعی را می‌توان سراغ گرفت که این دو رابطه را تعدیل می‌نمایند - مهمترین این ملاحظات که در بحث از دامنه تهدید باید به آنها توجه شود عبارتند از:

۱- گستره و انسجام

«تعداد بازیگران بر عدم تجانس تاثیر می‌گذارد - یعنی هرچه تعداد [بازیگران دخیل] بیشتر باشد ... میزان [احتمالی] نابرابری یا تعارض تاثیر [می‌پذیرد]. بنابراین تعداد بیشتر بازیگران، عدم تجانس را افزایش می‌دهد.» (۳۶)

مطابق تحلیل برچر بین گستره تهدید و انسجام بازیگران رابطه معکوسی وجود دارد - این گزاره را می‌توان این‌گونه فهمید که هرچه گستره عددی تهدیدگران و تهدیدشوندگان افزایش می‌یابد، امکان ایجاد انسجام بین آنها دشوارتر می‌گردد - این ویژگی در بحث از مدیریت تهدید بسیار مهم و حائز اهمیت است؛ چرا که هم برای تهدید شونده و هم تهدیدگر معنادار بوده، در مقام کاربرد استراتژی‌های مبتنی بر توسعه دامنه تهدید، پیشاپیش باید مورد توجه قرار گیرد.

۲- گستره و حساسیت

توسعه گستره عددی دامنه تهدید، در شرایط یکسان (مبنی بر ثبات سایر شاخص‌های تهدید) منجر به افزایش حساسیت موضوع می‌شود - به این صورت که اگر تهدید صرفاً برای تعداد اندکی از بازیگران مطرح باشد، به طور طبیعی جامعه جهانی نسبت به آن حساسیت کمتری از خود نشان می‌دهد؛ در قیاس با تهدیداتی که به موضوع تعداد بیشتری از بازیگران تبدیل شده‌اند، نوع و جایگاه بازیگران - چنان که اشاره شد - موضوعی در خور توجه است، اما

نمی‌توان منکر این واقعیت شد که توسعه دامنه تهدید به‌طور طبیعی بر حساسیت آن نیز می‌افزاید و لذا تحلیلگران معمولاً به این شاخصه توجه دارند - تا آن‌جا که برخی از الگوهای مدیریت تهدیدات، نیز بر اساس همین اصل شکل گرفته و کشور هدف تلاش می‌نماید با توسعه بخشیدن به دامنه تهدید از شدت آن که ریشه در تمرکز تهدید دارد، بکاهد. (۳۷)

۳- گستره و توانمندی

توسعه عددی دامنه تهدید ضرورتاً به افزایش توان تهدیدگر منتهی نمی‌شود - این پدیده در حالتی رخ می‌نماید که عاملان همراه تهدیدگر (و یا تهدید شونده) از سطح قابل قبولی از توانمندی برخوردار باشند - به عبارت دیگر بین ورود بازیگران مختلف به شبکه پیچیده مناسبات تهدید، تفاوت معناداری وجود دارد - به این صورت که قدرت‌ها را می‌توان به چند دسته کلی تقسیم نمود:

الف - ابرقدرت‌ها

ب - قدرت‌های بزرگ جهانی (بین منطقه‌ای)

ج - قدرت‌های منطقه‌ای

د - قدرت‌های متوسط

ه - قدرت‌های خرد

و - قدرت‌های حاشیه‌ای

در نتیجه هرچه از بالا به پایین سیر می‌نماییم، میزان تاثیرگذاری ناشی از ورود این قدرت‌ها به روابط تهدید، کمتر می‌شود.

نکته قابل توجه آنکه، رده‌بندی شش‌بخشی مذکور، متناسب با موضوع تهدید صورت می‌گیرد و مصادیق آن با توجه به شرایط مشخص می‌گردد و چنان نیست که تقسیم‌بندی عمومی از قدرت سیاسی بازیگران در سطح جهانی

بتواند مبنای تحلیل برای هر تهدیدی باشد - به عبارت دیگر یک قدرت کوچک در رده‌بندی جهانی، ممکن است در یک تهدید خاص، با توجه به شرایط و موقعیتی که دارد تبدیل به یک قدرت تاثیرگذار و یا بالعکس گردد.

شاخص پنجم - زمان

شاید کمتر شاخصی را همچون زمان بتوان سراغ گرفت که در بحث از مدیریت سیاسی - اجتماعی طی دهه‌های گذشته، ارزش و اهمیت فزاینده‌ای را یافته باشد - در واقع پدیده «جهانی شدن» به دلیل ایجاد تراکم در زمان و مکان، منجر شده تا این عنصر معنای تازه‌ای را برای بازیگران معاصر بیابد - به همین دلیل است که کلیه وجوه حیات انسان - اعم از فردی و جمعی - تحت تاثیر قرار گرفته و در این میان «تهدیدات» نیز استثناء نیستند - نکته قابل توجه آن که عنصر «زمان» به‌طور سنتی در مطالعات «بحران‌شناسی» و «مدیریت بحران» مدنظر بوده است؛ به گونه‌ای که به عنوان یک مفهوم محوری در تعریف بحران - از منظرهای گوناگون - حضور داشته است. (۳۸) اما آنچه در اینجا از عنصر زمان اراده شده بسیار گسترده‌تر و دربرگیرنده وجوه تاثیرگذاری این عنصر بر مقوله «تهدید» می‌باشد که شامل موارد و ملاحظات زیر می‌شود:

اول - زمان و ماهیت تهدید

چنان که در فصل مربوط به مباحث ماهیت شناسانه تهدید بیان شد، یک تهدید با توجه به شاخص زمان می‌تواند حداقل سه هویت متمایز بیابد که عبارتند از: هویت اجتماعی، سیاسی و امنیتی.

اگر بپذیریم که «تهدیدات» مقولاتی «زمینه‌وند» (Contextual) هستند که به یکباره پدیدار نمی‌شوند، بلکه طی فرآیندی تدریجی در بستر جامعه شکل و تکوین می‌یابند؛ در آن صورت مشخص می‌شود که هر تهدید دارای یک

هویت اجتماعی^۱ است که دوره قبل از ظهور عینی آن را هم شامل می‌شود - برخی از امنیت‌پژوهان همین رویکرد را در مقام تحلیل امنیت مورد توجه قرار داده و از وجود هویت‌های اجتماعی شده (Societal Identity) برای پدیده‌های امنیتی سخن گفته‌اند که ما را به ریشه‌های اجتماعی «امنیت» رهنمون می‌شود.^(۳۹) این موضوع منحصر به پدیده‌های امنیتی نبوده و امروزه طیف متنوعی از تحلیلگران سیاسی، اجتماعی و اقتصادی را می‌توان سراغ گرفت که در مقام کالبدشکافی پدیده‌های موضوع شناخت‌شان (حتی در حوزه‌های اقتصادی یا سیاسی)، بر این وجه از هویت پدیده‌ها انگشت می‌گذارند - برای مثال می‌توان به اثر «برینگتن مور» (Barrington Moore) اشاره داشت که برای نظام‌های سیاسی مختلف، بنیادهایی اجتماعی را جست‌وجو و بیان نموده است.^(۴۰) نگرشی مشابه نیز در حوزه روابط بین‌الملل توسط نویسندگانی چون «استفان هابدن» و «جان هابسن» دنبال شده‌است که حکایت از کارآمدی این رویکرد در مقام تحلیل پدیده‌های مختلف دارد.^(۴۱)

از این منظر می‌توان چنین اظهار داشت که عنصر زمان به توسعه دیدگاه تحلیلگر در مقام شناخت تهدید کمک می‌نماید و به عبارتی چشم‌انداز تازه‌ای را فراسوی وی ترسیم می‌نمایند که به او امکان آن را می‌دهد تا پیش از ظهور تهدیدات به شناخت و به تبع آن به مدیریت تهدیدات نایل آیند - بر این اساس می‌توان تهدیدات را به دو دسته اصلی تقسیم نمود:

یک - تهدیدات مترقبه

این تهدیدات دارای هویت اجتماعی مشخص بوده و به دلیل شکل‌گیری تدریجی طی زمان، از بنیادهای تاریخی لازم جهت ظهور جدی در مرحله بعدی برخوردارند - همانند یک «کوه یخی» که استقرار لازم را یافته و لذا

۱ - این بحث را در ذیل عنوان «تهدید در فضای اجتماعی» به صورت مبسوط آورده‌ام.

می‌تواند با اتکا به آن در سطح اقیانوس به شکل استواری ظاهر گردد - این دسته از تهدیدات دارای شناسنامه تاریخی هستند و لذا پرسیش از ریشه‌های اجتماعی آنها بسیار حساس و مهم است. برای مثال، «پاتریک مورگان» و «دیوید لیک» در «نظم‌های منطقه‌ای» چنین رویکردی را نسبت به تحلیل امنیت یا تهدید در جهان نوین اتخاذ نموده‌اند - حاصل تلاش علمی ایشان حکایت از آن دارد که درک «نظم امنیتی جدید» به مثابه ساختاری که درون آن تهدیدات جامعه معاصر قابل درک است، بدون توجه به تحولات رخ داده طی دوران جنگ سرد اصولاً میسر و ممکن نیست.^(۴۲) وضعیتی مشابه نیز در خصوص ارزیابی امنیتی جامعه معاصر صادق است. به این معنا که می‌توان از ظهور تهدیدات احتمالی در آینده با استناد به سیر تحولات جاری، سخن گفت. چنان‌که پل راجرز، (Paul Rogers) در «زوال کنترل» (Losing Control) این روش را پیشه نموده و از ظهور تهدیدی موسوم به «بی‌ثباتی جهانی» برای انسان قرن بیست‌ویکمی سخن گفته است.^(۴۳)

دو - تهدیدات غیرمترقبه

این دسته از تهدیدات دربرگیرنده مصادیقی است که بنا به دلایل مختلف، تکوین تاریخی لازم را طی نکرده‌اند و به‌صورت جهش و به یکباره ظاهر شده‌اند - برای مثال، «آمازتیا بارام» در مقام تحلیل «حمله عراق به کویت» آن را به دلیل ابهام و مخفی بودن روندهای تکوین اجتماعی‌اش موضوع چنین تهدیداتی قرار داده است.^(۴۴) به عبارت دیگر این تهدیدات، هویت اجتماعی دارند، اما آن قدر این هویت کند، پوشیده و مخفی است که به‌طور طبیعی امکان شناخت و پیش‌بینی ظهور آن وجود ندارد - در خصوص پاره‌ای دیگر از تهدیدات نیز این حکم صادق است، و آن مواردی را شامل می‌شود که شرایط به شکلی غیرمتعارف (و جهشی) تغییر نموده‌اند و در نتیجه تهدیدات به یکباره

پدید آمده‌اند - چیزی شبیه «بحران ۷۴ - ۱۹۷۳ خاورمیانه» که «برچر» و همکاران وی آن را (بحران اکتبر یوم کیپور) رخدادی قطعی و طبیعی متناسب با شرایط تعارض آمیز قبل آن بین اعراب و اسرائیل، معرفی نموده‌اند. (۴۵)

خلاصه کلام در این قسمت آن است که «مترقبه» یا «غیرمترقبه» بودن یک تهدید با توجه به «هویت اجتماعی» تهدید که با شاخص زمان درک و تعریف می‌شود، مشخص می‌شود.^۱

اما در حوزه سیاسی با توجه به نقش اساسی‌ای که عنصر قدرت در تعریف تهدید ایفا می‌نماید، (۴۶) می‌توان چنین اظهار داشت که تکوین هویت سیاسی از کاهش دامنه مدیریت تهدید نسبت به وضعیت اجتماعی دارد. به عبارت دیگر «هویت سیاسی تهدید» نسبت به «هویت اجتماعی» از «عینیت» بیشتری برخوردار است و از فعال شدن تهدید بر ضد منافع قدرت (شبکه رسمی قدرت) به صورت مستقیم و آشکار حکایت دارد - «هویت سیاسی» معرف فرا رسیدن زمان بلوغ تهدید است و از حیث مدیریت دلالت بر آن دارد که در صورت عدم مهار تهدید در این مقطع، پدیده مذکور به یک موضوع امنیتی تبدیل خواهد شد.

فضای امنیتی همانند فضای سیاسی با قدرت در ارتباط مستقیم است، اما از آن حیث که امنیت دلالت بر گستره‌ای از معادلات قدرت دارد که در آن پدیده‌ها در چارچوب ظرفیت‌های قانونی و متعارف بازیگر قابل مدیریت

۱ - تذکر این نکته ضروری است که با این تفسیر وقوع یک بحران از ناحیه یک زلزله در کشوری که بر روی خط زلزله قرارداد و احتمال زلزله در آن پیوسته می‌رود، حال آنکه تمهیدات لازم برای آن اندیشیده نشده، یک تهدید غیرمترقبه به شمار نمی‌آید. در واقع این تهدید کاملاً مترقبه است و عدم وقوع آن «غیرمترقبه» ارزیابی می‌شود. بر همین سیاق می‌توان به بسیاری از رخداد‌های منفی که از ناحیه رشد لجام گسیخته جمعیت، عدم اصلاح ساختارهای اقتصادی و ... ناشی می‌شوند، اشاره داشت که در تمامی این موارد تهدیدات احتمالی ناشی از این پدیده‌های منفی «مترقبه» ارزیابی می‌گردند.

نمی‌باشند، از حوزه سیاست متمایز می‌گردند - به عبارت دیگر سیاست حوزه تدبیر قانونی قدرت است و به همین دلیل می‌باشد که به تعبیر «یورگن هابرماس» اعمال قدرت مبتنی بر اجبار جهت تدبیر امور به «غیرسیاسی شدن فضا» منتهی می‌شود - در این چشم‌انداز شاخص «سیاست عقلانی، از غیر آن را، عقلانیت بازسازی شده‌ای شکل می‌دهد که بر آگاهی و گفت‌وگو استوار است. (۴۷)

اما واقع امر آن است که تمام اهتمام قدرت، معطوف به حوزه عقلانیت گفتاری نیست و در جریان مدیریت مناسبات مختلف (درون جامعه‌ای و بین جامعه‌ای) موضوعاتی رخ می‌نمایند که قابلیت مدیریت در چارچوب‌های متعارف را ندارند و لذا «ثبات» و «هستی» بازیگر در معرض خطر قرار می‌گیرد - در چنین شرایطی است که «هویت امنیتی» به معنای عام آن شکل می‌گیرد - مرزهای این فضا متناسب با مرزهای مفهومی امنیت است که تحت تاثیر گفتمان‌های ایجابی و یا سلبی از امنیت به صورت موسع یا مضیق در هر جامعه‌ای شکل می‌گیرند.^۱ به این ترتیب مشخص می‌شود که صرف تحول تهدید از وضعیت سیاسی به امنیتی، دلالت بر سرعت بخشیدن به سیر تحولات تهدیدزا و کاهش فرصت بازیگر برای مدیریت آنها دارد. به عبارت دیگر امنیتی شدن تهدید، کاهش زمان مدیریت تهدید را در پی دارد.

۱ - مرزهای مفهومی مضیق از امنیت در قالب این گزاره آورده می‌شوند: «امنیت وضعیتی است که در آن منافع بازیگر یا در معرض تهدید نباشند و یا در صورت وجود تهدید، بازیگر توانایی دفع آن و صیانت از خود را داشته باشد. در تلقی موسع از امنیت که به شکل ایجابی از آن یاد می‌شود امنیت وضعیتی شناسانده می‌شود که در آن بازیگر بدلیل ایجاد یک رابطه متناسب بین خواسته‌ها و کارویژه‌هایش، توانسته باشد رضایت شهروندان را کسب و از آن در جهت تولید قدرت نرم، استقرار خود و توسعه توانمندی‌هایش بهره‌برداری نماید. این دو تلقی را در اثر زیر به صورت مبسوط به بحث گذارده‌ام: امنیت جهانی: رویکردها و نظریه‌ها، پیشین، صص ۲۹ - ۱۴.

دوم - زمان و تاثیرگذاری

تهدید همانند گلوله‌ای است که از لوله تفنگی خارج می‌شود، طی گذر زمان از تاثیرگذاری اندک به نقطه اوج تاثیرش رسیده و متعاقباً راه افول پیش گرفته و در نهایت برد خود، از فعالیت باز ایستاده و چونان ریگی بر زمین خواهد افتاد - مضمون بالا که متناسب با قواعد طبیعی بوده و فیزیکدانان از آن برای طراحی ابزارهای مختلف پرتابی استفاده می‌نمایند، دلالت بر آن دارد که یک پدیده در بستر زمان سه مقطع اصلی را تجربه می‌نماید:

مقطع اول - شتاب: که در آن ظرفیت و توانمندی پدیده از حداقل به سمت حداکثر سیر می‌نماید.

مقطع دوم - اوج: که در آن پدیده مذکور حداکثر ظرفیت تاثیرگذاری خود را می‌یابد.

مقطع سوم - نزول: که در آن ظرفیت و توانمندی پدیده از حداکثر به سمت حداقل سیر می‌نماید.

این الگوی تحلیلی که برگرفته از سیکل حیاتی «سازواره‌ها» (ارگانیسم‌ها) می‌باشد، به معنای ساده‌ای این ایده را تبیین می‌نماید که هر پدیده‌ای سه تجربه اصلی خواهد داشت که عبارتند از تولد، بلوغ و مرگ. اقبال تعداد قابل توجهی از تحلیلگران حوزه تاریخ و تمدن بشری - همچون توین‌بی، سن‌سیمون، اسپنگلر و ویل دورانت - به این الگو حکایت از آن دارد که (حداقل) سهمی از حقیقت در این رویکرد نهفته است که علی‌رغم حجم وسیع انتقادات وارده بر آن - از سوی اندیشه‌گرانی همانند رالف لنین و هنری لوکاس - همچنان معتبر و پذیرفتنی است. (۴۸)

حقیقت پذیرفتنی موجود در این الگو، نقش موثری است که برای «زمان» در نظر گرفته شده است. به این صورت که گذشت زمان دارای تاثیر در میزان تاثیرگذاری تهدید می‌باشد؛ تاثیری که در قالب گزاره‌های زیر می‌توان از آن یاد نمود:

گزاره اول - گذشت زمان به بلوغ تهدید و در نتیجه افزایش میزان تاثیرات آن کمک می‌کند.

گزاره دوم - گذشت زمان به «تاریخی شدن» تهدید و در نتیجه افت میزان تاثیرات آن کمک می‌کند.

دلیل این امر نیز آن است که شکل‌گیری و فعال شدن شاخص‌های شدت‌زای تهدید، منوط به گذشت حداقلی از زمان است و در صورتی که کانون مولد تهدید این فرصت را بیابد، به‌طور طبیعی از آن استفاده نموده و با فعال نمودن آن شاخص‌ها، به تشدید تهدید کمک می‌کند - اما اوج گرفتن تهدید در بطن خود «تهدید» تازه‌ای را بر ضدخویش تولید می‌نماید که می‌توان از آن به «شکل‌گیری نقطه فساد» یاد کرد - منظور از «نقطه فساد» سوء مدیریت در کاربرد قدرت و ثمربخشی آن است. به این صورت که اگر قدرتی به بلوغ خود برای اعمال رسیده باشد، اما بنا به دلایلی این اقدام صورت نگیرد، دچار هرز رفتن انرژی شده و افت می‌نماید - به همین دلیل است که تحلیلگران امنیتی در مقام بررسی بحران‌ها به عنوان یک گزینه موثر، معمولاً بر این نکته تاکید دارند که دلیل ناکامی بازیگران در استفاده از شرایط بحرانی برای تحقق اهدافشان به اتلاف وقت موثر بازمی‌گردد - به عبارت دیگر انرژی آماده عمل به دلیل سکون و رخوت ناشی از برنامه‌های دیپلماتیک رو به زوال گذارده و عملاً از دست می‌رود - آشنایان با فن دیپلماسی نیز از همین ویژگی استفاده برده و از سیاست اتلاف وقت در مقام مواجهه با برخی از تهدیدات به مثابه یک راه کار موثر جهت غیرفعال سازی آن یاد کرده‌اند - در این الگوی مدیریتی، تلاش می‌شود تا انرژی متراکم شده در عامل تهدیدگر، با گذشت زمان فروکش کرده، تابع ضوابط قانونی عقلی گردد و به این ترتیب، نفوذ و تاثیر آن رو به کاهش گذارد. (۴۹)

نسبت زمان با تاثیرگذاری تهدید به بازیگر عامل می‌گردد که مقطع زمانی

چهارم - زمان و دگرپذیری

تهدیدها چنان که در بخش مفهومی به آن اشاره رفت، متناسب با اهداف و شرایط حاکم بر آنها، تحولی تدریجی را از یک پدیده اجتماعی ساده (در مرحله تکوین) تا بحرانی تمام عیار (در مرحله سیاسی - امنیتی) طی می‌نمایند که حکایت از افزایش شدت تهدید متناسب با تکامل آن دارد - با این حال نکته قابل توجه در این سیکل حیاتی آن است که دامنه زمانی این تحول پیوسته یکسان نبوده و لذا گونه‌های تهدید از این حیث متفاوتند - به این صورت که می‌توان شدت یک تهدید را با شاخصی بنام «زمان دگرپذیری» مرتبط دانست. منظور از «دگرپذیری» مدت زمانی است که یک تهدید برای تغییر وضعیت خود از پدیده‌ای اجتماعی به «مسأله» و همین طور از مسأله به «مشکل» و «معضل» و ... تا «بحران» لازم دارد - بر این اساس «هرچه سرعت دگرپذیری تهدید بیشتر باشد، شدت آن بیشتر خواهد بود.» به عبارت دیگر بین این دو مقوله نیز نسبت مستقیم است.

دلیل این امر آن است که عنصر زمان در مدیریت تهدید با توجه به شاخص «دگرپذیری» نقشی اساسی را ایفا می‌نماید - به این صورت که:

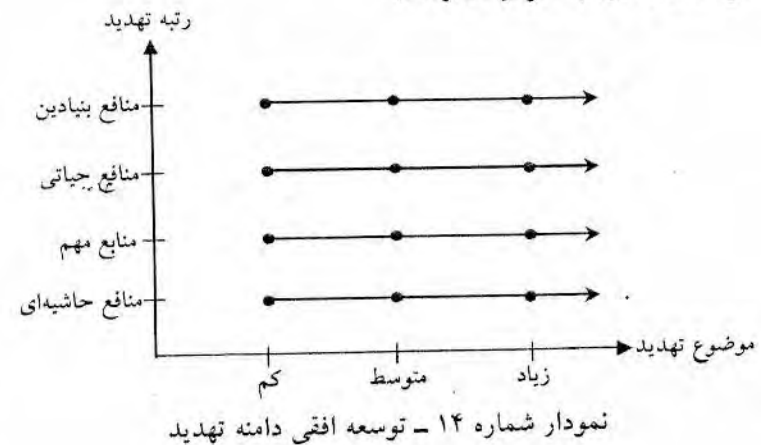
اولا - عنصر زمان در تجزیه و تحلیل و شناخت یک تهدید موثر است، به گونه‌ای که رخدادهای فوری و با سرعت تحول بالا نوعی اضطراب را تولید می‌نمایند که تصمیم‌گیری سریع در خصوص آنها را ضروری می‌سازد و همین امر به گفته «برچر» (M. Brecher) منجر می‌شود تا بر شناخت‌های کلی و اجمالی برای تصمیم‌گیری بسنده شود. (۵۰)

ثانیا - عنصر زمان با ریسک مدیریت تهدید ارتباط دارد؛ به این صورت که کم شدن فرصت برای تحلیل پدیده و تصمیم‌گیری، به افزایش ریسک احتمالی منجر شده و در نتیجه «عدم اطمینان»، را در مناسبات موجود افزایش می‌دهد. (۵۱)

افول برای عملیاتی کردن تهدید مناسب نیست و اقدام در این مقطع توصیه نمی‌شود - بالعکس مقطع زمانی اوج بهترین فرصت از حیث تاثیرگذاری ارزیابی می‌گردد که اگر از دست برود، به‌طور طبیعی هزینه‌های عملی نمودن تهدید افزایش می‌یابد.

سوم - زمان و مقاومت

هر تهدیدی از آن حیث که از سوی محیط پیرامونی خود با نوعی «مقاومت» مواجه می‌شود، در نسبت با محیط «معنا» یافته و لذا شدت یک تهدید از این ناحیه کاستی یا فزونی می‌گیرد - گزاره عمومی در این خصوص آن است که هر چه میزان مقاومت محیط کاهش یابد، شدت تهدید افزایش می‌یابد - به عبارت دیگر نسبت بین مقاومت و شدت تهدید معکوس می‌باشد - این گزاره از مقبولیت عمومی برخوردار است، به گونه‌ای که برخی از اندیشه‌گران سیاسی از آن به مثابه یک منبع تولید قدرت یاد کرده‌اند و بر این اعتقادند که مدیریت زمان با هدف کاهش یا پایان یافتن مقاومت، می‌تواند به تولید قدرت در «بازیرگر مورد هجوم واقع شده» بر ضدبازیرگر «مهاجم» منتهی شود - (نگاه کنید به نمودار شماره ۱۴)





نمودار شماره ۱۵ - نسبت بین حساسیت تهدید و دگردیسی تهدید

شاخص ششم - مکان

«دیگر آن جایی (Outside) وجود ندارد - جهان به هم نزدیک شده است. یک زمین واحد داریم. در این فضا تهدیدات و فرصت‌های تازه رویداد گرفته است.» (۵۳)

از جمله شاخص‌های ارزیابی شدت تهدیدات که متأثر از فضای جدید حاکم بر مناسبات بین‌المللی، موسوم به جهانی شدن (Globalization)، تحولات چشمگیری را تجربه نموده، می‌توان به «شاخص مکان» اشاره داشت. در این ارتباط اندیشه‌گرانی چون «کارل یاسپرس» (Karl Jaspers) تا به آنجا پیش رفته‌اند که تصور مبتنی بر تفکیک جغرافیایی «ما» و «دیگری» را در حال بی‌معنا شدن ارزیابی نموده و از شکل‌گیری «زیست‌محیط واحدی» سخن به میان آورده‌اند که در نتیجه آن بعد جغرافیایی تهدیدات دیگر نمی‌تواند چندان در ارزیابی شدت تهدید تاثیرگذار باشد - به تعبیر «مانوئل کاستلز» در نگرش «شبکه‌ای» آنچه بیش از بعد مکانی معنا دار است، شبکه ارتباطی است که

ثالثاً - عنصر زمان در توانمندی بازیگر برای مدیریت تهدید موثر است؛ به این صورت که فرآیند «بررسی، سازماندهی و اعمال» قدرت را سرعت بخشیده و در نتیجه احتمال «هرز رفتن نیرو» افزایش می‌یابد - به همین دلیل است که کارشناسان امنیتی از وقوع پدیده‌ای موسوم به «کاربرد قدرت نامتناسب با تهدید» در این گونه مواقع سخن می‌گویند - بر این اساس در شرایط تهدیدآمیز با زمان اندک، معمولاً بازیگر برای ایجاد اطمینان نسبی از حصول نتیجه مورد نظر، سهم بیشتری از قدرت را به کار می‌گیرد که منجر به هدر رفتن بخشی از آن در صحنه عملیاتی خواهد شد. (۵۲)

رابعاً - عنصر زمان در سطح توقعات بازیگران نیز موثر است؛ به این صورت که تهدیدات با فوریت بالا معمولاً توقعات مدیریتی با سطح پایین را در پی دارند - دلیل این امر نیز آن است که به دلیل سرعت دگردیسی بالای این دسته از تهدیدات، نوعی ابهام در ماهیت و انجام این تهدیدات حاصل می‌آید که در نتیجه آن مدیران امنیتی، مهار و یا ثابت نمودن تهدید را در یک موقعیت خاص و مشخص به جهت خروج از ابهام و بدست آوردن زمان جهت شناخت و طراحی واکنش متناسب، در اولویت قرار می‌دهند.

حال با عنایت به ملاحظات بالا می‌توان تهدیدات را با توجه به زمان «دگردیسی‌شان» به سه گونه دسته‌بندی نمود که هر یک سطح شدت خاص خود را دارد:

- تهدیدات کند (بطئی)

- تهدیدات تند

- تهدیدات معمولی

بر این اساس هرچه سرعت دگردیسی تهدید آرام‌تر باشد، حساسیت تصمیم‌گیری در خصوص آن و اتخاذ نوع الگوی مدیریت موثر، با ریسک کمتری همراه می‌باشد - (نگاه کنید به نمودار شماره ۱۵)

می‌تواند در انعکاس نتایج و تاثیرات مثبت و یا مواجه نمودن بازیگران مختلف با سطوح متفاوتی از تهدیدات، موثر باشد. (۵۴)

نمی‌توان منکر اثرات گسترده جهانی شدن بر روی شاخص «مکان» - همانند تاثیرات شگرف آن بر روی شاخص زمان - گردید. (۵۵)، اما نکته در خور توجه از منظر «امنیتی»، آن است که جهانی شدن بیش از «بی‌معنا کردن» عنصر مکان به بازتعریف آن و ایجاد گونه‌های تازه‌ای از تاثیرپذیری شدت تهدیدات از «مکان» منجر گردیده است. به عبارت دیگر ما امروزه با چهره جدیدی از «مکان» مواجه هستیم که ملاحظات امنیتی نوین و خاص خود را در بحث تهدیدات دارد - افزون بر آن که نمی‌توان منکر این ایده شد که عدم تحقق کامل ایده «جهانی شدن»، دلالت بر آن دارد که هنوز هم ملاحظات امنیتی مربوط به دوره قبل از جهانی شدن در مناسبات امنیتی و ارزیابی شدت تهدیدات موضوعیت دارند - بر این اساس اصول ذیل را می‌توان به عنوان راهنمای عمل در این بحث مورد توجه قرار داد:

اصل اول - ناهمگنی بازیگران در عرصه سیاست جهانی، منجر می‌شود تا بعد مکانی همچنان به عنوان یک شاخص معنادار در مقام ارزیابی شدت تهدیدات مطرح باشد.

ادعای اندیشه‌گرانی چون «ادوارد آزر» و «چونگ این‌مون» آن است که «جهان سوم» به مثابه یک گروه خاص از بازیگران دربرگیرنده کشورهای می‌باشد که هنوز معادلات امنیتی در آنها - و در بین آنها - تابع ملاحظات سخت افزاران سنتی می‌باشد - به عبارت دیگر «جهان سوم» وارد قرن جدید شده، بدون آن‌که ساختارها و هویت جدید بیابد - به همین دلیل است که تحلیل امنیتی در این منطقه را با مبادی سخت‌افزارانه - و از آن جمله «شاخص ارضی» - مرتبط می‌دانند:

«کشورهای جهان سوم ... به لحاظ منابع، فقیر و غالباً دارای

مساحت کم هستند و قدرت فیزیکی لازم را برای تحول وضع خویش یا حفاظت از خویش در برابر شرایط خارجی ندارند - چنین وضعیتی ناامنی جهان سوم را ملموس‌تر و مهم‌تر می‌سازد. (۵۶)

معنای این سخن آن است که (حداقل) در این حوزه از مناسبات بین‌المللی هنوز هم «شاخص» مکان می‌تواند معنادار باشد؛ به این صورت که «تهدیدات» را می‌توان از حیث بعد مکانی شان با بازیگر، رتبه‌بندی نمود - این رتبه‌بندی مشتمل بر چند قلمرو اصلی به شرح زیر است که در مجموع «جغرافیای تهدید» را شکل می‌دهند:

سطح ۱: تهدیدات داخلی

تهدیدات داخلی حساس‌ترین سطح در تکوین و ظهور تهدید می‌باشد؛ چرا که به دلیل وقوع تهدید درون قلمرو سرزمینی بازیگر می‌تواند:

اولا - دسترسی مناسب‌تری به عناصر تشکیل دهنده هویت بازیگر (از قبیل افراد، منابع، کانون‌های قدرت، نهادها، سازمان‌ها و ...) داشته باشد - به همین دلیل است که از این گونه تهدیدات به «تهدیدات ملموس» یاد می‌شود که به دلیل «وقوع در متن جامعه» از توانایی بالایی برای درک شدن توسط بازیگر تهدید شونده برخوردارند.

ثانیا - به محض «داخلی شدن» یک تهدید، هزینه‌های مدیریت و مقابله با آن افزایش می‌یابد - دلیل این امر آن است که امکانات داخلی (سخت‌افزار یا نرم‌افزار) به نوعی در دسترس «تهدید» قرار گرفته و در نتیجه، هرگونه برخوردی با تهدید مستلزم آسیب دیدن و یا از بین رفتن بخشی از توانمندی‌ها و امکانات بومی خواهد بود.

ثالثا - داخلی شدن تهدید، آثار روان‌شناختی عمیق و گسترده‌ای به دنبال دارد که دلیل اصلی آن رشد این گمان نزد تحلیلگران داخلی و خارجی است

که ضعف بازیگر در مقابله با نفوذ تهدید منجر به وقوع آن در قلمرو سرزمینی شده است. به عبارت دیگر گزاره اصلی در این وضعیت آن است که «داخلی شدن تهدید» در مقام نخست دلالت بر «توانمندی بالای» تهدید دارد و همین امر می‌تواند از حیث روانی در تاثیرگذاری تهدید و مدیریت آن موثر باشد.

ملاحظات از این قبیل دلالت بر آن دارد که حساس‌ترین سطح برای اثربخشی یک تهدید، «حوزه داخلی» می‌باشد - بر این اساس این گزاره که داخلی شدن یک تهدید، بازیگر را در نامناسب‌ترین وضعیت قرار می‌دهد، معنادار و قابل تایید می‌باشد.

سطح ۲: تهدیدات مرزی

«سرحدات» به مثابه یک پدیده جغرافیایی مرتبط با «قدرت» از دیرباز مورد توجه بازیگران سیاسی بوده است. حتی تبدیل شدن آنها به «مرز» طی استقرار الگوی «دولت - ملت» بواسطه انعقاد قرارداد و ستفالیها، نیز نتوانسته در این موضوع تاثیر چندانی به جای گذارد - به عبارت دیگر از حکومت‌های قبيله‌ای (Tribe Stater) گرفته تا «ملت - کشورهای» امروزی، پیوسته «سرحد» و یا «مرز» به عنوان نوعی شاخص معنادار برای تفکیک حوزه جغرافیایی دو بازیگر متفاوت از یکدیگر کاربرد داشته است.^۱

به این ترتیب مشخص می‌شود که «سرحد» و یا «مرز» حدپایانی (به صورت رسمی یا موقتی) اعمال قدرت و حاکمیت به شمار می‌آید و به همین دلیل از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. در واقع مرزها نشان دهنده میزان

«اقتدار» و «قدرت» حکومت‌ها می‌باشند و از همین‌رو توجه ویژه نظام‌های سیاسی را به خود جلب می‌نمایند. (۵۷) از سوی دیگر مرز حدفاصل خارجی یا داخلی شدن یک تهدید به شمار می‌آید و به همین دلیل صیانت از آن برای مانع شدن از داخلی شدن تهدید، با نگاه به سطح اول از تهدیدات، نیز ضروری و با اهمیت است.

ملاحظات از این قبیل دلالت بر آن دارند که «مرزها» سطح مستقلی از تهدیدات را در مقام ترسیم جغرافیای تهدیدات شکل می‌دهند که می‌توان اصول زیر را از منظر امنیتی در خصوص آنها استنتاج نمود:

- تهدیدات مرزی از آن‌جا که نشان دهنده آستانه تبدیل تهدیدات خارجی به تهدیدات داخلی هستند، مهم ارزیابی می‌شوند.

- تهدیدات مرزی از آن‌جا که نشان دهنده میزان اقتدار و قدرت یک بازیگر هستند، جدی ارزیابی می‌شوند.

- تهدیدات مرزی از آن‌جا که در تولید احساس امنیت یا ناامنی نقش موثری ایفا می‌نمایند، دارای حساسیت هستند.

خلاصه کلام آن‌که تهدیدات مرزی بخشی خاص و محدود از تهدیدات خارجی را شامل می‌شود که به دلیل پیوستگی و اتصال به مرزهای سرزمینی یک بازیگر از آنها به «تهدیدات مرزی» تعبیر می‌شود - این تهدیدات می‌تواند گونه‌های متعدد و متفاوتی داشته باشد که نمود بارز و مشترک آنها «تقویت استعداد دشمن» (تهدیدات نظامی) می‌باشد.

سطح ۳: تهدیدات خارجی

در ماورای تهدیدات مرزی تا آن‌جا که گستره نظام بین‌الملل را شامل می‌شود، سطح وسیعی قرار دارد که در جغرافیای تهدید از آن به «خارج» (External) تعبیر می‌شود - این قلمرو می‌تواند دربردارنده گونه‌های متفاوتی از

۱ - مفهوم سرحد (Frontier) بیشتر از سازمان و ساختارهای قدیمی در حیات جمعی کاربرد دارد که طی آن در پایان فتوحات و یا پایان قلمرو نفوذ هر چه بیشتر قدرت با آن مشخص می‌شود. حال آنکه مرز (Boundary) مفهومی نوین است که محدوده را با نگاهی به درون می‌رساند.

تهدیدات باشد، اما اصل مهم آن است که هر چه فاصله یک تهدید با حوزه مرزی بازیگر بیشتر باشد، شدت آن کاهش می‌یابد - به همین دلیل است که «خارج» به سه لایه فرعی‌تر (مشمول بر خارج نزدیک، خارج میانه و خارج دور) تقسیم می‌شود - میزان شدت تهدید از خارج نزدیک به خارج دور، به‌طور طبیعی کاهش می‌یابد.

اصل دوم - ناهمگنی تهدیدات در عرصه سیاست جهانی منجر می‌شود تا پاره‌ای از تهدیدات همچنان با شاخص بعد مکانی قابل سنجش باشند. تحلیل اندیشه‌گرانی چون مانوئل کاستلز در خصوص جهانی شدن، در نهایت به آن‌جا می‌رسد که ایشان ریخت جوامع بشری را بواسطه جهانی شدن متحول ارزیابی می‌نمایند، اما بر این اعتقادند که این تحول در ریخت جوامع بشری به معنای تحول و تغییر کلیه اصول نمی‌باشد. به عبارت دیگر امکان «جهانی سازی» همه پدیده‌ها - به یک اندازه - وجود ندارد، به همین دلیل است که شاخص «مکان» را ویژگی بنیادینی ارزیابی می‌کند که از میزان مقاومت بالایی در پاره‌ای از موضوعات برخوردار می‌باشد و به سادگی نمی‌توان به نفی تاثیرات ناشی از آن نایل آمد.

این تلقی در مقابل رویکرد اندیشه‌گرانی چون «دیوید هلد» (David Held) قرار دارد که قائل به «جهانی سازی» کلیه پدیده‌ها در عصر جدید می‌باشند. (۵۸) در خصوص «تهدیدات» به نظر می‌رسد باید بین این دو رویکرد جمع نمود و از وجود سه دسته از تهدیدات به تفکیک، سخن گفت:

- تهدیدات برآمده از فضای جهانی شده؛

- تهدیدات بازتعریف شده در فضای جهانی؛

- تهدیدات بازمانده از فضای دولت - کشوری.

نتیجه آن‌که نمی‌توان حکم به استحاله جایگاه اهمیت عنصر مکان در

تجزیه و تحلیل تهدیدات در هزاره سوم داد.

شاخص هفتم - قدرتمندی

«مسائل مربوط به قدرت، دغدغه جهان امروز را تشکیل می‌دهند... ما نه تنها خواهان فهم قدرت و تعریف قدرت هستیم، بلکه می‌خواهیم آن را با حق مهار کنیم.» (۵۹)

چنان که مکفرسون (C.B. Macferson) به صراحت بیان داشته، قدرت با همه تحولاتی که از حیث هویت یافته است، هم‌چنان در کانون مناسبات سیاسی قرار دارد - به همین دلیل است که قدرت و ضعف سیاست‌ها نسبتی مستقیم با توان موجود در ورای آنها برای تحقق در عرصه عملی دارد - در واقع می‌توان با «استیون لوکس» (Steven Lukes) موافق بود، آن‌جا که پس از بررسی تحلیلی - انتقادی دیدگاه‌های اندیشه‌گران بنامی چون «ماکس وبر» (Max Weber)، «یورگن هابرماس»، «رابرت دال» (Robert Dahl) و «میشل فوکو» (M. Foucault) و «نیکولاس پولاتزاس» (N. Poulantzas) چنین نتیجه می‌گیرد که اصل ابتدای سیاست‌ها بر قدرت - به مثابه اصلی طلایی در عصر حاضر - همچنان معتبر است، با این تفاوت که چهره آن تغییر یافته و امروزه ما به‌گونه‌های نوینی از قدرت، نسبت به تاملین خواسته‌هایمان همت می‌گیریم. (۶۰) در این چشم‌انداز ارزیابی «توماس هابز» قرین صحت می‌نماید که «تهدید» کارآمد را تهدیدی می‌داند که از توان پشتیبانی و «قدرت بیشتری» برخوردار باشد - به عبارت ساده‌تر «شدت قدرت با میزان قدرت» رابطه مستقیم دارد - برای همین است که «کلگ» (Stewart Clegg) «عاملیت قدرت» را در فضاهای سستی، مدرن و پست‌مدرن پذیرفته و در نهایت آن را پدیده‌ای «فراگیر» ارزیابی می‌کند که نه تنها در حوزه سیاست بلکه جامعه، ادبیات، هنر، و... (به همت نشر اندیشه‌های افرادی چون میشل فوکو) راه یافته است. (۶۱)

معنای این سخن آن است که مطالعات نوین بیشتر در «منابع قدرت» و نه «رابطه قدرت» تاثیرگذار بوده‌اند - لذا می‌توان در مقام ارزیابی شدت تهدیدات،

شاخص قدرت حامی (و مولد) تهدید را به مثابه شاخص معتبر مدنظر قرار داد - با این تفاوت که تعدد چهره‌های قدرت و منابع تولید کننده آن، شبکه ارتباطی بین تهدید و منبع قدرت را پیچیده‌تر از قبل ساخته است.

جهت درک این پیچیدگی لازم می‌آید تا صورت ساده رابطه قدرت را که در حوزه سیاسی معمولاً به آن استناد می‌شود، در پرتو تحولات جدید رخ داده در سطح منابع قدرت، مورد بازنگری قرار دهیم. چنان‌که قبلاً بیان شد، رابطه قدرت دارای چهار عنصر اصلی است که عبارتند از:

یک - بازیگر عامل (که به دنبال اعمال قدرت است)؛

دو - بازیگر رقیب (که موضوع اعمال قدرت واقع می‌شود)؛

سه - هدف (که به صورت انجام دادن کاری یا ترک فعلی از سوی بازیگر

رقیب تعریف می‌شود)؛

چهار - ابزار (که توسط عامل برای تحمیل اراده خویش بر رقیب، کاربرد

دارد).

تهدید در این معنا، چونان ابزاری در خدمت «عامل» است تا بتواند خواست خود را محقق سازد و در واقع می‌توان آن را وجه منفی خواست عامل (یعنی وضعیت عدم تحقق هدف) تعریف کرد - مطابق این رویکرد تلقی عمومی از «تهدید» در «ساختار قدرت» عبارتست از:

«بیان توانایی و یا به نمایش گذاردن توانایی عامل برای بازیگر رقیب به منظور راداشتن وی به انجام و یا ترک کاری بدون آن که بازیگر عامل به اعمال قدرت در عرصه عملی اقدام نماید.»

در واقع «تهدید» در یک شبکه پیچیده (چنان‌که در نمودار شماره ۱۶ آمده است) معنا می‌یابد - این شبکه مشتمل بر سه گزاره اصلی است:

گزاره اول - من باید خواست «عامل» را انجام دهم؛ چرا که:

اولا - او قدرت لازم برای تحمیل خواست خود را دارد.

ثانیا - او امکان اعمال قدرت را در عمل داراست.

گزاره دوم - من باید به خواست «عامل» واقعی نهنم؛ چرا که:

اولا - او قدرت لازم برای تحمیل خواست خود را ندارد.

ثانیا - او امکان اعمال قدرتش را در عمل دارا نیست.

گزاره سوم - من می‌توانم «خواست» عامل را انجام ندهم؛ چرا که:

اولا - او به قدرت واقعی خویش آگاه نیست.

ثانیا - او از امکانات موید خواستش، مطلع نیست.

در این گزاره «عامل» در «تهدید» خودش جدی نبوده و به دلیل عدم اطلاع از منابع واقعی قدرتش یا امکان بهره‌برداری از آن، صرفاً به بیان تهدید بسنده نموده است.

گزاره‌های سه‌گانه در واقع نمایشگر این واقعیت هستند که یک تهدید در فضاهای مختلفی می‌تواند معنا شود - این فضاها تماماً عینی می‌باشند اما از حیث «معناشناسی» با یکدیگر متفاوتند - دلیل این امر نیز در عنصر «تصویر» (Image) است که بین عامل و رقیب قرار گرفته و به تناسب «تهدید» را معنادار یا بی‌معنا می‌سازد - با تامل در هر وضعیت مشخص می‌شود که دو تصویر به صورت توأمان عمل نموده و در نهایت شدت تهدید را مشخص می‌سازند - این دو تصویر عبارتند از:

اول - تصویر «عامل» از «توان» و «امکان» خویش.

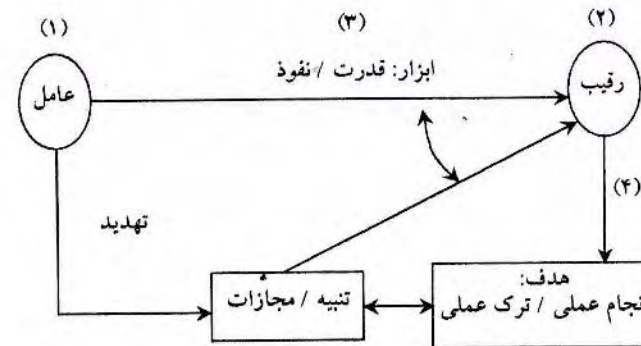
دوم - تصویر «رقیب» از «توان» و «امکان» عامل.

به این ترتیب می‌توان ادعا کرد که:

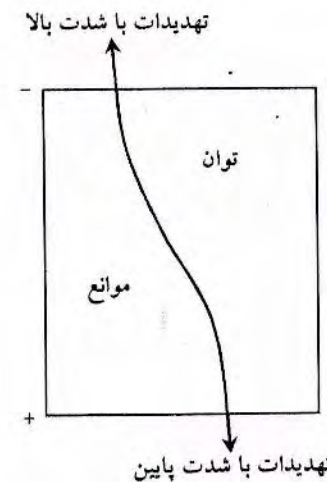
گزاره اول - هرچه تصویر از «توان» عامل به سمت مثبت تمایل یابد، شدت تهدید افزوده می‌گردد.

گزاره دوم - هرچه تصویر از «امکان» عامل به سمت مثبت تمایل یابد، شدت تهدید افزوده می‌گردد.

این دو موقعیت در نمودار شماره ۱۷ به نمایش درآمده است. منظور از «امکان» در این جا، نبود مانع (اعم از سخت افزارانه یا نرم افزارانه) بر سر راه تحقق عملی تهدید، در مقام اعمال قدرت، می باشد - به همین دلیل است که هر چه موانع کمتر باشد، امکان اعمال قدرت افزایش می یابد و بالعکس.



نمودار شماره ۱۶ - ساخت اعمال قدرت و جایگاه تهدید



نمودار شماره ۱۷ - عناصر اصلی تاثیرگذار بر شدت تهدید از ناحیه قدرت

حال با ترکیب حالات چهارگانه مذکور، می توان به ماتریسی از وضعیت های محتمل در خصوص بروز و شدت تهدید دست یافت که مطابق با نمودار شماره ۱۸ در بردارنده ۱۶ حالت می باشد - این حالات بر مبنای دو محور زیر تعریف می شوند:

اول - بازیگر تهدید کننده از توان خود و توان بازیگر مقابل چه تصویری دارد؟

دوم - بازیگر تهدید شونده از توان خود و بازیگر مهاجم چه تصویری دارد؟

حسب نوع تصویر، تهدیداتی با شدت های متفاوت تعریف می شود که ۱۶ حالت اصلی آن در نمودار آمده اند.

شاخص هشتم - موقعیت

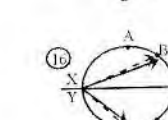
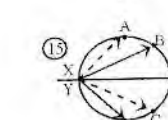
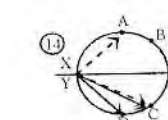
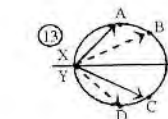
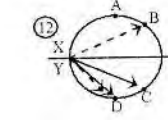
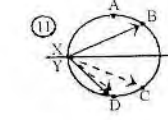
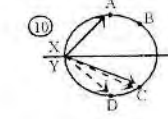
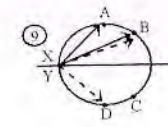
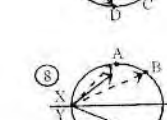
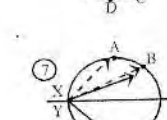
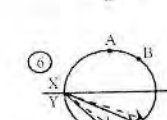
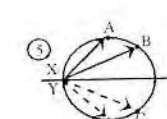
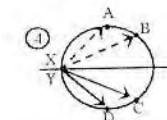
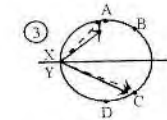
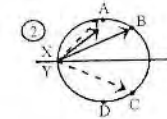
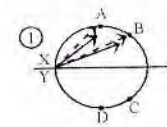
آنچه که از آن به «قضای روزگار» تعبیر شده است، در واقع تفسیری عمومی از وضعیتی مهم در مناسبات بین عوامل تاثیرگذار در امنیت بازیگران است که حسب شرایط زمانی و مکانی رخ می‌دهد - معنای مورد نظر از این مفهوم در واقع بیان این مطلب است که توالی تهدیدات و همزمانی آنها می‌تواند مدیریت تهدیدات را مشکل سازد و در نتیجه توان تهدیدات را بیش از حد و اندازه واقعی آنها بنمایاند - بر این اساس «نسبت‌سنجی» بین تهدیدات مختلف ضرورتی امنیتی به شمار می‌آید که در برآورد میزان شدت تاثیرگذار می‌باشد - از این منظر می‌توان سه وضعیت متفاوت را از یکدیگر تمییز داد:

۱- تعارض

تعارض به موقعیتی اطلاق می‌شود که «تهدیدگران» در مناسباتشان با یکدیگر در خصوص اهداف و یا روش‌های اعمال تهدید به توافق نرسیده‌اند و لذا در عین حالی که برای منافع بازیگر «تهدید شونده» هر دو «تهدید» به حساب می‌آیند، اما در عمل «دشمن» یکدیگر نیز می‌باشند - وضعیت تعارض به کاهش شدت تهدید برای «تهدید شونده» حسب نتیجه حاصله از تعارض، منتهی می‌شود.

۲- تقاطع

تقاطع به موقعیتی اطلاق می‌شود که «تهدیدگران» در سطح اهداف یا روش‌ها اختلاف نظر دارند، اما در مبانی و اصول با یکدیگر مشترک می‌باشند - لذا به چانه‌زنی و اتخاذ سیاست‌های متفاوت در عمل روی می‌آورند تا در نهایت بر این مشکل فایق آیند - در مجموع «تقاطع تهدیدات» به پیدایش یک تهدید با شدت کمتر برای «تهدید شونده» (که بر حداقل مشترک بین دو تهدیدگر استوار است) منتهی می‌شود.



X عامل تهدیدگر
Y عامل تهدید شونده
A تصویر واقعی از خود
D تصویر غیر واقعی از خود

B تصویر واقعی از بازیگر مقابل
C تصویر غیر واقعی از بازیگر مقابل
Y سیاست
X سیاست

نمودار شماره ۱۸ - وضعیت شدت تهدید با توجه به شاخص قدرت

۳- تراکم

تراکم در معنای وسیعش دلالت بر «تعدد و انباشت تهدیدات در واحد زمان، مکان و موضوع دارد.» دلیل منفی ارزیابی شدن این پدیده آن است که بنا به دلایل زیر به شدت یافتن یک تهدید (در وضعیت غیرمتراکم) یاری می‌رساند:

یک - چون توان ملی در مدیریت تهدیدات تقریباً ثابت و حداکثر ظرفیت آن معین می‌باشد، بنابراین وقوع چند تهدید با یکدیگر می‌تواند به کاهش توان ملی اختصاص یافته به مدیریت هر تهدید و در نتیجه افت شاخص توان ملی منتهی شود.^۱ در این حالت «تراکم» به صورت غیرمستقیم و از طریق تاثیرگذاری بر روی شاخص‌های دیگر، شدت تهدید را افزایش یا کاهش می‌دهد.

دو - تراکم تهدید می‌تواند پیامدهای منفی روانی بر «تهدیدگر» و «تهدیدشونده» بگذارد - به این صورت که به التهاب و دغدغه‌های روانی تهدید شونده می‌افزاید و در نتیجه «احساس ناامنی» را افزایش می‌دهد - به عبارت دیگر در حالی که ممکن است «تهدید» از لحاظ شاخص‌های عینی ثابت باشد، اما «احساس» آن از ناحیه تراکم تهدیدات نزد «تهدید شونده» افزایش یافته و در نتیجه «شدت تهدید» در عمل افزایش می‌یابد - از سوی دیگر تراکم تهدیدات نسبت به یک بازیگر، برای «تهدیدگر» نیز فرصت‌ساز ارزیابی می‌گردد - چرا که مشغول کردن ذهن «تهدید شونده» به موضوعات جدید و همچنین خروج «تهدیدگر» از فضای «تک‌دشمنی» برای «تهدید شونده»، نوعی امیدواری برای آنها ایجاد می‌کند که از کانون‌های مولد نیروی نرم به شمار آمده و در نتیجه به استواری‌شان می‌افزاید - در این حالت «تراکم» با تولید

«قدرت نرم» ناشی از «احساس» مثبت و یا منفی نزد «تهدیدگر» و «تهدید شونده» در واقع به صورت مستقیم بر شدت تهدید تاثیر می‌گذارد.

سه - وضعیت مقابل «تراکم» می‌تواند دو گونه باشد: یا «نبود تراکم» که در آن صورت شاخص‌های پیش‌گفته شدت احتمالی تهدید را مشخص می‌کند، و یا «تقاطع» که از حیث امنیتی برای «تهدید شونده» مطلوب ارزیابی می‌شود - در وضعیت «تقاطع» عوامل تهدیدساز به دلیل اختلافات درونی‌ای که با یکدیگر دارند، از در تعارض با یکدیگر وارد شده و در نتیجه افت توان ملی «تهدیدگر» و امیدواری تهدید شونده را در پی دارد - هر دو این پدیده‌ها برای تهدید شونده فرصت‌ساز ارزیابی شده و در نتیجه شدت تهدید کاهش می‌یابد - این وضعیت مدلول سیاست «اختلاف بین دشمنان شما نعمتی برای شماست» که از سوی اندیشه‌گرانی چون ماکیاوولی به عنوان راه‌کاری کارآمد در مواجهه با تهدیداتی که مدیریت آنها از توان ملی شما خارج است، توصیه شده است.

حال با این توضیح می‌توان چند سطح از تراکم را از یکدیگر تمییز داد - بدیهی است که هرچه سطوح تراکم افزایش یابد پیامدهای امنیتی آن نیز بیشتر و مدیریت آن دشوارتر می‌گردد.

سطح اول - تراکم زمانی

افزایش تعداد تهدیدات نسبت به یک بازیگر در واحد زمان را شامل می‌شود - بر این اساس اگر منافع یک بازیگر در موضوعات مختلف به صورت همزمان مورد تهدید واقع شود، «تراکم زمانی» پدید می‌آید - در این وضعیت عنصر «زمان» که نقش محوری‌ای در مدیریت تهدیدات دارد، از ارزشی بسیار زیاد برخوردار می‌شود؛ چرا که از دست دادن آن به‌طور همزمان تبعات امنیتی مختلفی را نسبت به منافع «تهدید واقع شده» به دنبال دارد.

۱ - بحث از توان ملی را به صورت شاخص مستقلی مورد بحث قرار داده‌ام. لذا در اینجا از توضیح مجدد آن خودداری می‌شود.

سطح دوم - تراکم مکانی

اگر از حیث جغرافیایی حوزه‌ای خاص دستخوش التهابات امنیتی گردد، به‌طور طبیعی مدیریت آن دشوارتر از زمانی خواهد بود که با پراکنش تهدیدات مواجه هستیم. دلیل این امر آن است که هر تهدیدی پیامدهای امنیتی منفی‌ای را بر محیط خود باقی می‌گذارد که در واقع از بین برنده مقدمات لازم برای مدیریت سایر تهدیدات به شمار می‌آیند - لذا عملاً شدت تهدید در مقام مقایسه در حالت پراکنده آن افزایش می‌یابد - برای مثال، اگر دو تهدید «زلزله» و «شیوع یک بیماری فصلی خاص» را در منطقه واحدی در نظر بگیریم، مشاهده می‌شود که شدت پیامدهای منفی زلزله و آن بیماری مسری خاص، در حالتی که در یک مکان رخ داده باشند، در قیاس با این که در دو مکان جدا از یکدیگر باشند، به مراتب بیشتر است. در این حالت مدیریت بیماری نیازمند به امکاناتی است که «زلزله» آنها را از بین برده است (و بالعکس) لذا مدیریت آن دشوارتر می‌شود - مثال‌هایی از این قبیل نشان می‌دهد که تراکم مکانی تهدیدات مستقل از یکدیگر، به‌صورت مستقیم و غیرمستقیم به افزایش شدت تهدید کمک می‌نمایند.

سطح دوم - تراکم موضوعی

آنچه که استراتژیست‌ها از آن به پدیده منفی «اتحاد بین دشمنان» یاد می‌نمایند (۶۲)، در واقع بازگو کننده وضعیت تراکم موضوعی تهدیدات می‌باشد - در این حالت یک موضوع واحد که برای بازیگری خاص در حکم «تهدید» است، در دستور کار چند بازیگر به‌صورت مشترک قرار گرفته و تعداد «تهدیدگران» در همان موضوع افزایش می‌یابد - به‌طور طبیعی تکثر همراه با تراکم در هدف، بر شدت تهدید می‌افزاید - آنچه امروزه با عنوان «فشارهای محیطی» از آن یاد می‌شود، در واقع بازتعریف سیاسی پدیده امنیتی «تراکم

موضوعی تهدیدات» می‌باشد - تراکم موضوعی از طریق محدود کردن زمینه فعالیت دستگاه دیپلماسی، کاستن فرصت‌های «تهدید شونده»، ایجاد فضای روانی نامناسب بر ضد «تهدیدشونده» و ... در نهایت به شدت یافتن تهدید کمک می‌نماید.

نتیجه آن که نسبت تهدیدات با یکدیگر بر میزان شدت آنها تاثیرگذار است. چنان‌که در نمودار شماره ۱۹ نشان داده شده، گزاره‌های زیر قابل استنتاج هستند:

گزاره اول - تراکم تهدیدات به افزایش شدت تهدید منجر می‌شود.

گزاره دوم - تقاطع تهدیدات به کاهش نسبی شدت تهدید منجر می‌شود.

گزاره سوم - تعارض تهدیدات به کاهش مطلق شدت تهدید منجر می‌شود.

بر این اساس از نظر مدیریت تهدید، پیدایش تعارض بین تهدیدگران به معنای ایجاد یک فرصت برای تهدید شونده می‌باشد؛ چنان که تقاطع تهدیدات به گونه‌ای دیگر این امکان را پدید می‌آورد.

الف - تراکم تهدیدات

A تهدید \rightarrow

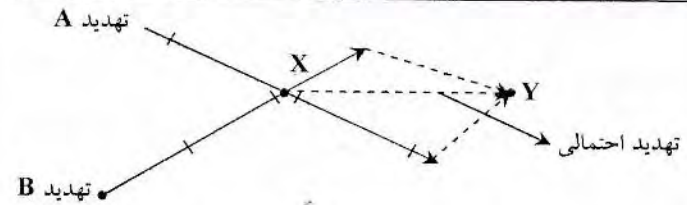
B تهدید \rightarrow

تهدید متراکم \rightarrow

نتیجه: در حالت تراکم ضرورتاً جمع جبری توان دو تهدید A و B بیانگر شدت تهدید در حالت تراکم نیست.

$$A + B < XY$$

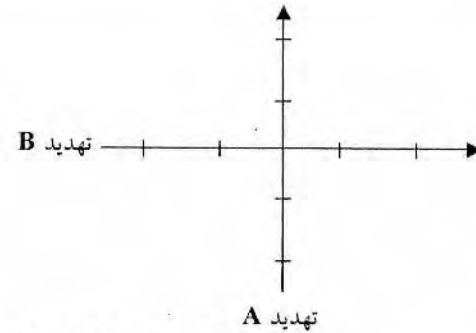
ب - تقاطع تهدیدات



نتیجه: در حالت تقاطع با توجه به میزان اختلاف و اشتراک دو تهدیدگر، نتیجه نهایی که به طور طبیعی از شدت کمتری در قیاس با شدت هر دو تهدید در حالت انفرادی برخوردار است، ظهور می‌کند.

$$A + B > XY$$

ج - تعارض تهدیدات



نتیجه: در وضعیت تعارض تهدید احتمالی در جهت تهدید بزرگتر و با توانی که در بهترین حالت می‌تواند برابر توان تهدید بزرگتر منهای تهدید معارض باشد، پدید می‌آید.

$$A + B > XY$$

نمودار شماره ۱۹ - وضعیت سه گانه تراکم، تقاطع و تعارض تهدیدات

ماحصل و مرور مطالب فصل

در این بخش نویسنده ضمن تقسیم‌بندی شاخص‌های سنجش تهدید به دو دسته اصلی درونی و بیرونی، نسبت به طراحی و ارائه دستگاهی به هشت شاخص برای سنجش تهدید اقدام نموده است که عبارتند از:

- توانمندی (ضعف یا قوت بازیگر)
- وضعیت منافع (تعارض، انطباق، و ...)
- عمق (منافع بنیادین، حیاتی، حاشیه‌ای و ...)
- دامنه (اندک، متوسط، بالا)
- زمان (مترقبه و غیرمترقبه و ...)
- مکان (داخلی، خارجی ...)
- قدرت و امکان اعمال قدرت
- موقعیت (تعارض، تقاطع، تراکم)

در بحث از شاخص‌های سنجش میزان شدت تهدید، از «عنصر نیست» سخنی به میان نیامد - دلیل این امر آن است که «نیست» و نقش آن، بیشتر در حوزه «مدیریت تهدید» مدنظر می‌تواند باشد تا سنجش شدت تهدید - درک این معنا مستلزم توجه به تفکیک فلسفی‌ای است که فلاسفه علم (و اخلاق) بین «ماهیت عمل» و «پیامدهای» آن قائل هستند - بر این اساس «نیست» در شکل‌گیری «ماهیات» و نه در آثار ناشی از آن، موثر است. برای مثال بریدن

قسمتی از بدن توسط چاقو با دو انگیزه «کشتن فرد» و یا «معالجه او»، دو معنای متفاوت پیدا می‌کند که یکی «قتل» و دیگری «جراحی» نام دارد - بدیهی است که حکم هر یک از این دو «عمل» متفاوت می‌باشد - (یکی مستحق قصاص و دیگری شایسته تقدیر است)، اما نتیجه عملی این اقدام، خونریزی و آسیب دیدن پوست و کالبد فرد مقابل است که در هر دو عمل رخ می‌نماید - بر همین سیاق در بحث از تهدیدات این حکم صادق است. به این صورت که تقسیم‌بندی تهدیدات به دو گونه «عمدی» و «غیرعمدی» به عنوان ثانوی ارزیابی می‌شود که در مدیریت تهدید می‌تواند تاثیرگذار باشد؛ اما در نتیجه عمل تهدیدآمیز (برای بازیگر تهدید شونده) تفاوتی ندارد - همانند ماده سمی که با هر انگیزه‌ای مصرف شود، کشنده ظاهر خواهد شد.

نتیجه آن که تفکیک بین تهدیدات عمدی و غیرعمدی که امثال باری‌بوزان به آن اشاره نموده‌اند،^(۶۳) ارزش مدیریتی دارد و در سنجش شدت تهدید موثر نمی‌باشد - واقع امر آن است که در این خصوص منطقی معینی وجود ندارد که بتواند بین این دو رابطه معناداری را نشان دهد - به این صورت که برای هر یک از گزاره‌های زیر می‌توان، مصادیق مویدی سراغ گرفت:

- تهدیداتی که با انگیزه تهدیدگری تولید می‌شوند، معمولاً از شدت بیشتری در قیاس با آن‌هایی که بدون این انگیزه تولید شده‌اند، برخوردار می‌باشند.

- تهدیدات برآمده از جهل و نادانی، به مراتب از تهدیدات آگاهانه، شدیدتر هستند.

- تهدیداتی که با انگیزه تهدیدگری تولید نشده‌اند، در صورت تغییر ماهیت (که بسیار متحمل است)، تبدیل به تهدیداتی به مراتب شدیدتر از تهدیداتی می‌شوند که از ابتدا با انگیزه خاص تولید شده‌اند.

به عبارت دیگر شدت تهدید از این حیث رابطه معناداری را با نیت پیدا نمی‌کند.^(۶۴)

پی‌نوشت‌های فصل دوم

- ۱ - باری بوزان، مردم، دولت‌ها و هراس، مترجم: ناشر، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۸، ص ۱۶۶.
 - ۲ - دیوید اپتر و چارلز آندریسن، اعتراض سیاسی و تغییر اجتماعی، محمدرضا سعیدآبادی، تهران، پژوهشکده، مطالعات راهبردی، ۱۳۸۰، صص ۴۰ - ۳۵.
 - ۳ - رابرت مانعل، چهره متغیر امنیت ملی، مترجم: ناشر، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۹، ص ۱۶.
 - ۴ - تد رابرت گار، چرا انسان‌ها تورش می‌کنند، علی مرشدی‌زاد، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۷ ص ۶ - ۳۳.
5. See James A. Rosenau, *Turbulence in World Politics: A Theory of Change and Continuity*, Princeton, P.U.P., 1990, chp. 1.
- ۶ - نک: مایکل بی. فاستر، *خداوندان اندیشه سیاسی*، جواد شیخ‌الاسلامی، تهران، امیرکبیر، جلد ۱، قسمت ۱، ۱۳۵۸، صص ۵ - ۸۴.
 - ۷ - نک: توماس هابز، *لویاتان*، حسین بشیریه، تهران، نشر نی، ۱۳۸۰؛ نیکولو ماکیاولی، *شهریار*، داریوش آشوری، تهران، کتاب پرواز، ۱۳۶۶، هابز در کتاب خود «لویاتان» علل منازعه آدمیان را در سه کانون می‌داند: رقابت، ترس و افتخار که متوجه سه هدف ارزشمند «سود - امنیت و شهرت» می‌باشند - به همین دلیل است که «قدرت» را ارزشمند می‌خوانند.
- «سودجویان، زور و خشونت به کار می‌برند تا بر دیگران ... سروری پیدا کنند - علت دوم [کاربرد زور برای گروه] معطوف به دفاع و حراست از [دستاوردها] ست و گروه سوم [شهرت‌طلبان] به خاطر چیزهای بی‌اهمیت ... به تجاوز و تعدی متوسل می‌گردند - از اینجا آشکار می‌گردد که در زمانی که آدمیان بدون قدرتی عمومی به سر برند که همگان را در حال ترس نگه دارد، در وضعی قرار دارند که جنگ خوانده می‌شود.» (لویاتان، ص ۱۵۸)
- ماکیاولی نیز در «شهریار» توصیه‌ای مشابه به پادشاه دارد که:

- «به گمان من، کسانی می‌توانند به خود تکیه کنند که چندان که باید مرد جنگی در سپاه یا زر در خزانه داشته باشند و چنان سپاهی توانند آراست که با هر دشمنی برآید.» (شهریار، ص ۶۳)
- ۸ - رک: هانس جی. مورگنتا، *سیاست میان ملت‌ها*، حمیرا مشیرزاده، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۹.
- ۹ - جورج وودکاک، *آثارشیم*، هرمز عبداللهی، تهران، انتشارات معین، ۱۳۶۸، صص ۳۰ - ۱.
- ۱۰ - مردم، *دولتها و هراس*، پیشین، صص ۲ - ۱۷۱.
- ۱۱ - همان، صص ۷ - ۱۳۵.
- ۱۲ - همان، ص ۱۳۸.
- ۱۳ - جهت مطالعه پاره‌ای از این مثال‌ها نک، مانوئل کاستلز، *عصر اطلاعات*، جمعی از مترجمین، تهران، نی، ۱۳۸۰، بویژه جلد دوم.
- ۱۴ - دیوید دبلیو کلیتون، *دو رویه منفعت ملی*، اصغر افتخاری، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۹، صص ۱۱۰ - ۹.
- ۱۵ - محمدرضا تاجیک، *مقدمه‌ای بر استراتژی‌های امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران*، تهران، مرکز بررسی‌های استراتژیک ریاست جمهوری، ج ۱، ۱۳۸۱، صص ۸۸ - ۱۷۳.
- ۱۶ - دیوید دبلیو کلیتون، نک، اصغر افتخاری، «منفعت و امنیت در هزاره سوم»، فصلنامه مطالعات راهبردی، شماره ۱۱ و ۱۲، بهار و تابستان ۱۳۸۰، صص ۴۶-۲۳.
- ۱۷ - نک: هنری کیسینجر، *دیپلماسی آمریکا در قرن ۲۱*، تهران: موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران، ۱۳۸۱، صص ۲۳ - ۱۶.
- ۱۸ - دو رویه منفعت ملی، پیشین، ص ۵۴.
- ۱۹ - نک: ماکس استکهاوس، «سیاست و دین»، در: *فرهنگ و دین*، (ویراسته) میرچا الیاده، هیات مترجمان، (زیرنظر) بهاء‌الدین خرمشاهی، تهران، طرح نو، ۱۳۷۴، صص ۵۳ - ۵۴۸.
- ۲۰ - هرمان این موضوع را در سطح سیاست خارجی به بحث گذارده و مرزهای سیاست را بر مبنای منافع یا علایق بنیادین ترسیم می‌نماید - در این خصوص رک: Margaret Hermann, "How decision Units Shape foreign policy: a theoretical Framework", *Leaders, Groups, and Coalitions*, (edited by) Joe Hagan & M.Hermann, Blackwell Publication Inc. 2001, pp. 45-82
- ۲۱ - مردم، *دولتها و هراس*، پیشین، صص ۹۱، ۱۰۲.
- ۲۲ - این موضوع را به صورت مبسوط و با مطالعه موردی در خصوص جمهوری اسلامی ایران، در اثر زیر آورده‌ام.
- اصغر افتخاری، *درآمدی بر خطوط قرمز در رقابت‌های سیاسی*، تهران، مرکز بررسی‌های استراتژیک ریاست جمهوری، ۱۳۸۱، صص ۳۷-۱۰۵.

- ۲۳ - نک: دیوید ساندرز، *الگوهای بی‌ثباتی سیاسی*، مترجم: ناشر، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۰، فصل اول.
- ۲۴ - این موضوع را با عنوان «خطوط قرمز قانون اساسی» در اثر زیر به صورت مبسوط به بحث گذارده‌ام. رک: *درآمدی بر خطوط قرمز در رقابت‌های سیاسی*، پیشین، صص ۸ - ۱۲۰.
25. See Hans J. Morgenthau, *In Defense of the National Interests*, New York, Knopf, 1951; H.Morgenthau, *Politics Among Nations*, New York, Knopf, 1967.
26. Arnold Wolfers, *Discord & Collaboration*, Baltimore, Johns Hopkins U.P., 1962, pp. 8-15.
- ۲۷ - نک: دیوید میلر، *ملیت*، داوود غرایاق زندی، تهران، موسسه مطالعات ملی، ۱۳۸۳، فصل ۳.
- ۲۸ - رک: جیمز روزنا، «منافع ملی» در: جمعی از نویسندگان، *گزیده مقالات سیاسی - امنیتی*، مترجم: ناشر، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۸، صص ۵۴ - ۳۳۷.
- ۲۹ - جهت مطالعه در این زمینه مراجعه به مقالات شماره ویژه منافع ملی فصلنامه مطالعات راهبردی، توصیه می‌شود - (شماره ۱۱ و ۱۲ - بهار و تابستان ۱۳۸۰)
- ۳۰ - مبادی نظری و الگوهای عملیاتی این موضوع را به صورت مبسوط در اثر زیر آورده‌ام. اصغر افتخاری، *بحران ژئواستراتژیک*، تهران، مرکز تحقیقات استراتژیک دفاعی، نمای راهبردی، (زمستان ۱۳۸۳)
- 31 - See Zbigniew Brzezinski, *The Grand Chessboard*, Basic Books, 1997, esp.chp. 4-6.
- ۳۲ - دو رویه منفعت ملی، پیشین، ص ۸۸.
- ۳۳ - کی. جی. هالیستی، *مبانی تحلیل سیاست بین‌الملل*، بهرام مستقیمی و مسعود طارم سری، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۸۳، صص ۴۷ - ۲۱۴.
- ۳۴ - «گار» در این اثر برای سنجش میزان محرومیت نسبی، اقدام به ارائه شاخص‌هایی نموده که از جمله آنها می‌توان به گستره اشاره داشت. تعریف وی عبارتست از: «میزان شیوع آن در میان اعضای یک جمع با توجه به هر طبقه از ارزش‌ها». (تد رابرت گار، *چرا انسان‌ها شورش می‌کنند*، علی مرشدی‌زاد، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۷، ص ۶۰) البته این تعریف در بحث از تهدیدات مفید است، اما نمی‌تواند مبنا قرار گیرد - لذا مولف تعریف تازه‌ای را طراحی ارائه نموده که در متن به آن استناد شده است.
- ۳۵ - مایکل برچر، *بحران در سیاست جهان: یافته‌ها و مطالعات موردی*، حیدرعلی بلوچی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۲، جلد دوم، ص ۱۲.

- افتخاری، ضربه موثر محدود، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، گزارش راهبردی، شماره ۹/۱، ۱۳۸۰.
- ۵۰ - بحران، تعارض و بی‌ثباتی، پیشین، صص ۴ - ۲۲۲.
- ۵۱ - نک: عبدالحمید فریدی عراقی، روش‌های مسالمت‌آمیز حل و فصل اختلافات بین‌المللی، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۶۸، صص ۴ - ۲۲؛ سیدعلی اصغر کاظمی، دیپلماسی نوین، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۸، صص ۶۰ - ۵۵.
- 52 - See Robert Cox, *Production, Power and World Order*, New York, Columbia University Press, 1987, pp. 211 - 53.
- ۵۲ - مدیریت بحران، پیشین، صص ۹ - ۸۸.
- 53 - From Martin Albrow, *The Global Age*, Polity Press, 1996, p.
- ۵۴ - رک: جامعه شبکه‌ای، پیشین، بویژه فصول: ۶ و ۷.
- ۵۵ - نک: «فرهنگ امنیت جهانی» و در: مک کیت‌لای و آرلتیل، امنیت جهانی: رویکردها و نظریه‌ها، اصغر افتخاری، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۰، صص ۵۷ - ۲۹.
- ۵۶ - ادوارد آزر، چونگ این مون، امنیت ملی در جهان سوم، مترجم: ناشر، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۹، صص ۳۶۴.
- ۵۷ - نک: پیروز مجتهدزاده، ایده‌های ژئوپلیتیک و واقعیت‌های ایرانی، تهران، نی، ۱۳۷۹، صص ۳۴ - ۲۸.
58. See David Held, *Democracy & The Global Order: From The Modern State to Cosmopolitan Governance*, Polity Press, 1995, pp 50-5.
- ۵۹ - به نقل از مقدمه مکفرسون به اثر زیر: توماس هابز، *لویاتان*، حسین بشیریه، تهران، نی، ۱۳۸۰، صص ۱۵.
- ۶۰ - نک: استیون لوکس، قدرت: فرانسوی یا شر شیطان، فرهنگ رجایی، تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۰.
- ۶۱ - استوارت کلگ، چارچوب‌های قدرت، مصطفی یونس، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۹، صص ۵ - ۱۴۴.
- ۶۲ - مردم - دولت‌ها و هراس، پیشین، صص ۵ - ۱۴۴.
- ۶۳ - استیون لوکس بحث فلسفی در خور توجهی را در خصوص جایگاه عنصر نیت در ماهیت قدرت و پیامدهای ناشی از قدرت ارائه داده است که در موضوع حاضر می‌تواند مورد استفاده قرار گیرد.
- ۶۴ - نک: قدرت، پیشین، صص ۳-۲.

- ۳۶ - بحران در سیاست جهان (جلد اول)، پیشین، صص ۲۱.
- ۳۷ - در این خصوص نک: مهدی سلطانی (به اهتمام)، فراگیری تخمین در سیاست و اطلاعات، تهران، مرکز بررسی‌های استراتژیک ریاست جمهوری، ۱۳۸۱، بویژه بخش ضمایم که در بردارنده چهار مطالعه موردی در خصوص نحوه مدیریت بحران‌هاست.
- ۳۸ - برای مثال نک، مدیریت بحران، پیشین، صص ۸ - ۷۱.
- ۳۹ - این موضوع را در خصوص «امنیت» به شکل مبسوطی در مقاله زیر به بحث گذارده‌ام. اصغر افتخاری، «ساخت اجتماعی امنیت»، فصلنامه دانش انتظامی، سال ۳، ش ۴، زمستان ۱۳۸۰، صص ۵۳ - ۲۲.
40. Barington Morre, *Social Origins of Dictatorship & Democracy: Lord & peasant in the Making of the Modern World*, Penguin Books, 1977.
- این کتاب با عنوان ریشه‌های اجتماعی دیکتاتوری و دمکراسی، توسط دکتر بشیریه ترجمه و به سال ۱۳۶۹ از سوی نشر دانشگاهی منتشر شده است.
- 41 - See Stephan Hobden & John Hobson, *Historical Sociology Of International Relations*, Cambridge, C.U.P., 2002; Stephan Hobden, *International Relation and Historical Sociology*, London & New York, 1998.
- ۴۲ - دیوید لیک و پاتریک مورگان، *نظم‌های منطقه‌ای*، سیدجلال دهقانی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۱، فصل ۳.
- 43 - See Paul Rogers, *Losing Control*, London, Pluto Press, 2000, pp. 11-33.
- ۴۴ - آمانتیا بارام، «ارزیابی‌ها و ارزیابی‌های غلط در بغداد»، در: دیدگاه‌های بین‌المللی درباره جنگ خلیج فارس، (مجموعه مقالات)، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۵، صص ۸۴ - ۳۳.
- ۴۵ - مایکل بوچر و جانانان ویلکنفلد، *بحران تعارض و بی‌ثباتی*، علی صبحدل، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۲، صص ۴۱ - ۲۳۸.
- ۴۶ - مدیریت بحران، پیشین، صص ۹۲.
- ۴۷ - به منظور آشنایی با این روایت جامع از سیاست در حد جوامع امروزی رک: حسینعلی نودزی، *بازخوانی هابرماس*، تهران، نشر چشمه، ۱۳۸۱، بویژه: فصل چهارم (عقلانیت).
- ۴۸ - این دیدگاه را به صورت مبسوط در اثر زیر به بحث گذارده و از طریق نقد ارزیابی آن، نقاط قوت و ضعف آن را بیان داشته‌ام. رک: اصغر افتخاری و علی‌اکبر کمالی، رویکرد دینی در تهاجم فرهنگی، تهران، سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی، ۱۳۷۷، صص ۷ - ۶۰.
- ۴۹ - این موضوع را نگارنده در الگوی مدیریت مناسبات بین ایران - آمریکا، به‌صورت موردی توضیح داده است. جهت مطالعه و درک جایگاه عنصر زمان و اهمیت کارکرد آن، رک: اصغر

فصل سوم

گونه‌شناسی تهدیدات

کلیات

”بر سر ماهیت یا سرشت تهدیدات نیز اختلاف نظر گسترده‌ای
حاکم است.“^(۱)

تعریف امنیت با ارجاع به عنصر تهدید تعریفی مختصر و قابل فهم را نتیجه می‌دهد، اما معنای این سخن آن نیست که پیچیدگی‌های امنیت حل شده و وضوح مورد نظر را می‌یابد. بلکه بالعکس، چنان‌که تری تریف و همکارانش اظهار داشته‌اند، به دلیل پیچیدگی تهدید و تنوع آن تلقی‌ها از امنیت نیز تفاوت یافته و شاهد ظهور طیف متنوعی از مکاتب امنیتی می‌باشیم. در این بخش تلاش خواهد شد تا عمده‌ترین گونه‌های تهدید را شناسایی و معرفی نماییم. بدیهی است که هر دسته از این تهدیدات در مقام مدیریت تابع اصول و ضوابط خاص می‌باشند که در مبحث «مدیریت تهدیدات» به آن پرداخته خواهد شد. با عنایت به تکرر تهدیدات، در این فصل نخست معیارهای اصلی دسته‌بندی تهدیدات معرفی شده و سپس در ذیل هر یک، عمده‌ترین گونه‌های موجود مورد بررسی واقع خواهند شد. نظر به عدم اجماع در خصوص این معیارها^(۲) مهمترین شاخص‌هایی که تاکنون مورد توجه قرار گرفته‌اند، طرح و بررسی می‌شوند.

الف) شاخص اول: بُعد

تقسیم‌بندی تهدیدات با توجه به «بعد»، رایج‌ترین رویکرد در تقسیم‌بندی را شکل می‌دهد که در آن عامل «تهدید» با توجه به حوزه‌ای که تهدید در آن عمل می‌نماید (بعد) مورد شناسایی قرار می‌گیرد. «باری بوزان» در «مردم، دولت‌ها و هراس» از چهارگونه اصلی تهدیدات به شرح زیر سخن گفته است: (۳)

۱- تهدیدات سیاسی

«تهدید سیاسی متوجه ثبات سازمانی دولت است.» (۴)

این واقعیت که دولت‌ها همانند سایر موجودات دارای هویتی مستقل هستند که می‌تواند مورد تعرض دیگر بازیگران قرار گیرد، از جمله ایده‌های مهمی است که طی تاریخ تحول جوامع بشری - از زمان شکل‌گیری دوره مدنیت به روایت هابزی یا لاکس تاکنون - مدنظر بسیاری از فلاسفه و اندیشه‌گران سیاسی بوده است. تعبیر صریح هابز مبنی بر این‌که قدرت و مرتبت کلیه افراد در مقابل قدرت و شان حاکم، فروغی ندارد، بیانگر همین معناست. به عبارت دیگر وی بر این باور است که پس از اقدام به تاسیس دولت از سوی مردم و تبدیل شدن آنها به اتباع، دولت دارای هویت استقلالی بوده و جایگاه هویت دیگران با آن سنجیده می‌شود.

«شان و عزت حاکم نیز همچون قدرت او باید از شان و مرتبت هر یک از اتباع و [حتی] کل اتباع عظیم‌تر باشد، زیرا حاکمیت سرچشمه شان و عزت است ... اگرچه آنها [اتباع] وقتی دور از نظر حاکم هستند، برخی بیشتر و برخی کمتر در مرتبت خود می‌درخشند؛ لیکن در حضور او بیش از ستارگان در حضور خورشید، درخشش ندارند.»^(۵)

این ایده سیاسی متعاقباً نزد هگل پنیادی فلسفی یافته و به فلسفه دولت تبدیل می‌شود که در آن دولت ارگانسمی مافوق تمامی افراد و جامع کلیه خواسته‌های آنها، ارزیابی می‌شود؛ موجودی ماورایی که فرامینش «دقیقاً همانست که اعضای کاملاً اخلاقی شده آن به دلخواه همچون تکالیف خویش [آنها را] می‌پندارند.»^(۶) بر این اساس صیانت از دولت به مثابه یک ارزش امنیتی مطرح می‌شود و این همان برداشتی است که پیروان نحله «دولت‌گرا» در مطالعات امنیتی بر آن اتفاق نظر دارند.^(۷)

تعریف ارائه شده از «تهدیدسیاسی» مطابق دیدگاه بوزان، دلالت بر آن دارد که صیانت عناصر سه‌گانه دولت (ایده، سازمان و منافع) از تعرضات بیرونی، بخش محوری امنیت ملی را شکل می‌دهد که از جمله مصادیق بارز آن می‌توان به اعمال فشار به دولت برای تغییر در خصوص سیاستی مشخص، تلاش برای واژگون نمودن دولت، دامن زدن به حرکت‌های جدایی طلبانه، تضعیف دولت و آسیب پذیر نمودن آن در برابر تحرکات خارجی و ... اشاره داشت. به عبارت دیگر، هر تهدیدی که به نوعی با هویت، موجودیت یا منافع دولتی خاص مرتبط باشد، تهدیدی سیاسی ارزیابی می‌شود. «رابرت ماندل» در این چشم‌انداز شش فرضیه تهدید ساز را به شرح زیر شمارش می‌نماید:

یک - هر عاملی که به کاهش انسجام سیاسی در جامعه منجر شود، تهدیدی سیاسی به شمار می‌آید.

دو - افزایش خواسته‌های قومی - مذهبی (یا هرگروه خرده ملی) در کشور و تمایل آنها به خودمختاری، یک تهدید سیاسی به شمار می‌آید.
سه - تقویت جایگاه گروه‌های ذی‌نفوذ در داخل و تضعیف مرجعیت حکومت ملی در کشورهایی که دارای ساخت دولت محور هستند، به بروز تهدیدات سیاسی از داخل منجر می‌شود.

چهار - حاکمیت جهانی شدن (با روایت یکسان‌سازی رفتاری) به بروز تهدیدات سیاسی برای قدرت‌هایی که دارای مبادی فرهنگی متفاوتی با بنیادهای فرهنگی وضعیت جهانی شده هستند، می‌شود.

پنج - عدم اصلاح نظام سیاسی متناسب با افزایش آگاهی‌های عمومی و درخواست‌های ایشان به بروز بحران کارآمدی به مثابه یک تهدیدسیاسی جدی منجر می‌شود.

شش - تنوع فرهنگی - هنجاری در نظام بین‌الملل، منجر به ایجاد ابهام در ایده مشروعیت نظام‌های سیاسی شده و از این ناحیه بروز بحران‌های سیاسی افزایش می‌یابد.^(۸)

۲- تهدیدات اقتصادی

حوزه اقتصاد به دلیل وجود رقابت شدید بر سر منافع از جمله حوزه‌های چالش برانگیزی است که درون آن طیف متنوعی از اقدامات را (اعم از همکاری، رقابت، مخالفت، تعارض و ...) می‌توان جست‌وجو نمود. به همین دلیل است که اطلاق عنوان «تهدید اقتصادی» بر تمامی این پدیده‌ها صحیح به نظر نمی‌رسد. مهمترین شاخص که «رابرت ماندل» (Robert Mandel) برای امنیتی شدن این گونه از پدیده‌ها برمی‌شمرد، «ثبات سیاسی - اجتماعی» است و این که تبعات ناشی از این پدیده‌های اقتصادی تا چه میزان به بی‌ثباتی و یا بروز جنگ و درگیری منتهی می‌شود.^(۹) لازم به ذکر است که نوع و میزان «بی‌ثباتی»

۳- تهدیدات نظامی

تهدیدات نظامی از آشکارترین انواع تهدیدات به شمار می‌آیند که دارای پیشینه تاریخی طولانی‌ای در تاریخ تحولات جوامع بشری هستند. ویژگی برجسته این دسته از تهدیدات در استفاده از زور (Force) است که در ذیل عنوان تخصصی «منازعه» و «جنگ» از آن یاد می‌شود. بر این اساس «تهدید نظامی» به استفاده از زور برای دستیابی به اهداف بازیگر در عرصه سیاست عملی دلالت دارد و در گفتمان سنتی از امنیت دارای کاربرد بسیاری می‌باشد؛ به گونه‌ای که: (۱۲)

اولا - امنیت با افزایش توان نظامی فهم می‌شود.

ثانیا - روابط بین بازیگران به بازاری با حاصل جمع صفر تبدیل می‌شود که در آن تلاش برای افزایش منافع بدون کاهش در منافع دیگران متصور نیست.

ثالثا - اصل برای افزایش منافع خود به سرکوب دیگران همت گمارد والا دیگران چنین خواهند کرد، حاکم و معتبر است.

معنای گزاره‌های بالا آن است که امنیت با نبود تهدید نظامی اصولاً مرتبط است.

البته این تلقی متعاقبا نقد شده و با طرح ابعاد جدیدی از تهدید، شاهد تعدیل اهمیت و جایگاه تهدیدات نظامی می‌باشیم. اما این تعدیل به معنای از بین رفتن نظامی‌گری نمی‌باشد؛ چرا که ملاحظات نظامی همچنان اهمیت خود را در کنار ابعاد نوینی چون سیاست، اقتصاد و فرهنگ حفظ می‌نمایند. (۱۳) متعاقبا با طرح گفتمان ایجابی از امنیت، زمینه بازتعریف مقوله «تهدید نظامی» فراهم می‌آید. به این صورت که:

اولا - تلاش می‌شود اولویت سیاست‌های مبتنی بر قدرت نظامی، نقد و تعدیل شود.

در تحلیل امنیتی شاخص بارزی را شکل می‌دهد؛ چرا که برخی از نظام‌های اقتصادی (چون نظام سرمایه‌داری) به‌طور طبیعی متضمن بخشی از بی‌ثباتی هستند که در راستای امنیت اقتصادی ارزیابی شده و ضرورتاً یک تهدید به شمار نمی‌آید.

در یک تقسیم‌بندی کلان می‌توان تهدیدات اقتصادی را در دو حوزه اصلی «تولید» و «توزیع» رده‌بندی نمود. در حالی که گونه نخست متوجه افزایش میزان تولید متناسب با نیازمندی‌های عمومی است؛ دومین دسته تهدیداتی را شامل می‌شود که به تعبیر «جان ای. رویمر» (John E. Romer) برابری فرصت را در دستیابی به امکانات تحت‌الشعاع قرار می‌دهد. به همین دلیل می‌باشد که تهدیدات اقتصادی ضرورتاً محدود به کشورهایی که دارای سرانه ملی پایینی هستند، نمی‌باشد و بسیاری از کشورهای توسعه یافته را نیز دربرمی‌گیرند. (۱۰) بر این اساس می‌توان گزاره‌های زیر را در تحدید تهدیدات اقتصادی استنتاج و بیان نمود:

اول - میزان تهدیدات اقتصادی با میزان نظارت و کنترل دولت در بسیاری از کشورهای در حال توسعه، ارتباط غیرمستقیم دارد.

دوم - افزایش میزان رقابت اقتصادی درگستره جهانی به کاهش احتمالی سلطه یک بازیگر بر عرصه اقتصاد منجر شده و در نتیجه تهدیدات حاصله از این ناحیه کاهش می‌یابد.

سوم - کشورهایی که قادر یا مایل به حضور در شبکه اقتصاد جهانی نیستند، از ناحیه اقتصاد جهانی دچار تهدیدات فزاینده خواهند بود.

چهارم - افزایش میزان وابستگی‌های منطقه‌ای و جهانی به کاهش ارزش تهدیدات اقتصادی در عمل منجر می‌شود.

پنجم - کمک‌های اقتصادی، کارکردهای دوگانه‌ای دارد و به‌صورت توأمان تولید تهدید و فرصت می‌نمایند. (۱۱)

چهار - هرگونه تلاشی برای افزایش توان نظامی به جهت تهدید دیگران، به بروز واکنش مشابهی در دیگر کشورها و در نتیجه پیدایش معمای امنیت منجر می‌شود.

پنج - فضای آنارشیک حاکم بر نظام بین‌الملل، زمینه تکوین، ظهور و توسعه تهدیدات نظامی را مساعد می‌سازد.

ششم - در دوران پس از جنگ سرد، وجود عواملی چون نقش رهبری، هویت‌های قومی - نژادی - مذهبی، محرومیت‌ها و نابرابری‌ها، و ... به تقویت زمینه ظهور تهدیدات نظامی کمک کرده است.

هفتم - انقلاب در امور نظامی، به افزایش میزان حساسیت و خطرناکی از تهدیدات نظامی کمک کرده است.

هشتم - با عنایت به تبدیل شدن طرفین منازعات به پیروان فرهنگ‌ها و تمدن‌های مختلف، چنین به نظر می‌رسد که ماهیت سیاسی تهدیدات نظامی در حال تغییر و تبدیل شدن به ماهیتی فرهنگی است.

نهم - تهدیدات نظامی از حالت دو جانبه در حال تبدیل شدن به صورت چندجانبه، متأثر از فرآیند فرهنگی شدنشان هستند.

دهم - سهم عناصر فرهنگی در تهدیدات نظامی در حال افزایش است. یازدهم - عدم تمرکز در قدرت نظامی، به توسعه کانون‌های مولد تهدید نظامی کمک می‌کند.

دوازدهم - وابستگی نظامی به کشورهای دیگر، به معنای بروز ضعف ساختاری در این کشورها در مقابل دسته خاصی از تهدیدات نظامی (که به نوعی از ناحیه کشورها حمایت یا تولید می‌شوند) است.

سیزدهم - اگرچه اولویت برخورد با تهدیدات نظامی غیرقابل انکار است، اما توجه مستمر به این دسته از تهدیدات - به‌ویژه حالات احتمالی - به هزینه کرد منابع کشور در حوزه نظامی‌گری و بروز ضعف عمومی در کشور منجر

تانی - بازی سیاست به بازی با حاصل جمع مثبت تبدیل می‌شود که در آن صورت استفاده از زور به حداقل می‌رسد. (به دلیل افزایش هزینه‌های آن) ثالثاً - ایده منافع مشترک که تداعی‌کننده همکاری - تا جنگ و تعارض - است، شیوع و کاربرد بیشتری می‌یابد.

به این ترتیب تهدیدات نظامی به حاشیه معادلات امنیتی رانده شده و از حساسیت آنها کاسته می‌شود.

نتیجه دو روند بالا در سال‌های پایانی قرن بیستم، نقد جدی توجه افراطی به «نظامی‌گری» می‌باشد. با این حال نمی‌توان منکر این واقعیت شد که بسیاری از بازیگران (ستنی یا مدرن) هنوز هم در قالب معادلات قدرت نظامی، تحصیل اهداف سیاسی خود را دنبال می‌نمایند و همین امر ما را به آن‌جا رهنمون می‌شود تا «تهدیدات نظامی» را همچنان حساس ارزیابی نماییم. به عبارت دیگر تجربه سال‌های نخستین قرن بیست و یکم دلالت بر آن دارد که قدرت‌های برتر بیش از سایر قدرت‌ها، نظامی‌گرا بوده‌اند و همین امر به احیای تهدیدات نظامی در سال‌های آغازین هزاره سوم منجر شده است. (۱۴)

«رابرت ماندل» با تأمل در ماهیت و عملکرد امنیت نظامی به ایراد گزاره‌های زیر در خصوص تهدیدات نظامی می‌پردازد:

یک - تهدیدات نظامی در کلیه مکاتب، دارای حساسیت و اهمیت بالایی می‌باشند، به گونه‌ای که اتصاف یک تهدید به وصف نظامی، ارزش و حساسیت آن را در مقام هزینه کرد و مدیریت افزایش می‌دهد.

دو - گسترش حوزه بازیگرانی که موضوع یک تهدید نظامی هستند، به کاهش ضریب کارایی تهدید از ناحیه ایجاد انسجام در کشورهای هدف می‌شود.

سه - اشتیاق و گرایش کشورها به حفظ مزیت نظامی‌شان در شبکه روابط قدرت، منجر به ایجاد احساس تهدید نزد سایر بازیگران می‌شود.

خواهد شد.

چهاردهم - بین میزان وضوح تهدیدات نظامی و رضایت عمومی از هزینه کردن امکانات ملی در زمینه نظامی‌گری رابطه‌ای مستقیم وجود دارد. به این معنا که تهدیدات آشکار، راحت‌تر اجماع مورد نظر را درون کشور ایجاد می‌کند.

پانزدهم - تهدیدات نظامی در پرتو تحولات نظامی - فناوری اخیر، اشکال غیرمتعارفی یافته‌اند که موضوع مطالعات مستقلی در حوزه جنگ و نظامی‌گری هستند.^(۱۵)

مجموع ملاحظات بالا دلالت بر اهمیت محوری سطح نظامی در تحلیل تهدیدات دارد، به گونه‌ای که می‌توان با ادعای «پیتر چالد» (Peter Chald) همراه بود که از تقسیم اولیه تهدیدات به دو گروه نظامی و غیرنظامی به‌عنوان مهمترین گونه‌شناسی تهدیدات یاد می‌نماید.^(۱۶)

۴ - تهدیدات اجتماعی (اجتماعی شده)

موضوع اصلی تهدیدات اجتماعی را «هویت» تشکیل می‌دهد که با عناصری چون زبان، فرهنگ و ... شناسانده می‌شود. با این حال به دلیل اهمیت فزاینده «هویت اجتماعی» در معادلات امنیتی طی سال‌های پایانی قرن بیستم، شاهد تولید دو دسته از متون امنیتی می‌باشیم که هر یک به روایتی از «تهدید اجتماعی» تاکید دارند.

اول - تامین اجتماعی (Social Security)

نزد این دسته از تحلیلگران، عاملی که زندگی آرام و اطمینان بخش افراد در جامعه را دچار آسیب نماید، به مثابه یک تهدید اجتماعی مطرح است که لازم می‌آید در راستای ایجاد یک جامعه امن آن را مدیریت نمود. به همین

دلیل است که مصادیق این گونه از تهدیدات بسیار زیاد و متنوع بوده و به تعبیر نویسندگانی چون «سوبارائو» (Sobarao)، «بانرجی» (Bonnerjee) و «برایث ویت» (Braithwait) متناسب با تحول جوامع انسانی، تغییر یافته و زیاد می‌شوند.^(۱۷) با عنایت به این ویژگی است که «تامین اجتماعی» به مثابه بخشی مهم از توسعه اجتماعی انسانی با هدف ایجاد مکانیسم‌های حمایتی موثر از شهروندان تعریف و موضوعیت می‌یابد. عمده‌ترین تهدیداتی که از این منظر قابل توجه می‌نمایند، عبارتند از:^(۱۸)

یک - تهدیدات مربوط به نیازها و خسارت‌های مالی؛

دو - تهدیدات مربوط به بازار کار، (مسائل مربوط به کار کودکان، زنان و ...)

سه - تهدیدات مربوط به انسجام و وحدت اجتماعی فرد و جامعه (نیروهای از کار افتاده و رانده شده).

از این تهدیدات در متون مربوط به‌عنوان کلی «ریسک‌های اجتماعی» (Social Risk) یاد می‌شود که ریسک‌های اجتماعی، اقتصادی، حکومتی و محیطی را شامل می‌شود. شایان ذکر است که بروز برخی از بحران‌های اقتصادی - اجتماعی طی سال‌های اخیر و آسیب دیدن تعداد زیادی از مردم در جوامع مختلف، منجر شده تا ضرورت توجه به این گونه از تهدیدات بیش از پیش شود، تا آن‌جا که در بطن سیاست‌های حمایتی مربوط به تامین اجتماعی، حوزه مطالعاتی - کاربردی مستقلی با عنوان «تورهای ایمنی» (Immunity Net) تعریف شده است. کارویژه این تورها مقابله با این دسته از تهدیدات است که از حیث اهمیت و اولویت نسبت به سایر بخش‌های تامین اجتماعی، حیاتی‌تر و موثرتر هستند.

«تورهای ایمنی اجتماعی حمایت‌هایی را به وسیله ایجاد درآمد از طریق برنامه‌های انتقالات نقدی، سوبسید بر روی مواد غذایی

اصولی و دیگر اقلام ضروری، [ایجاد] اشتغال از طریق برنامه‌های کاربری، و پرداخت‌های نقدی از طریق برنامه‌های توسعه انسانی هدفمند، ارائه می‌کنند.» (۱۹)

نتیجه آن‌که در قلمرو حیات جمعی، افراد و گروه‌های اجتماعی با پاره‌ای از مسائل مواجه می‌شوند که امکان زندگی آرام و اطمینان بخش را از آنها سلب می‌نماید. این عوامل به‌عنوان تهدیدات اجتماعی، موضوع مدیریت موسوم به تامین اجتماعی قرار می‌گیرند که به دو دسته اصلی تهدیدات عمومی و خاص تقسیم می‌شوند. در حالی که تهدیدات عمومی از طریق اصول کلان تامین اجتماعی (مانند بیمه بازنشستگی، خدمات درمانی، خدمات اداری و ...) مهار می‌شوند؛ تهدیدات خاص بوسیله تورهای ایمنی مدیریت می‌گردند. (۲۰)

در هر حال عمده کارشناسان بر این اعتقادند که سیاست‌های تامین اجتماعی برای توفیق در مدیریت تهدیدات اجتماعی، لاجرم باید تابع اصول زیر باشند: (۲۱)

یک - اصل فراگیری: شامل همه شهروندان.

دو - اصل جامعیت: تحت پوشش قرار دادن کلیه خدمات ضروری.

سه - اصل کفایت: ارائه حد مناسب و لازمی از خدمات متناسب با نیازمندی‌ها.

چهار - اصل کارآمدی: ارائه خدمات با حداقل موانع و استفاده به موقع از سوی مشمولان.

اصول بالا دلالت بر آن دارد که تهدیدات اجتماعی از دو ناحیه امکان تولید دارند: نخست، مناسبات سیاسی - اقتصادی - اجتماعی درون شبکه روابط جامعه، و دوم، از درون سیاست‌های ناکارآمد تامین اجتماعی که گونه دوم به مراتب پیچیده‌تر و مدیریت آنها دشوارتر می‌باشد.

دوم - امنیت اجتماعی شده (Societal Security)

«باری بوزان» در «مردم، دولت‌ها و هراس» معنای انحصار امنیت اجتماعی شده را بیان می‌دارد که دلالت بر صیانت هویت گروه‌های اجتماعی در قبال تهدیدات پیرامونی دارد. (۲۲) «الی ویور» نیز در کتاب «هویت» این رویکرد را با اصلاحاتی بکار می‌برد و از «امنیت اجتماعی شده» به مثابه «صیانت هویت جامعه در قبال تعرضات پیرامونی» تعبیر می‌نماید. (۲۳) بر این اساس «تهدیدات اجتماعی شده» (Societal Threats) با «تهدیدات اجتماعی» (Social Threats) متفاوت هستند. به این معنا که تهدیدات اجتماعی متوجه تامین اجتماعی و تهدیدات اجتماعی شده، متوجه هویت جامعه هستند. (۲۴)

در این ارتباط تحلیل نویسنده‌گانی چون «الکساندر وننت» (Alexander Wendt) و «دیوید کمپل» (David Campbell) در خور توجه می‌نماید. به‌زعم ایشان کلیه پدیده‌های سیاسی - اجتماعی در قالب یک نظام معنایی رایج در بینشان که متأثر از شرایط و مقتضیات زمان و مکان آنهاست، معنا و مفهوم می‌یابند. به‌عبارت دیگر هویت و رفتار بازیگران با توجه به نقش و جایگاه آنها درون این نظام معنایی جامع و کلی (Collective Meaning) مشخص می‌شود. در نتیجه هر اقدامی که بتواند این معنا و مفهوم کلی را تضعیف یا مخدوش سازد، «تهدیدی اجتماعی شده» تلقی می‌گردد. مثال بارزی که وی بر آن تاکید دارد، معنا و مفهوم کلان «اتحادیه اروپایی» است که صیانت از آن برای کلیه اعضا همچون منفعتی ملی ارزشمند و خطیر ارزیابی می‌گردد. (۲۵)

دیوید کمپل، تهدیدات اجتماعی شده را محصول تعامل حیات سیاسی - اجتماعی بازیگر ارزیابی می‌نماید. مطابق تحلیل وی تصویر موجود از امنیت یا ناامنی نزد دولتمردان است که خطر را از غیر آن در عالم واقع متمایز می‌سازد. به‌عبارت دیگر یک پدیده واحد متأثر از سازمان فکری دولتمردان می‌تواند

تهدید و یا غیر آن باشد. بر این اساس هر تهدیدی دارای بعد یا هویتی اجتماعی می‌باشد. مبنای تحلیل کمپل را آراء فلاسفه‌ای چون «فوکو» (M.Foucault) تشکیل می‌دهد؛ چرا که تبار تاریخی تهدیدات در درک معنا و مفهوم عینی آنها حرف اول را می‌زند. (۲۶)

خلاصه کلام آن‌که «تهدیدات اجتماعی» با دو روایت فوق‌الذکر، دلالت بر گونه‌ای خاص از تهدیدات دارند که یا روابط اجتماعی سالم و یا هویت اجتماعی را مورد تعرض قرار می‌دهند. البته تفسیر دوم به مراتب با معنای اخص تهدیدات اجتماعی (که از آن با واژه «تهدیدات اجتماعی شده» تعبیر می‌شود) همسان‌تر است و از این حیث می‌توان آن را مدلول واقعی این دسته از تهدیدات خطاب کرد.

۵- تهدیدات زیست‌محیطی

رویکرد زیست‌محیطی که دارای تلقی نوینی از سیاست می‌باشد، دربردارنده معیارهای تازه‌ای می‌باشد که در تمییز «مسائل انسان معاصر» بسیار متفاوت از موارد قبلی عمل می‌نماید. به عبارت دیگر رویکرد سبز، «تهدیدات» را موضوعاتی خاص ارزیابی می‌کند که صرفاً با مقولات امنیتی - نظامی قابل فهم نیستند. آنچه برای این دسته از تحلیلگران در خور توجه می‌نماید، نسبتی است که انسان با محیط اطرافش برقرار می‌نماید و لذا می‌توان ادعا کرد که «نگرش زیست‌محیطی» معرف پیدایش شکلی نوین از تهدیدات می‌باشد که از ناحیه سیاست‌های اقتصادی انسان در بستر طبیعت شکل گرفته و به صورت فزاینده‌ای ابعاد مختلف زندگی سالم انسان را بر روی کره زمین تهدید می‌نمایند. از این منظر «محیط زیست‌گرایی» به مثابه صور رفتاری‌ای ارزیابی می‌شود که به دنبال آن هستند تا روابط مخرب کنش بشری را اصلاح و از تخریب هر چه بیشتر محیط طبیعی به نفع حیات سالم، ممانعت به عمل آورند.

از این منظر عمده خطراتی که باید به فهم و مدیریت آنها هرچه سریع‌تر اقدام نمود، عبارتند از:

اول - فرآیند توسعه کنترل نشده

طرح توسعه و اولویت یافتن آن منجر شده تا کشورها در رقابتی افسار گسیخته با یکدیگر قرار گیرند؛ در نتیجه شاهد هزینه کرد تمامی امکانات و توانمندی‌ها در راه نیل به توسعه (که پایانی برای آن متصور نیست) هستیم. به عبارت دیگر، توسعه از حالت یک ابزار، به هدفی مطلق تبدیل شده و این می‌تواند موجب تهدیدات جدی‌ای برای حیات انسان بر روی کره زمین باشد. ساده‌ترین شکل این تهدید آن است که طبیعت بکر را هدف قرار داده و از این طریق ظرفیت‌های اولیه حیات سالم را از بین می‌برد.

دوم - آلاینده‌ها

علم و فناوری در توسعه مرزهای دانش و امکانات زندگی نقش موثری داشته‌اند، اما این واقعیت را نمی‌توان منکر شد که گونه‌های تازه‌ای از تهدیدات ذهنی و عینی را نیز پدید آورده‌اند که گذشتگان از آنها ایمن بوده‌اند. بر این اساس، محیط زندگی در حال آلوده شدن به عوامل خطرسازی است که بهداشت جسمی و روحی انسان معاصر را به شدت تهدید می‌کند.

سوم - صنعتی شدن

الگوی زندگی انسانی در ادوار اولیه، بیش‌تر معطوف به حفظ حیات طبیعی و انطباق با قواعد حاکم بر طبیعت بود، لذا سطح تخریب در حداقل ممکن قرار داشت. البته تحولات بعدی موسوم به صنعتی شدن، ایده تصرف در طبیعت را با هدف افزایش بهره‌وری، رواج داد، تا آن‌جا که طبیعت در استخدام

صنعت درآمد و در نتیجه آلودگی‌های صنعتی موضوعیت یافت.

چهارم - سیاست‌های ملی

رقابت سیاسی برای افزایش منافع ملی، منجر به پیدایش شبکه‌ای از روابط قدرت متعارض در گستره جهانی شده است که کمترین توجه را به حفظ منافع سیاره زمین - به‌عنوان جایگاه حیات انسان - دارد. به‌عبارت دیگر، «سیاست قدرت» نسبت به «سیاست سبز» بی‌توجه است و از این حیث می‌باشد که بقای این سیاره در معرض تهدید می‌باشد.

این بعد در تحلیل امنیتی جامع ماندل، متضمن «امنیت منابع» نیز بوده و لذا مشاهده می‌شود که وی در ذیل عنوان کلی محیط زیست، فصل مستقلی را برای منابع طبیعی بازنموده و سه‌دسته از تهدیدات متصور را در این زمینه از یکدیگر تمییز می‌دهد: (۲۷)

اول - تهدیدات مربوط به دسترسی به منابع که به‌صورت انحصار، تجاوز، امپریالیسم و یا استعمار تجلی می‌نماید.

دوم - تهدیدات مربوط به نحوه استفاده از منابع که اصل پاکیزگی محیط زیست را هدف قرار می‌دهد و به‌صورت باران‌های اسیدی، پارگی لایه ازن، و ... مطرح می‌شوند.

سوم - تهدیدات مربوط به کارویژه منابع طبیعی که به‌صورت استفاده سیاسی از منابع طبیعی تجلی می‌نماید. در این خصوص می‌توان به کاربردهای نظامی این منابع اشاره داشت که تولید صنعت نظامی‌گری مصداق بارز آن است.

۶- تهدیدات فناورانه

در ارائه تعریف واحدی از «فناوری» (Technology) اجماع قابل قبولی

وجود ندارد، (۲۸) اما در یک تلقی نسبتاً مشترک می‌توان آن را به دانش و مهارت‌های لازم برای تولید کالا و خدمات که حاصل قدرت فکری و شناخت انسان و ترکیب قوانین موجود در طبیعت می‌باشد، تعریف نمود. (۲۹) فناوری با این رویکرد دارای تاریخی طولانی به‌شمار می‌آید که البته در دهه‌های اخیر تحول شگرفی یافته است، به‌گونه‌ای که ماهیت و ابزارهای حیات انسان را متأثر ساخته و گفتمان جدیدی را در معادلات فردی، گروهی، ملی و جهانی حاکم ساخته است. (۳۰) به همین خاطر است که شناسایی گونه‌های تهدید تولید شده از این ناحیه به شدت از سوی کارشناسان مورد توجه قرار گرفته است. از آن‌جا که فناوری پدیده‌ای پیچیده و نه بسیط است، اقسام متفاوتی از تهدید نیز توسط و یا به کمک آن تولید شده که در ادامه به مهمترین آنها اشاره می‌شود.

لازم به ذکر است که نویسندگان معمولاً برای فناوری چهار عنصر اصلی را به پیروی از اسکاپ طرح می‌نمایند که عبارتند از:

یک - عنصر سخت‌افزاری (Hardware) که در قالب اشیا می‌توان نموده‌های آن را مشاهده کرد.

دو - عنصر نرم‌افزاری (Software) که در قالب ارائه «ایده‌های» مختلف می‌توان تجلیات آن را ملاحظه کرد.

سه - عنصر انسان افزار (Humanware) که در انسان‌ها و نوع مهارت‌های آنها تجلی می‌یابد.

چهار - عنصر سازمان‌افزار (Orgaware) که با اضمحلال و یا پیدایش پاره‌ای از نهادها مشخص می‌شود. (۳۱)

به این ترتیب «فناوری» در تولید دسته‌ای از تهدیدات کمک کرده است که می‌توان آنها را در سه دسته اصلی بررسی نمود.

۶-۱- تهدیدات ابزاری (Instrumental Threats)

در این متون، فناوری از آن حیث که توانسته است به تولید و عرضه نسل جدیدی از ابزارها کمک نماید که در اعمال قدرت به صورت هرچه موثرتر از سوی قدرت‌های برتر به بازیگران ضعیف‌تر آنها را یاری می‌رساند، مورد توجه است. این بعد از تحول فناوری به شکل‌گیری انقلابی بزرگ در حوزه معادلات امنیتی منجر شده که از آن با تعبیر مختلفی چون انقلاب در امور نظامی، و یا ارتقای توان تخریب یاد می‌شود. (۳۲) به همین دلیل است که «اریک آرنِت» (Eric Arnett) اصولاً برآوردهای سنتی تهدید را در فضای نوین کارآمد ارزیابی نمی‌نماید:

«برای درک سیاست‌ها و نحوه‌ی عملکرد سازمان‌های نظامی باید از محدوده‌ی شیوه‌های سنتی برآورد تهدید فراتر رفت ... [چرا که] سازمان‌های نظامی، منابع متنوعی را در جهت ایجاد و افزایش توان نظامی به کار می‌گیرند. مهم‌ترین منابع در این زمینه سرمایه‌گذاری دولتی، فناوری وارداتی و سرمایه انسانی داخلی می‌باشند.» (۳۳)

ابزارهای نوین به دلیل بهره‌مندی از دقت و توان به مراتب بالاتر، دسترسی‌هایی به دارندگان این ابزارها می‌دهند که ایشان را در اعمال سلطه هرچه بیشتر و کامل‌تر یاری می‌رساند. افزون بر این که امکان ایجاد اختلال در کاربرد توانمندی‌های متعارف کشورهای هدف را نیز به آنها می‌دهد و به این ترتیب توازن قدرت به شدت به نفع قدرت‌های برتر تغییر می‌یابد. (۳۴) نتیجه آن که استراتژی ایجاد منع دستیابی کشورها به فناوری‌های برتر برای رسیدن به وضعیت (تقریباً) متعادل از سوی قدرت‌های دارنده، دنبال می‌شود و از این طریق توان تهدیدگری به صورت انحصاری باقی می‌ماند. حتی اگر برخی از کشورها بخواهند با الگوی واردات این معضل را مدیریت نمایند، باز هم با پدیده منفی کاهش ضریب ایمنی‌شان - به دلیل عدم خودکفایی و وابستگی

فناورانه - مواجه خواهند بود. (۳۵)

تحلیل بالا البته تعارضی به دیدگاه انتقادی نویسندگانی چون «کالین گری» (Colin S. Gary) در خصوص نقش و جایگاه ابزارها در بروز عینی تهدیدات در صحنه سیاست عملی ندارد. وی بر این اعتقاد است که سلاح‌های پیشرفته فی‌نفسه مولد تهدیدات عینی نبوده و آنچه این سلاح‌ها را خطرناک می‌سازد نوع ایدئولوژی و بینشی است که مدیریت آنها را عهده‌دار است. (۳۶) نمی‌توان این رویکرد را تماماً پذیرفت و از کنار اصل مهم تاثیرگذاری «فناوری» بر «نگرش‌ها» - که در ادامه به آن اشاره خواهد شد - به سادگی گذر کرد، اما در همین تفسیر نیز سهم فناوری در ارتقای سطح تخریب و اعمال سلطه ما نیز به صورت مشروط پذیرفته شده است.

۶-۲- تهدیدات رفتاری (Behavioural Threats)

در مقام تحلیل پدیده‌های سخت‌افزاری دو رویکرد تحلیلی اصلی وجود دارد: عده‌ای این پدیده‌ها را «عاری از هنجار» و بریده از متن آن ارزیابی می‌کنند، و در مقابل هستند اندیشه‌گرانی که پدیده‌ها را زمینه‌وند و گران‌بار از هنجارها می‌دانند. مبانی و استدلال‌های ارائه شده از سوی پیروان هر یک از این دو مکتب در خور توجه می‌نماید، اما نقد جدی پوزیتیویسم (Positivism) و توجه به ابعاد و لایه‌های هنجاری پدیده‌ها، ما را به آن‌جا رهنمون می‌شود که بپذیریم «فناوری نیز عاری از لوازم و مقتضیات هنجاری» نمی‌باشد. بر این اساس، در تحلیل‌های امنیتی نیز این موضوع مورد توجه قرار گرفته و تبعات هنجاری پدیده‌ها به مسأله‌ای جدی در مدیریت امنیتی تبدیل شده است. (۳۷)

بر این اساس، رشد فناوری‌های نوین صرفاً به ظهور ابزارهای کارآمدتر و موثرتر برای اعمال تهدید منتهی نشده است، بلکه در تولید انگیزه - معطوف به اعمال سلطه و تهدید دیگران - نیز به شدت موثر بوده است. حتی می‌توان ادعا

«غیرشیطانی» خواهد بود که ماهیتاً «تهدیدناز» ارزیابی نمی‌شود. اما اگر انسان مقهور فناوری شود و به «امری فناورانه» تبدیل شود، در آن صورت روح شیطانی فناوری غلبه یافته و تمام حیات انسان را تهدید می‌نماید. (۳۹)

از این منظر مدیریت عناصر مختلف فناوری در سطوح سخت‌افزاری و نرم‌افزاری موضوعیت می‌یابد، به گونه‌ای که کمترین کاهلی‌ای در این زمینه می‌تواند هویت جمعی بازیگر، انسجام، کارویژه‌های نهادها و سازمان‌ها و حتی نظم و ثبات را به چالش فراخواند. (۴۰) برای مثال «یورگن هابرماس» به «بحران مشروعیت» ناشی از این فضای جدید اشاره دارد، (۴۱) و یا «پل فایراند» به زوال هویت جمعی در پرتو سلطه فناوری اشاره دارد که تهدیدی برای «جامعه» ارزیابی می‌شود. (۴۲) نگرش‌هایی از این قبیل دلالت بر آن دارد که «فناوری» پدیده‌ای مخاطره‌آمیز است که می‌تواند در ابعاد مختلف ابزاری، رفتاری و مدیریتی این توانمندی خود را عرضه بدارد. (۴۳)

با ملاحظه گونه‌های شش‌گانه بالا که به صورت موردی و حسب اهمیت آنها در متون امنیتی، مورد توجه قرار گرفتند، می‌توان چنین اظهار داشت که گونه‌های تهدید از حیث ماهیت‌شان در حال تعدد و تکثر بوده و این امر به تولید فزاینده گونه‌های دیگری در آینده منجر خواهد شد که همزمان با پیچیده‌تر شدن جوامع انسانی، معنا، مفهوم و اهمیت خواهند یافت. لذا گونه‌های مذکور در اینجا جنبه حصر تهدیدات را ندارد.

کرد که این سطح از تاثیرگذاری «فناوری» به مراتب موثرتر در تولید تهدیدات بوده است.

به این صورت که «فناوری برتر» تولید «غرور» در دارنده آن نموده و به افزایش سطح خواسته‌های بازیگر منجر می‌شود و در نهایت حق اعمال قدرت برای رسیدن به خواسته‌هایش را بر ضد رقیب، در قالب تهدید و یا کاربرد عینی آن، برای خود قائل خواهد شد. خلاصه کلام آن‌که توانمندی در بازتعریف نیازها و خواسته‌ها تاثیرگذار است و لذا فناوری «تولید انگیزه جدید» می‌نماید و همین انگیزه است که کاربرد امکانات جدید را توجیه و ممکن می‌سازد. به همین خاطر است که «فردریک فری» (Frederick Frey) و «کنت والتز» (Kenneth Waltz) از تغییر «فرهنگ امنیت» متأثر از میزان توانمندی بازیگر سخن گفته و بر این اعتقادند که افزایش توان از هر طریقی که باشد - از آن جمله رشد فناوری - به تحول ماهیت فرهنگ بازیگر منجر شده و از آن طریق به عرصه عملیاتی - در قالب تهدیدات یا ائتلاف‌های نوین - راه می‌یابد. (۳۸) با این تفسیر مشخص می‌شود که ادعای امثال «گری» مبنی بر «جنگ افروز نبودن سلاح‌ها» نمی‌تواند چندان صحیح باشد و به عبارت ساده‌تر، «توانمندی در تهدیدگری» بواسطه تغییر نوع فرهنگ تاثیرگذار باشد.

۳-۶- تهدیدات مدیریتی (Management Threats)

حضور فناوری (چه در سطح فردی، ملی یا جهانی) حضوری ساده نبوده، بلکه چنان که اندیشه‌گرانی مانند «هایدگر»، بیان داشته‌اند، به تغییر سطوح مختلف مناسبات و پدیده‌ها - حتی آنهایی که از گذشته به ارث رسیده و به نظر می‌رسد که ثابت مانده‌اند - منجر می‌شود. وی در مواجهه با فناوری دو رویکرد فلسفی را از هم تمییز داده و می‌نویسد: «اگر فناوری در خدمت تقدیر و ماهیت انسانی قرار گیرد، آنگاه با تمام عظمت و وسعتش، پدیده‌ای

ب) شاخص دوم: سطح

از جمله موضوعات مهمی که تقریباً از نیمه دوم دهه ۱۹۵۰ نزد بسیاری از محققان حوزه سیاست و روابط بین‌الملل اولویت یافته بود،^(۴۴) می‌توان به «مسئله سطح تحلیل» (Level of Analysis Problem) اشاره داشت که مطابق رویکرد «دیوید سینگر» (David Singer) مسأله‌ای مقدم بر شناخت و فهم موضوعات در روابط بین‌الملل می‌باشد.^(۴۵) به این صورت که «سطح تحلیل» به محقق و تحلیلگر نشان می‌دهد که معادلات قدرت و تأثیرات ناشی از آنها را باید در ارتباط با چه دسته‌ای از منافع تفسیر و فهم کند. بدیهی است که تغییر سطح می‌تواند در فهم تهدیدات و مرجع آنها تأثیرگذار باشد و به تعبیر «باری بوزان» تعیین اولویت و اهداف مترتب بر تهدیدات را نیز متأثر می‌سازد.^(۴۶) بر این اساس می‌توان سطوح اصلی تحلیل تهدیدات را که شکل دهنده مرجع تهدید هستند، به شرح زیر فهرست کرد:

۱- تهدیدات فردی

تلقی اولیه از امنیت به مثابه صیانت فرد از تعرضات بیرونی در نخستین ادوار زندگی انسان بر روی کره خاکی مطرح شده است، اما این برداشت در پرتو زندگی جمعی و مقتضیات آن - به‌ویژه شکل‌گیری حیات ملی - نقد و تعدیل می‌شود، تا آن‌که با مرجعیت یافتن دولت - به تعبیر «اما روتشیلد»

(Emma Rothschild) مرجعیت فرد به حاشیه می‌رود. اما در پی تحولات میانه‌ی قرن هفدهم میلادی و بخصوص تعارضهای نظامی در فرانسه، «ایمنی فرد» مجدداً مورد توجه قرار گرفته و اهمیت آن دوچندان می‌شود. از این زمان است که «مدیریت تهدیدات فردی» همچون ملاحظات مربوط به «دولت» در دستور کار قرار می‌گیرد. (۴۷)

این روند در نیمه دوم قرن ۲۰ همزمان با رشد پدیده جهانی شدن، ابعاد تازه‌ای می‌یابد تا آن‌جا که تحلیلگرانی همانند اسمیت ظهور می‌نمایند که از «امنیت فرد بنیاد» سخن گفته و فردگرایی را «مرجع اصلی «امنیت‌سازی» تلقی می‌نمایند:

«بنیان فرد و نه دولت می‌تواند بستری کاملاً مطمئن و مناسب برای بنای مطالعات امنیتی باشد. تنها با تغییر این کانون است که درک بهتر مفهوم امنیت میسر خواهد شد.» (۴۸)

بر این اساس چهارگونه از تهدیدات را در حوزه ملی می‌توان شناسایی نمود که مرجعیت آنها «افراد» و نه «دولت‌ها» هستند: (۴۹)

- اول - تهدیدات ناشی از وضع و اجرای قوانین داخلی.
 - دوم - تهدیدات ناشی از اقدام سیاسی یا اداری مستقیم دولت علیه افراد.
 - سوم - تهدیدات ناشی از تلاش‌های مربوط به کنترل دستگاه دولت.
 - چهارم - تهدیدات ناشی از سیاست‌های خارجی دولت.
- مطابق این تقسیم‌بندی، باری بوزان موارد زیر را از مصادیق تهدید برای افراد قلمداد می‌کند:

- اتخاذ رویکردهای بیش از حد پلیسی و تدابیر مربوط به پیگرد قانونی که افراد را در معرض جرم و جنایت و یا مجازات‌های غیرعادلانه قرار می‌دهد. (مربوط به گونه دوم)

- در گونه دوم می‌توان به اختیارات قانونی گسترده سیستم رسمی قدرت

سیاسی برای تعرض به حقوق فردی اشاره داشت که به‌صورت رسمی و ظاهراً قانونی، به تهدید افراد منجر می‌شود.

- در گونه سوم، خشونت‌های ساختاری مدنظر است که حاصل عمل نیروهای ساختاری غیرشخصی است. مواردی چون نابود کردن سوابق افراد در جریان محاکمات مک کارتی در آمریکا و یا اعزام ناراضیان به تیمارستان در اتحاد جماهیر شوروی.

- و بالاخره چهارمین گونه که در عرصه سیاست خارجی نمود پیدا می‌کند، مانند مواردی که دولت‌ها، مردم را برای آرمان‌هایی خاص به خطر می‌اندازند، اما این در حالی است که مردم آن آرمان‌ها را چندان معتبر ندانسته و قبول ندارند.

۲- تهدیدات گروهی

جایگاه ویژه فرد در تولید قدرت پیوسته مورد توجه بوده است، اما این نکته انتقادی «نیکوس پولانزاس» و پیروان وی که «اجتماع افراد» می‌تواند مولد سطح بالاتری از قدرت باشد که قطع نظر از بزرگی گروه تأثیراتی کمتر یا بیشتر بر روی فرآیند تصمیم‌گیری و تأمین منافع می‌گذارد، (۵۰) حکایت از پیدایش چهره‌ای از قدرت دارد که از آن به «قدرت گروهی» تعبیر می‌شود. بر این اساس «گروه» به پدیده‌ای مستقل و فرافردی تعبیر می‌شود که دارای هویت و منافع خاص خود می‌باشد، و همین دو عامل است که مرجع «تهدیدات گروهی» را شکل می‌دهند. از این منظر تهدیدات گروهی در دو محور اصلی قابل شناسایی هستند:

اول - تهدیداتی که هویت جمعی را هدف قرار داده، تضعیف یا زوال آن را در پی دارد.

این ایده نخست در دهه ۱۹۵۰ توسط اندیشه‌گرانی چون «ریچارد فون

واگنن» (Richard von Wagenen) در حوزه امنیتی مورد توجه قرار گرفت. وی با ارائه مفهوم «جماعت امنیتی» (Security Community) برای نخستین بار در واقع به دنبال آن بود تا از نقش فزاینده علقه‌های بین بازیگران در شکل‌گیری هویت‌های فرافرادی‌ای پرده بردارد که می‌توانند به‌طور هم‌زمان امنیت فرد و گروه را تأمین نمایند. (۵۱)

«واگنن» این مفهوم را بدون توضیح عملیاتی رها نمود، اما در کمتر از یک دهه بعد، «کارل دویچ» (Karl Deutsch) آن را نظام‌مند و عملیاتی ساخت. به‌زعم وی جماعت امنیتی دلالت بر دسته‌ای از مردم داشت که به آن سطح از همگرایی رسیده بودند که به‌طور اطمینان بخش می‌توان از عدم منازعه هر یک از اعضا با دیگری سخن گفت. به‌عبارت دیگر، جماعت امنیتی تشکیل دهنده هویتی واحد بود که عناصرش را از تعارض برضد یکدیگر باز می‌داشت. چنان‌که خود دویچ نیز تصریح نموده، هر آن اقدامی که بتواند این انسجام هویتی را به چالش فراخواند، قطعاً یک تهدید (برای جماعت و گروه) به‌شمار می‌آید. (۵۲)

متعاقباً این تلقی توسط «ایمانوئل آدلر» (Emanuel Adler) و همکارانش در دهه ۹۰ مورد توجه مجدد قرار گرفته و شاهد بازتعریف آن در چارچوب تحلیل تکثرگرایی می‌باشیم. در این چشم‌انداز جماعت امنیتی با حضور چندین دولت ملی که مردمانش نسبت به ارزش صلح واقف و پای‌بند هستند، شناسانده می‌شود. این تعریف به‌دلیل پذیرش تکثر نظام‌های سیاسی حاضر در جماعت امنیتی، تفاسیر متفاوتی از اعتماد و التزام و یا همگرایی را ارائه می‌نماید که با تعاریف بسیط دویچ و پیروان او، همسان نیست. با این حال اصل ایده در سطح بین‌المللی حفظ شده و «هویت جمعی واحد» همچنان مدنظر می‌باشد. (۵۳)

خلاصه کلام آن‌که مجموع مقولات داخلی، منطقه‌ای، بین‌المللی و یا

جهانی‌ای که به‌نوعی وضعیت مبتنی بر ثبات «جماعت‌های امنیتی» را تضعیف و یا زایل نمایند و آنها را به واگرایی و تعارض رهنمون شوند، به مثابه دسته‌ای از تهدیدات در سطح گروهی (جماعتی) مدنظر می‌باشند.

دوم - تهدیداتی که وجود منافع مشترک بین اعضا را هدف قرار داده، آنها را تضعیف یا زایل می‌سازند. تکوین و ظهور «جماعت‌های امنیتی» با توجه به «منافعی» میسر است که ویژگی بارز آنها به تعبیر «دیوید کلیتون» عدم انحصاری بودن‌شان می‌باشد. «انحصارگرایی» منجر می‌شود تا ساز و کار مدیریت مناسبات قدرت آسیب دیده و در نتیجه «جزئی‌نگری» بجای «کلی‌نگری» بر تصمیم‌ها حاکم شود. (۵۴) بر این اساس ضعف یا زوال «منافع مشترک» می‌تواند به‌عنوان تهدیدی جدی برای «هویت‌های جمعی» مطرح شود. این نکته را نباید از نظر دور داشت که اگرچه بنیاد و اعتبار هویت‌ها مقدم بر منافع بازیگران می‌باشد، اما نقش «منافع» در اعتباربخشی به این هویت‌ها و استمرار آنها چنان زیاد می‌باشد که تحلیلگرانی همانند «پیتر نایلور» (Peter Nailor) «جان اریکسون» (John Erickson) و «رابرت فالتزگراف» (Robert Pfaltzgraf) در مقام تحلیل سیاست امنیتی (که نسبت به اهداف امنیتی و استراتژی‌های امنیتی بسیار عملیاتی‌تر هستند)، تأکید می‌نمایند که هویت‌های مشترک در پروسه تصمیم‌گیری امنیتی بدون وجود چنین منافعی نمی‌توانند توفیق چشمگیری در صحنه عملیاتی داشته باشند. به‌عبارت دیگر، از منظر عمل امنیتی «منافع» هستند که بر «هویت‌ها» اولویت دارند. (۵۵)

۳ - تهدیدات ملی

امضای معاهده و ستفالیای و تکوین دولت - ملت‌ها (Nation-States) آغازگر دور جدیدی در مناسبات سیاسی امنیتی می‌باشد که تا به امروز توانسته است به حیات خود استمرار بخشد. بر این اساس، مفهوم «تهدیدات ملی» نیز

همانند بسیاری دیگر از واژگانی که با وصف ملی از آنها یاد می‌شود - مانند منفعت ملی، امنیت ملی، هویت ملی و ... - پدیدار می‌گردد. گفتمان «ملی» در دو سطح به مفهوم «تهدید ملی» عینیت می‌بخشد که عبارتند از:

سطح اول - تهدیدات ملی تکثرگرا

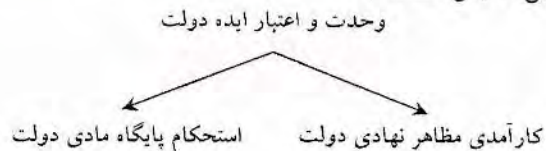
در این سطح عناصر «کشور - ملت» به مثابه مرجع امنیت شناسانده می‌شوند و در نتیجه شاهد تعریف مصداقی طیفی از تهدیدات می‌باشیم که هویت و یا ثبات عناصر «ملت - کشور» را هدف قرار داده‌اند. از این منظر تهدیدات ملی به تبع عناصر چهارگانه «کشور - ملت» به چهارگروه اصلی قابل تقسیم هستند: (۵۶)

- یک - تهدیدات مربوط به قلمرو و تمامیت ارضی. (جدایی طلبی یا تعرض به بخشی از سرزمین)؛
- دو - تهدیدات مربوط به حاکمیت ملی (تضعیف، زوال یا تجزیه حکومت)؛
- سه - تهدیدات مربوط به انسجام ملی (آسیب رساندن به فرهنگ، آداب و سنن، ایدئولوژی و ...)
- چهار - تهدیدات مربوط به شهروندان (تعرض به حقوق، افراد تحت تابعیت).

سطح دوم - تهدیدات ملی وحدت‌گرا

در پی نهادینه شدن نگرش ملی، رویکرد تازه‌ای در بحث از امنیت ملی پدیدار می‌شود که کلیه تهدیدات را از منظر «قدرت ملی» مورد توجه قرار می‌دهد. با این رویکرد، دولت به مثابه مرجع اصلی «امنیت ملی» موضوعیت یافته و سایر تهدیدات مذکور در ارتباط با آن فهم و درک می‌گردد. از این

رویکرد به مکتب «دولت محور» در مطالعات امنیتی نیز یاد می‌شود که به بهترین وجهی توسط «باری بوزان» در «مردم، دولت‌ها و هراس» معرفی شده است. بوزان بر این باور است که دولت در بطن ملاحظات امنیتی جای دارد، لذا شناخت تهدیدات با عنایت به وضعیت عناصر «دولت» قابل تصور است. الگوی پیشنهادی بوزان برای تحلیل دولت، مبتنی بر سه جزء «ایده دولت»، «مظاهر نهادینه دولت» و «پایگاه مادی دولت» است که به صورت ساده‌ای مانند نمودار زیر قابل نمایش است: (۵۷)



نمودار شماره ۲۰ - عناصر اصلی امنیت ملی با مرجعیت دولت

- به این ترتیب سه دسته اصلی تهدیدات عبارت خواهند بود از:
 - یک - تهدیداتی که پایگاه مادی دولت را هدف قرار می‌دهند، (تعرض به سرزمین، جمعیت و ...)
 - دو - تهدیداتی که مظاهر نهادی دولت را هدف قرار می‌دهند (تضعیف نهادهای هدایت‌گر توان ملی و صیانت‌کننده از پایگاه‌های مادی دولت)؛
 - سه - تهدیداتی که ایده دولت را هدف قرار می‌دهند. (تضعیف مشروعیت، بحران نفوذ و ...).

با عنایت به دو سطح بالا در تحلیل «تهدیدات ملی» مشخص می‌شود که پرسش اساسی در شناخت «تهدیدات ملی» و ارزیابی مصادیق آن در جهان خارج، به تعیین نوع مناسبات بین «ملت» و «دولت» در الگوی «ملت - دولت» بازمی‌گردد. برای این پرسش چهار الگوی عملی متصور است که هر یک رتبه‌بندی متفاوتی از تهدیدات ملی ارائه می‌نماید: (۵۸)

یک - اولویت ملت (Nation)

در این الگو روابط بین ملت و دولت به شکل وثیقی با مرجعیت ملت شکل می‌گیرد، به گونه‌ای که صیانت از موجودیت ملت، رسالت اولیه دولت به شمار می‌آید. در این الگو موضوع بحران مشروعیت اصلاً مطرح نیست و حمایت ملت از دولت در سطح بالایی جریان دارد. به همین دلیل است که در فهرست اولویت تهدیدات ملی، معمولاً موضوعات داخلی در قیاس با مسائل خارجی، در ذیل فهرست تهدیدات قرار می‌گیرد. (۵۹)

نکته در خور توجه آن‌که به دلیل ارتباط وثیق بین دولت و ملت، نوعی قدرت نرم (Soft Power) نیز تولید می‌شود که میزان تاثیر عوامل تهدیدزای خارجی را کاهش می‌دهد. جوزف نای (Joseph Nye) در مقام برآورد تهدیدات بر این عنصر تاکید بسیار دارد و معتقد است که اولویت ملت، می‌تواند در مدیریت تهدیدات ملی نقش برجسته‌ای را از طریق تولید این نوع از قدرت ایفا نماید. (۶۰)

دو - اولویت دولت (State)

در پاره‌ای از جوامع که جمعیت آنها عمدتاً از رهگذر مهاجرت‌ها گرد هم آمده‌اند، دولت به‌طور طبیعی در مقام ایجاد هویت مشترک و صیانت از آن نقش محوری پیدا می‌کند. در این الگوی سیاسی، دولت به مثابه کانون مولد عناصر فرهنگی و اجتماعی وحدت بخش چون فرهنگ، هنر، زبان، عرف، و ... مطرح است تا بتواند طی زمان هویت ملی مورد نظر را شکل بخشد. وضعیت کشورهایی چون آمریکا و استرالیا، با این الگو بیشتر قابل تغییر و درک هستند. در همین ارتباط می‌توان به عنوان الگو، کشورهای همچون انگلستان یا اسکاتلند نیز اشاره داشت که به دلیل وجود چند ملیت در آنها، عملاً دولت به مثابه عامل وحدت بخش ملیت‌های مختلف در قالب «دولت - ملت»

ایفای نقش می‌کند. نتیجه آن‌که در این الگو تهدیدات ملی با مرجعیت دولت قابل درک و بررسی می‌باشند.

سه - ملت - دولت نسبی (Part National State)

در این حالت یک ملت بین دو یا چند دولت تقسیم شده است. مانند کره، چین، یونان (به سال ۱۹۷۳) و ویتنام. همچنین اگر «ملت - دولت» شکل بگیرد، ولی اکثریت قابل توجهی از آن خارج از قلمرو دولت مزبور باشد (مانند آلمان طی دو دهه ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰)، باز هم الگوی دولت ملی نسبی پدیدار می‌شود. در این الگو اصل ایده «ملت - دولت» در معرض تهدید بوده و لذا به تعبیر بوزان می‌توان چنین اظهار داشت که آرزوی تقویت روحیه ملت - دولت واحد در الگوی «دولت ملی نسبی» به صورت بسیار قوی وجود دارد و همین ایده است که می‌تواند مسائل حاد امنیتی را برای کشور ایجاد نماید. برای مثال، می‌توان به ایجاد بحران مشروعیت اشاره داشت که از سوی دولت‌های ملی رقیب متوجه یکدیگر می‌شود (مانند حوادث جاری بین دو آلمان در دوران جنگ). خلاصه کلام آن‌که «ایده» دولت - ملت مرجع تهدیدات امنیت ملی در این الگو به شمار می‌آید.

چهار - الگوی دولت چند ملیتی (Multination - State)

اگر دو یا چند ملت تقریباً درون یک دولت واحد قرار گیرند، این الگو پدیدار می‌شود. این الگو به دو شکل اصلی تاکنون تجلی یافته که مصادیق تهدیدات امنیتی‌شان ضرورتاً یکسان نیست:

الف) دولت فدراتیو (Federative State)

در این شکل الگوی «ملت - دولت» حداقل از حیث نظری چندان معتبر

که حدفاصل سطوح ملی و بین‌المللی قرار می‌گیرند. این مجموعه‌ها بر مبنای وابستگی‌های امنیتی در واکنش به تهدیداتی مشترک پدیدار می‌شوند و لذا این «سرنوشت مشترک امنیتی» بنیاد آنها را شکل می‌دهد. به تعبیر بوزان:

«منطقه به معنای شبه سیستم مشخص و شهودی از روابط امنیتی

بین مجموعه‌ای از دولت‌هاست که از لحاظ جغرافیایی نزدیک به

یکدیگر باشند.» (۶۲)

این رویکرد که ریشه در تحولات دهه ۷۰ دارد و معمولاً با ملاحظات پررنگ جغرافیایی شناسایی شده و در حوزه‌های جغرافیای مختلف شاهد تلاش کشورها برای ایجاد مجموعه‌های امنیتی مشترکی هستیم که شاخص اصلی آنها «شناسایی تهدیدات مشترک» برای کشورهای مختلف است. این رویکرد در ابتدا توانست مورد توجه قرار گیرد، اما با نزدیک شدن به سال‌های پایانی قرن بیستم و همزمان با ظهور علایق مشترک فرامنطقه‌ای و ایجاد شبکه‌های پیچیده ارتباطاتی از ناحیه ملاحظات جغرافیای آن، به شدت نقد و تضعیف می‌شود تا آن‌جا که روایت‌هایی نوینی از منطقه‌گرایی ظهور می‌نمایند. (۶۳)

انتشار دیدگاه‌های افرادی چون هاس و برچر، بنیاد رویکردهای انتقادی در حوزه روابط بین‌الملل را شکل می‌دهد و متعاقباً به همت تحلیلگران مانند بوزان، ایوب، لیتل و وارینان همین رویکرد وارد مطالعات امنیتی شده و در نتیجه اصل ایده نقد عنصر «جغرافیا» در مقام شناخت «دولت»، «دشمن» و «رقیب» مورد پذیرش واقع می‌شود. بررسی مطالعات موردی‌ای که این نویسندگان منتشر ساخته‌اند، نشان می‌دهد که «تهدیدات مشترک» مدنظر در تشکیل «مجموعه‌های امنیتی» دیگر با عامل جغرافیا شناسایی و معرفی نمی‌شوند. به این صورت که منطقه‌گرایی با تهدیدات منطقه‌ای سستی ضرورتاً قابل توجیه و تعریف نیست.

نیست؛ لذا ملیت‌های مختلف می‌توانند هویت‌های خاص خود را حفظ کنند و این موضوع خود را در شکل حکومت نیز نشان می‌دهد. به این صورت که شاهد شکل‌گیری ساختاری هستیم که در آن هیچ یک از ملیت‌ها بر کل دولت نمی‌توانند مسلط بشوند. کشورهایی چون کانادا، یوگسلاوی (سابق) را می‌توان در این زمینه شاهد مثال آورد. نتیجه آن‌که مرجع تهدیدات ملی را نه «ملیت واحد» بلکه «ملیت‌های» مختلف شکل می‌دهد و همین امر از میزان تاثیرگذاری آن همانند الگوهای اول و دوم، می‌کاهد. در مقابل ایده‌هایی چون «منافع جمعی و کلی» اولویت می‌یابند.

ب) دولت امپریال

در این شکل یکی از ملیت‌های موجود می‌تواند تسلط خود را بر سایر ملل تا حدودی به اثبات رساند؛ مانند روس‌ها در نظام تزاری و یا شوروی سابق، پنجابی‌ها در پاکستان و یا تونسی‌ها در برون‌دی. در این شکل به‌طور مشخص منافع ملیت مسلط در قالب «منافع ملی» باز تعریف شده و لذا مرجع تهدیدات ملی قرار می‌گیرد.

خلاصه کلام آن‌که در ورای روایت‌های مختلف چنین به نظر می‌رسد که به تعبیر «آندره گوندر فرانک» (Ander Gunder Frank) تهدیدات ملی برای الگوی «ملت - کشور» به‌نوعی با ماهیت و شکل «دولت» ارتباط دارد. به این صورت که تاسیس، استقرار و صیانت از آن ملاک اصلی اطلاق وصف «ملی» در این تهدیدات به شمار می‌آید. (۶۱)

۴ - تهدیدات منطقه‌ای

منطقه در تلقی سنتی با تعریفی که بوزان از آن ارائه داده، دارای سابقه نسبتاً طولانی‌ای بوده و به‌صورت مختصری عبارتست از مجموعه‌های امنیتی‌ای

۵- تهدیدات بین‌المللی

ظهور مسائلی چند در دهه ۴۰ و ۵۰، بازیگران ملی را به آن‌جا رهنمون شد که تامین امنیت بازیگران در گرو تامین سطحی از امنیت برای تمامی بازیگران می‌باشد. این تصویر زمینه شکل‌گیری سازمان‌های بین‌المللی را فراهم ساخت که رسالت آنها مدیریت موضوعات به نفع جامعه بین‌المللی بود. با این تفسیر مشخص می‌شود که تهدیدات بین‌المللی به صورت مستقیم یا غیرمستقیم دغدغه عمده کشورها - و در یک نگاه خاص‌تر، حداقل دغدغه قدرت‌های برتر - را شکل می‌دهند. با این تفسیر - از منظر تحلیلگران کلاسیک - سطح بین‌المللی عالی‌ترین سطح پویش مسائل امنیتی می‌باشد که به درگیری بیشتر بازیگران در تهدیدات امنیتی منجر می‌شود.

با این تفسیر مشخص می‌شود که مهمترین ویژگی تهدیدات در سطح بین‌المللی، عبارتند از:

اول - تهدیدات موضوع این سطح با وصف بین‌المللی از آنها یاد می‌شود، اما مرجعیت «ملت - کشور» همچنان پذیرفته شده است. به این معنا که ملت - کشورها به مثابه عناصر اولیه نظام بین‌الملل شناسانده می‌شوند و تهدیدات با معیار منافع آنها سنجیده و مشخص می‌شود. به همین خاطر است که دولت در وسط و محور الگوی تحلیلی پیشنهادی ویور قرار دارد.

دوم - تهدیدات موضوع این سطح تحلیل، از دو طریق می‌توانند «بین‌المللی» شوند. طریق نخست که با ماهیت نظام بین‌الملل انطباق بیشتری دارد، از رهگذر پیدایش منافع امنیتی نسبتاً مشترک بوقوع می‌پیوندد. به این صورت که اکثریت بازیگران در عرصه سیاست بین‌الملل نسبت به نتایج ناشی از تکوین ظهور و یا رشد تهدید خاصی احساس ناامنی نموده، در نتیجه به منظور مدیریت آن با یکدیگر همراه می‌شوند. برای مثال، می‌توان به بحران‌های اقتصادی در اقتصاد بین‌الملل اشاره داشت که مجموع کشورهای فقیر و غنی را

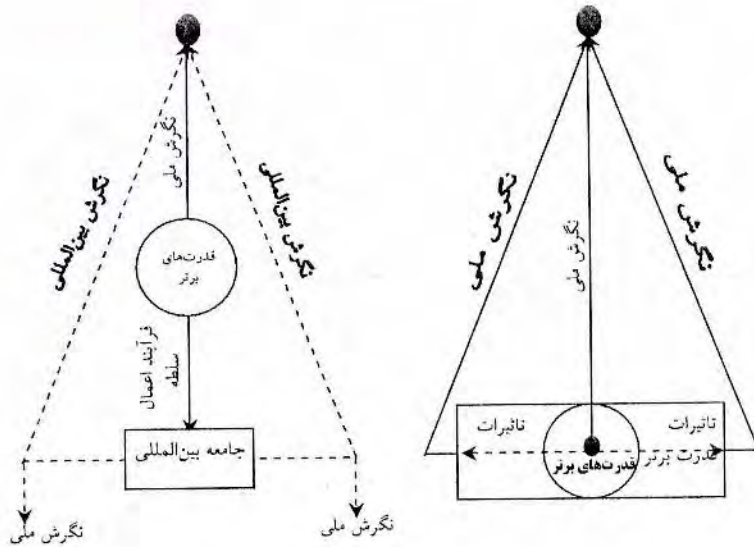
اگرچه نگرش سنتی در تهدید منطقه‌ای با همان روایت اولیه و کلی‌ای که در دوره پیش از ظهور اروپای بزرگ رواج داشت، همچنان همخوانی دارد، با این تفاوت که در آن زمان ملاحظات تمدنی - فرهنگی درون چارچوب جغرافیا معنا و مفهوم تهدیدات منطقه‌ای را در چهار حوزه اروپا، خاورمیانه، هند و چین مشخص می‌ساخت و سپس این ملاحظات ابعاد سیاسی، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و ... می‌یابند. اما این رویکرد در دهه هفتاد می‌تواند مبنای تشکیل مجموعه‌های امنیت منطقه‌ای قرار گیرد و برای خود متون و اعتبار لازم را کسب کند. با این حال تحولات ناشی از جهانی شدن نیز این حوزه مطالعاتی را بدون تاثیر نگذارد و لذا شاهد نقد این تلقی از تهدید منطقه‌ای که به شدت مرتبط با عنصر جغرافیا (در تعریف منطقه) است، می‌باشیم. (۶۴)

نتیجه جریان انتقادی فوق‌الذکر تکوین تلقی مدرنی است که توسط اندیشه‌گرانی مانند پاتریک مورگان و دیوید لیک عرضه گردیده است. در این نگرش جدید جایگاه و میزان نقش آفرینی عنصر «جغرافیا» تعدیل شده و تصویری نوین از منطقه و به تبع آن تهدید منطقه‌ای ارائه می‌گردد. از این منظر «منطقه امنیتی» عبارتست از (۶۵) دسته‌ای از کشورها که از حیث امنیتی وابستگی متقابل دارند یا تصور می‌نمایند که این گونه هستند. این کشورها مستمرا تحت تاثیر یک یا چند عامل خارجی امنیتی هستند.

در این تلقی عامل جغرافیا یک شرط ضروری و لازم همانند (تلقی سنتی)، نیست. دیگر آن‌که هر منطقه دربردارنده یک یا دو قدرت محوری و لوی خارج از حیطه جغرافیایی کشورهای عضو است که ایجاد انسجام و هدایت آن را عهده‌دار می‌باشد. نتیجه آن‌که تهدیدات منطقه‌ای، متناسب با علایق امنیتی و نه محدوده جغرافیایی فهم و درک می‌شوند.

به نوعی متأثر می‌سازد. اما تجربه نشان داده که پیوسته راه‌کار بالا در بین‌المللی شدن تهدیدات طی نمی‌شود، بلکه در پاره‌ای از موارد قدرت‌های برتر با استفاده از توان و نفوذ خود به ایجاد حساسیت نسبت به تهدیدی خاص اقدام نموده و از این طریق تهدیدات مورد نظر خود را - علی‌رغم عدم حساسیت آن برای بسیاری از کشورها، - «بین‌المللی» می‌کنند. در این مواقع با استفاده از توان بین‌المللی، به مدیریت سیاسی - ارتباطاتی مسائل خاص اهتمام می‌ورزند و تلاش می‌شود تا «حساسیت تولید شود». چنین به نظر می‌رسد که هر دو ابرقدرت در خلال جنگ سرد به کرات از این روش استفاده نمودند و توانستند در فضای ملتهب امنیتی این دوران به موفقیت تمام به توسعه دامنه امنیتی مسائل و بین‌المللی کردن آنها نایل آیند.

این دو سیاست در نمودار زیر به‌عنوان دو الگوی اصلی در تعریف تهدیدات بین‌المللی نشان داده شده است. چنان‌که ملاحظه می‌شود در یک الگو، تحلیل امنیتی مبتنی بر منافع ملی، اجماع بازیگران را به بین‌المللی دیدن یک تهدید رهنمون می‌شود؛ در حالی که در الگوی دوم اعمال نفوذ قدرت، بازیگران برتر چنین اجماعی را شکل می‌دهد. (نگاه کنید به نمودار شماره ۲۱)



نمودار شماره ۲۱ - دو الگو از تعریف تهدیدات بین‌المللی

۶- تهدیدات جهانی

در پی طرح مباحث جهانی شدن (Globalization) و توسعه آن به حوزه‌های مختلف اقتصادی، سیاسی و اجتماعی، شاهد توجه تحلیلی‌گرانی می‌باشیم که از جمله نتایج اولیه آن طراحی و ارائه مفهوم جدید «امنیت جهانی» (Global Security) است. البته با توجه به نوع رویکردی که پژوهشگران در بحث جهانی شدن اتخاذ کرده‌اند، شاهد ارائه دو تصویر متفاوت از جهانی شدن و موضوعات مرتبط به آن همانند امنیت و تهدید جهانی می‌باشیم. در حالی که یک دسته از نویسندگان جهانی شدن را رویکرد

چنانچه از تامل در مصادیق بالا برمی‌آید، منظور از تهدیدات جهانی در این سطح تهدیدات ناشی از «جهانی‌سازی» می‌باشد که ضرورتاً برای تمامی بازیگران در عرصه جهانی ممکن است موضوعیت هم نداشته باشد. اما به دلیل تعدد بازیگران که از این تهدیدات رنج می‌برند، معمولاً در متون مربوط به جهانی شدن از این موارد به تهدیدات جهانی تعبیر می‌شود.^(۷۲)

۲-۶- تهدیدات جهانی شدن

اگر روایت اندیشه‌گرانی چون «مانوئل کاستلز» مبنی بر «ظهور جوامع شبکه‌ای» (Network Society) را روایتی صحیح و معتبر ارزیابی نمایم، آنگاه با تصویر تازه‌ای از «تهدیدات جهانی» مواجه خواهیم بود.^(۷۳) با این تفسیر چنددسته از تهدیدات جهانی را می‌توان شناسایی کرد:

اولاً - تهدیداتی در عرصه جهانی وجود دارد که «حیات جمعی ایمن» کلیه بازیگران را تهدید می‌نماید؛ لذا از آن حیث که برای تمامی بازیگران می‌تواند «خطر ساز» باشند، «تهدید جهانی» به شمار می‌آیند. برای مثال، قاچاق، جرایم سازمان یافته، پول‌شویی و ... که هر یک به اشکال مختلف طیف زیادی از کشورها را - اعم از فقیر تا غنی - تهدید می‌کنند.

ثانیاً - تهدیداتی وجود دارند که اگرچه بالفعل برخی از کشورها را در مخاطره افکنده‌اند، اما از آن حیث که محصول اقدامات فراملی هستند و یا این که تبعات آن قابلیت توسعه و فراگیری دارند، تهدید جهانی به شمار می‌آیند. برای مثال، وضعیت لایه ازن و تهدیدات ناشی از آن نمونه‌ای از مصادیق تهدید جهانی به شمار می‌آیند.

ثالثاً - تهدیداتی وجود دارند که اگرچه محصول اقدام بازیگرانی خاص هستند و یا طیف خاصی را در معرض خطر قرار داده‌اند، اما به دلیل ارتباطات وثیق جهانی، توسعه فزاینده‌ای یافته و در قالب اشکال گوناگون در سایر

تاریخی‌ای ارزیابی می‌نمایند که در ناخود آگاه انسان از شروع تاریخ تحولات سیاسی وجود داشته است و لذا پدیده‌ای قدیمی و نه جدید می‌باشد. برخی دیگر آن را موضوعی کاملاً جدید و حداکثر متعلق به دهه ۱۹۶۰ می‌دانند که برای نخستین بار در فضای معادلات اقتصادی طرح و ارائه گردید.^(۶۶) مطابق رویکرد دوم در سال‌های پایانی دهه نود می‌باشد که اولین متون امنیتی در حوزه جهانی شدن به صورت مدرن و مشخص تولید شده و لذا متون تخصصی مرتبط با «تهدیدات جهانی» را باید به‌طور مشخص در نیمه دوم دهه نود جست‌وجو کرد.

گذشته از اختلاف نظرهای تبارشناختی مذکور اگر جهانی‌شدن را به مثابه پدیده‌ای بدانیم که در اثر آن قید و بندهای جغرافیایی که بر روابط بین بازیگران ملی مختلف حاکم است، کم رنگ شده و از بین می‌رود،^(۶۷) در آن صورت ارتباط آن با موضوع «تهدیدات» را می‌توان در دو سطح زیر سراغ گرفت:

۱-۶- تهدیدات جهانی‌سازی

جهانی شدن در این برداشت با ویژگی «تحمیلی بودن» ظهور می‌یابد. (جهانی‌سازی). در این معنا از جهانی شدن روند یکسویه جریان قدرت که خواهان یکسان‌سازی به نفع ارزش‌های هنجارهای خاصی است، نمود کامل دارد و لذا تحلیلگران چون «ورسلی» و یا «هلد» آن را یک تهدید جدی برای بسیاری از کشورها در عرصه جهانی ارزیابی می‌کنند.^(۶۸) از جمله مصادیق مهم این تهدیدات می‌توان به مواردی چون نقد حاکمیت ملی^(۶۹)، تضعیف جایگاه دولت‌ها در مدیریت‌های داخلی (و یا خارجی‌شان)^(۷۰)، پیدایش هویت‌های تازه که در عرصه معادلات داخلی و خارجی ایفای نقش می‌کنند،^(۷۱) و ... اشاره داشت که هر یک به تنهایی می‌توانند یک تهدید جدی از ناحیه جهانی شدن به حساب آیند.

بخش‌های شبکه ظهور می‌نمایند. در این معنا سلامت جزء جزء شبکه روابط جهانی باید مورد توجه قرار گیرد؛ چرا که آسیب دیدن شبکه صرفاً تبعات منفی برای بخشی از آن در پی نداشته و به دلیل رسانا بودن شبکه، به نقاط مختلف آن منتقل می‌شود. بسیاری از تهدیدات اقتصادی - تجاری که واکنش جامعه جهانی را در پی دارد، در این قالب می‌آیند.

نتیجه آن‌که «تهدیدات جهانی» برخلاف «تهدیدات ناشی از جهانی‌سازی» رویکردی جامع‌تر دارند و موضوعاتشان «جامعه جهانی» می‌باشد. البته این به آن معنا نیست که کلیه مصادیق مطرح در ذیل این بخش موضوع مورد علاقه تمام بازیگران هستند، اما در مقام تعریف معمولاً رعایت این وجه مورد تأکید همگان می‌باشد.

ج) شاخص سوم: جغرافیا

ملاحظات جغرافیایی به دلیل عینیت و تأثیرگذاری‌شان از دیرباز مدنظر استراتژیست‌ها در مقام تحلیل تهدیدات بوده‌اند. به همین دلیل است که حجم متون منتشر شده در این زمینه بسیار و تقسیمات تهدیدات از این منظر متنوع می‌باشد. البته طرح بحث «جهانی شدن» و بروز پدیده «تراکم مکانی» مانع از توسعه فزاینده ملاحظات جغرافیایی شده است، تا آن‌جا که اندیشه‌گرانی چون «کارل یاسپرس» (Karl Jaspers) از بی‌اثر شدن این شاخص در منظومه فکری انسان معاصر سخن رانده‌اند.^(۷۴) گذشته از میزان صحت و یا سقم این گونه از استدلال‌ها آنچه که در خور توجه می‌نماید آن است که به دلیل عدم حاکمیت و استقرار وضعیت «جهانی شده»، هنوز شاخص‌های جغرافیایی - تا حدودی - تأثیرگذار می‌باشند، لذا توجه به نقش آنها - نه صرفاً از حیث نظری بلکه به دلیل ملاحظات اجرایی - ضروری و مهم است. از این منظر می‌توان تقسیم‌بندی زیر را مورد توجه قرار داد:

- تهدیدات داخلی که در آنها کانون تولید کننده تهدید در داخل مرزهای ملی قرار دارد.

- تهدیدات خارجی که در آنها کانون تولید کننده تهدید در ورای مرزهای ملی قرار دارد.

«هرمان کان» (Herman Kahn) در سال ۱۹۶۰ گونه‌شناسی چهار

بخشی‌ای را ارائه داد که هر دو بخش آن معرف یک گونه داخلی و خارجی از تهدیدات به شمار می‌رفت. این چهارگونه عبارتند از:

یک - تهدیدات متوجه بقای بازیگر از درون؛

دو - تهدیدات متوجه منافع حیاتی بازیگر (با توجه به عملکرد خود

بازیگر)؛

سه - تهدیدات متوجه منافع مهم بازیگر از برون؛

چهار - تهدیدات متوجه منافع حاشیه‌ای بازیگر (با توجه به عملکرد

دیگر بازیگران).

در تقسیم‌بندی کلان سطوح یک و دو، معمولاً با تهدیدات خارجی و سطوح سه و چهار با تهدیدات داخلی تعریف می‌شوند. (۷۵) درک این معنا مبتنی بر پذیرش اصل تفکیک کامل بین دو حوزه امنیت داخلی و خارجی می‌باشد، حال آن‌که در سال‌های اخیر به دلیل کم‌رنگ شدن حدفاصل فضای داخلی با خارجی این تلقی مورد نقد واقع شده است. با این حال، در اثر حاضر به منظور تبیین نوع تهدیداتی که با شاخص جغرافیا قابل درک هستند، بالاچار معیار «مرز» را معتبر و مورد توجه قرار می‌دهیم.

«وجود رابطه‌ای مناسب میان همسایگان، در گرو وجود حصارهای

مناسب در میان آنان است.» (۷۶)

چنان‌که «رابرت فراست» (Robert Frost) اظهار داشته، مرزها با هدف ایجاد روابطی مناسب و مشخص بین بازیگران طراحی شده‌اند. به همین دلیل «مرز» برای کلیه بازیگران اهمیتی دوچندان می‌یابد، چرا که منطقه تلاقی دو یا چند حاکمیت ارزیابی می‌شود که از حیث امنیتی حساس‌ترین بخش یک واحد سیاسی به شمار می‌آید. حال اگر امنیت مرزی عبارت باشد از:

«صیانت از خطوط قراردادی وضع شده برای بخش پایانی پیرامون

محیط زیست یک واحد سیاسی، در مقابل تعرضات احتمالی‌ای که

از سوی دیگر بازیگران طراحی و به اجرا گذارده می‌شود.» (۷۷)

در آن صورت می‌توان چند دسته اصلی از تهدیدات مرزی را از یکدیگر

تمییز داد:

اول - اقدامات تهاجمی سایر بازیگران

هرگونه تعرضی که ارتباط حقوقی نقاط مرزی را با مرکز، مورد تعرض

قرار دهد، به مثابه یک تهدید مطرح می‌باشد. از این تهدیدات با عناوینی چون

تعرض، تجاوز و یا حمله یاد می‌شود که به دلیل تشکیل دادن بعد سخت‌افزاری

تهدیدات، معمولاً بدانها توجه زیادی می‌شود. (۷۸) موید این معنا وجود حجم

زیادی از مطالعات حقوقی در این زمینه است که از سوی مراجع ملی، منطقه‌ای

و به‌ویژه سازمان‌های بین‌المللی جهت تعریف و نوع مدیریت این نوع از

تهدیدات، تولید و به مثابه حقوق جنگ، حقوق بین‌المللی، و ... عرضه گشته‌اند.

دوم - اقدامات سازمانی سایر بازیگران

تهدیدات مرزی صرفاً از ناحیه اقدامات تهاجمی پدید نمی‌آیند، بلکه

افزون بر آن، طراحی و اجرای پاره‌ای از پروژه‌های ملی توسط همسایگان در

جوار مرزهای یک کشور می‌تواند، به دلیل آسیب رسانیدن به آرامش و اطمینان

خاطر ملی در کشور مقابل نوعی تهدید پدید آورد. از این منظر نوع آمایش‌های

سرزمینی، اصلاح ترکیب قومی - مذهبی و تاسیس آزمایشگاه‌های خطرناک و یا

پایگاه‌های نظامی و ... در مناطق مرزی، اجرای پروژه‌های عمرانی - تولیدی (مانند

سدها یا کارخانه‌ها که می‌تواند در ایجاد مشکل برای ساکنین مرزی و یا تولید

آلاینده‌های خطرناک و قابل تسری به سایر نقاط و ... موثر باشد) و مواردی از

این قبیل می‌تواند به‌عنوان مولد دسته‌ای گسترده از تهدیدات مرزی به شمار

آید. (۷۹)

سوم - اقدامات مشترک در مناطق متداخل مرزی

«تداخل» از جمله پدیده‌هایی است که به‌صورت حقوقی یا عرفی در نقاط مرزی پدیدار می‌شود و در تولید تهدیدات برای بازیگران درگیر، تداخل نقش موثری دارد. از حیث حقوقی، اختلاف نظر در خصوص یک نقطه مرزی همانند توافق‌های به عمل آمده برای نظارت و یا استفاده مشترک و ... می‌تواند به ایجاد تداخل منجر شود و در نتیجه آن اقدامات متعارض یا مخالف بازیگرانی که خود را ذی‌حق می‌دانند، می‌تواند به ظهور تهدیدات سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و حتی نظامی منجر شود.^(۸۰) در حالت دیگر به دلیل افزایش سطح فناوری، معمولاً نقاط مرزی با حوزه‌های حاکمیتی مختلفی مرتبط هستند و همین امر آنها را از سیاست‌های حاکمیت‌های مختلف متأثر می‌سازد. برای مثال، برنامه‌های فرهنگی دولت‌های مختلف در ایجاد تغییر و تحول فرهنگی در نقاط مرزی به دلیل دسترسی وسیع‌تر و ساده‌تر به رسانه‌ها و محصولات آنها، می‌تواند برای دیگر بازیگران تهدیدساز تلقی شود - بسیار شدیدتر عمل می‌نماید. همچنین می‌توان به سطح فزاینده تبادلات و اختلاط شهروندان اشاره داشت که به‌طور طبیعی امنیت فردی، اجتماعی را در این نقاط متحول و دستخوش تغییر می‌سازد.^(۸۱)

ملاحظات از این قبیل حکایت از آن دارند که مرزها حوزه‌های متداخلی ارزیابی می‌شوند که امنیت‌سازی در آنها به مراتب دشوار است.

چهارم - تغییرات طبیعی

تحولات اختلاف‌زای مرزی صرفاً از ناحیه اقدامات سه‌گانه بالا حاصل نمی‌آید و می‌توان به سهم قابل توجه طبیعت نیز اشاره داشت. تحولاتی که در شاخص‌های طبیعی رخ می‌دهد، می‌تواند - برای مثال - موجد اختلاف باشد که از این موارد در زیر تهدیدات مرزی موارد بسیار متعددی را می‌توان سراغ

گرفت. خشک شدن رودخانه‌ای یا پایین آمدن سطح آب دریاچه‌ای یا ایجاد گسل‌هایی در اراضی مرزی، و ... همه از جمله مصادیقی هستند که می‌توانند در امنیت مرزی ایجاد اختلال نمایند.^(۸۲)

نتیجه آن‌که «امنیت مرزی» از دیرباز در کانون ملاحظات امنیتی بازیگران سیاسی بوده است. البته با توجه به نوع نگاهی که بازیگران به «مرز» داشته‌اند، شان و جایگاه تهدیدات نیز متغیر بوده است. از این حیث می‌توان دو نگاه اصلی را از یکدیگر تفکیک نمود:

نگاه برون‌نگر

این نگرش چنان‌که «کریستف» (Kristof) به درستی اظهار داشته، با مفهوم کهن «سرحد» (Frontier) شناخته می‌شود که در آن بازیگر حدود قلمرو خود را در جایی قرار می‌دهد که «قدرتش» اجازه پیشروی به او را می‌دهد.^(۸۳) به عبارت دیگر، اصل بر تعرض به دیگر بازیگران و توسعه ارضی متناسب با توان بازیگر است. به همین دلیل می‌باشد که «سرحد» بر اصالت «تولید تهدید» تأکید دارد و «قلمرو» از این ناحیه توسعه یافته، یا محدود می‌شود.

نگاه درون‌نگر

این نگرش محصول حاکمیت مکتب ناسیونالیسم به شمار می‌آید که با واژه Boundery که انطباق بیشتری با مرز متعارف دارد، همراه است. در این رویکرد، نگاه قدرت به درون برمی‌گردد و از «دفع تهدید» به مثابه یک استراتژی ملی سخن می‌گوید. چهار دسته از تهدیدات گفته شده در صفحات قبل با این رویکرد تحلیل، قابل توجیه و درک است.^(۸۴)

د) شاخص چهارم: تعادل

موضوع «توازن» را می‌توان مشکل هنجاری تهدید ارزیابی نمود. به این صورت که توجیه هر تهدیدی در سطح افکار عمومی (چه داخلی و چه خارجی) نیازمند ارائه مستندات از ضرورت تولید آن تهدید، با عنایت به توانمندی‌های بازیگر تهدید شده است. البته با نگاه به سیر تحول الگوهای مدیریت منازعات در جوامع بشری این نکته قابل استنتاج است که این مساله پیوسته وجود نداشته و بیشتر زاییده دوران حیات ملی و جوامع معاصر است. از این منظر می‌توان دوره‌های اصلی در مدیریت منازعات را این گونه تقسیم‌بندی نمود: (۸۵)

دوره اول - منازعات داروییستی

چنان که داروین در عرصه طبیعت قائل به بقای اصلح از طریق مواجهه بازیگران با یکدیگر و در نتیجه از بین رفتن ضعفا و بقای اقویاست، در حوزه امنیتی نیز این نگرش از سوی پاره‌ای از بنیانگذاران مکتب «سیاست قدرت»، طرح و ارائه شده که نتیجه آن پذیرش این اصل می‌باشد که امنیت در پرتو بسط سلطه و از بین بردن سایر قدرت‌ها تا تبدیل شدن به قدرتی بزرگ که مصون از تعرض دیگران باشد، تحصیل می‌شود. در این رویکرد برخورد قدرت‌های برتر با قدرت‌های ضعیف به دلیل ضرورت ناشی از فطرت و

طبیعت حیات جمعی، ضرورت یافته و اصولاً مورد سوال واقع نمی‌شود. لذا کلیه بازیگران - اعم از تهدیدگر و یا تهدید شونده - این منطق را موجه دانسته و همگی به نوعی آن را دنیال می‌نمایند که در نتیجه شاهد شکل‌گیری قدرت‌های بزرگ (امپراتوری‌ها) می‌باشیم.

دوره دوم - منازعات ملی

شروع دوره زوال امپراتوری‌ها در پی توسعه ایدئولوژی بدیل ناسیونالیسم منجر شد تا اصولی مانند ارزشمندی یکسان حاکمیت ملی، اصل عدم مداخله در امور داخلی و ... مطرح و اولویت یابند که در نتیجه آن امنیت ملی به ارزشی اولیه و یکسان برای کلیه بازیگران تبدیل می‌شود. در این زمان است که منطق منازعه به سوی نظام‌مند شدن سیر می‌نماید. به عبارت دیگر، استمرار منطق «سیاست قدرت» و بروز رخداد‌های بزرگی چون جنگ جهانی اول و دوم، انسان معاصر را به آن‌جا رهنمون می‌شود تا مدیریت اختلافات و منازعات را مورد توجه قرار دهد. در نتیجه این ضرورت تازه است که مقطع جدیدی در حیات انسان آغاز می‌شود که نمود بارز آن در دسته‌بندی قدرت‌ها و مواجهه بازیگران با رقبای (تقریباً) هم‌تراز خودشان در نظام بین‌الملل می‌باشد.

بر این اساس مشخص می‌شود که دوره ملی - که تا پایان جنگ سرد ادامه دارد - خود دارای دو مقطع می‌باشد که مقطع نخست آن از انعقاد قرارداد وستفالی تا دوره جنگ‌های جهانی و مقطع دوم آن تا پایان جنگ سرد استمرار دارد. نتیجه مهم مقطع دوم در واقع رتبه‌بندی قدرت‌ها و پذیرش عرف سطح تولید تهدیدات است. به این صورت که ابرقدرت‌ها در مقابل یکدیگر، قدرت‌های بزرگ در مقابل یکدیگر و در سطح سوم قدرت‌های ضعیف‌تر قرار داشتند که با یکدیگر هم‌اوردی می‌کردند. حتی در مواردی که این سطوح هم‌اوردی به هم می‌خورد، مشاهده می‌شود که با حمایت‌های قدرت‌های

سطوح دیگر از قدرت ضعیف‌تر تحت عنوان «ضرورت تقویت قدرت‌ها زیر چتر حمایت قدرت برتر»، این نقیصه تدارک می‌شود. در واقع در این دوره است که مساله هنجاری تعریف تهدیدات مطرح شده و دو الگوی متفاوت از تهدیدات در عمل مطرح می‌شود: تهدیدات متعادل که در آن شاهد تعریف تهدید در سطح دو قدرت مشابه و یا در وضعیتی مشابه هستیم.

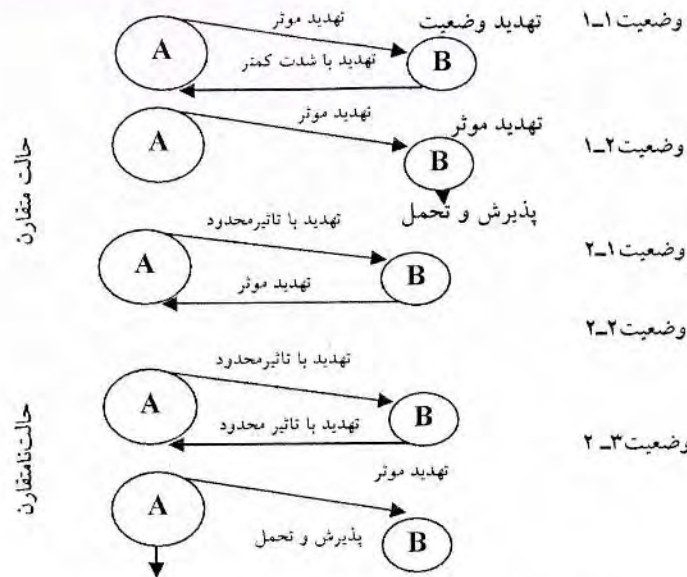
تهدیدات نامتعادل که در آن شاهد تعریف تهدید از سوی قدرتی‌های متعلق به سطوح مختلف (مثلاً ابرقدرت بر ضد قدرت‌های ضعیف‌تر) می‌باشیم. چنان که مشخص است موضوع در تعادل نه نوع جریان تهدید، بلکه نسبت تولید تهدید است. به این معنا که تهدید از سوی قدرت بزرگ‌تر بر ضد قدرت ضعیف‌تر جریان دارد، ولی نسبت قدرت‌ها با یکدیگر رعایت نشده و با تغییر سطح (کلاس) قدرت‌ها، شاهد تولید تهدیداتی هستیم که به تقابل دو قدرت از دو سطح متفاوت منجر می‌شود. (نگاه کنید به نمودار شماره ۲۲)

ه) شاخص پنجم: تقارن

در نگاه سلیبی به امنیت که مبتنی بر «نبود تهدید» می‌باشد، «تهدید» معمولاً با دو رویکرد متفاوت معنا می‌شود که عبارتند از: «رویکرد سنتی» که در آن «تهدید در قالب ملاحظات نظامی» فهم و تعریف می‌شود، و «رویکرد فراستنی» که در آن «تهدید به صورت چندبعدی» (مشمول بر ابعاد نظامی، اقتصادی، فرهنگی، و...) شناسانده می‌شود. علی‌رغم تفاوت دیدگاه‌های موجود در تعریف و تحلیل تهدید، کلیه رویکردها در یک نکته اتفاق نظر دارند و آن اینکه تهدید اصولاً محصول اقدامات قدرت برتر بر ضد قدرت ضعیف‌تر می‌باشد. از رهگذر تحلیل این تلقی می‌توان به معیاری مهم در شناخت تهدیدات پی برد که از آن می‌توان به «جریان تهدید» تعبیر نمود. آنچه که زمینه مناسب برای طرح «تهدیدات نامتقارن» را فراهم آورده است، در واقع همین معیار می‌باشد که عصر حاضر را به دوره‌ای متفاوت در قیاس با جنگ‌های سنتی و متعارف بدل ساخته است. بر این اساس می‌توان دو دسته اصلی برای تهدیدات قائل شد: «تهدیدات متقارن» و «تهدیدات نامتقارن».

۱- تهدید متقارن

«آیا تعریف تهدید به صورت موثر در موضوعی واحد، از ناحیه هر دو بازیگر بر ضد دیگری، امکان عملی دارد؟»



نمودار شماره ۲۲ - وضعیت‌های پنج‌گانه اعمال تهدید

۲- تهدید نامتقارن

به این ترتیب نوع تازه‌ای از تهدیدات مطرح می‌شوند که با عنوان «تهدید نامتقارن» (Asymmetric threat) شناسانده می‌شوند. اگرچه در خصوص سابقه وجودی این دسته از تهدیدات اجماع واحدی وجود ندارد و برخی از نویسندگان تهدیدات نامتقارن را امری تاریخی که قابل جست‌وجو در پیشینه حیات جمعی انسان‌هاست، تلقی می‌نمایند، اما هستند نویسندگانی که قائل به بداعت این گونه از تهدیدات و طرح آنها در دهه پایانی قرن بیستم می‌باشند.

از حیث تاریخی نخستین بار این مفهوم در سال ۱۹۹۷ و طی متن تحلیلی منتشر شده از سوی دانشگاه پدافند ملی آمریکا در خصوص برآورد استراتژیک سالیانه آمریکا، مورد توجه قرار گرفت و فصلی با عنوان «تهدیدات نامتقارن» در برآورد ارائه شده، گنجانیده شد. در همین زمان و با انتشار متن

نوع پاسخ ارائه شده به این سوال در واقع معرف تقارن یا عدم تقارن می‌باشد. حالات متصور در این ارتباط در جدول زیر آورده شده است.

جدول شماره ۴ - امکان‌سنجی تعریف تهدیدات عملی

وضعیت ۱: بازیگر قوی بر ضد بازیگر ضعیف‌تر اقدام به تعریف تهدید می‌کند. در حالی که بازیگر ضعیف:

۱-۱ - توان تعریف تهدید مشابه را ولی با تاثیر کم‌تر دارد.

۱-۲ - اصولاً توان تعریف تهدیدی مشابه را ندارد.

وضعیت ۲: بازیگر ضعیف‌تر بر ضد بازیگر قوی‌تر اقدام به تعریف تهدید می‌کند. در حالی که بازیگر قوی‌تر:

۲-۱ - توان تعریف تهدید مشابه را به صورت موثرتر دارد.

۲-۲ - توان تعریف تهدید مشابه را با تاثیر کمتر دارد.

۲-۳ - اصولاً توان تعریف تهدیدی مشابه را ندارد.

با تامل در گزینه‌های پنج‌گانه مشخص می‌شود که از حیث جریان تهدید چهار حالت با تجارب جنگ‌های سنتی و جدید و یا نظریه‌های موجود در این زمینه، همخوانی دارد و تفسیر آنها میسر است. (از ۱-۱ تا ۲-۲) فقط یک حالت است که از حیث منطق نظامی‌گری درک و تفسیر آن دشوار می‌نماید (یعنی ۲-۳).

با عنایت به نمودار شماره ۲۲ مشخص می‌شود که وضعیت ۲-۳ به دلیل عدم انطباق با اصل توانمندی و توان تهدیدگری مبتنی بر نوعی عدم تقارن است. به این صورت که افزایش قدرت، رابطه مستقیمی با توان تهدیدگری ندارد و نتیجه‌ای معکوس دارد.

استراتژی ملی آمریکا در حوزه نظامی و استراتژی امنیت ملی آمریکا، مجدداً این اصطلاح همراه با اصطلاح «جنگ نامتقارن» (Asymmetric War) به کار می‌رود و به‌عنوان اصطلاحی نو و متمایز از تجربه‌های پیشین معرفی می‌گردد.^(۸۶) گذشته از استدلال‌هایی که قائلین به دو دیدگاه مزبور ارائه داده‌اند، می‌توان چنین ادعا کرد که تهدیدات نامتقارن دلالت بر آن دسته از تهدیداتی دارند که بازیگران ضعیف‌تر از حیث برآورد استراتژیک قادر به تولید آنها بر ضد بازیگران قوی‌تر از حیث برآورد استراتژیک می‌باشند، درحالی‌که بازیگر قوی‌تر بنا به دلایل متعدد از تولید آنها بر ضد بازیگر ضعیف‌تر عاجز است. این تلقی عمومی ما را به آن‌جا رهنمون می‌شود که تهدیدات نامتقارن را پدیده‌ای متفاوت از تجارب پیشین در تاریخ منازعات بازیگران سیاسی ارزیابی نماییم.^۱ با این تعریف می‌توان مهمترین ویژگی‌های این تهدیدات را اینگونه معرفی کرد:

یک - توانمندی قدرت‌های ضعیف

در حالی که مطابق تحلیل‌های کلاسیک و متعارف از منازعه، تهدید زاییده اقدامات قدرت با برآورد استراتژیک بالاتر نسبت به قدرت با برآورد استراتژیک کمتر می‌باشد، به گونه‌ای که «توسیدید» (Thukydides) از «ناتوانی»

۱ - با مطالعه استدلال‌های ارائه شده از سوی نویسندگانی که قائل به قدمت تاریخی جنگ‌های نامتقارن هستند، مشخص می‌شود که برداشت این نویسندگان از تهدیدات نامتقارن مطابق با موضوع مدنظر پیروان این نظریه نیست و لذا در نهایت برای تهدیدات نامتقارن ویژگی‌هایی برشمرده‌اند که قابل ردگیری در تاریخ جنگ هستند. برای مثال، تعریف تهدید نامتقارن با اصل غافلگیری، منجر شده تا آن را با حملات یا اقدامات غیرمترقبه سنتی و یا متعارف یکسان تلقی کرده، هر دوی آنها را از جنس «نامتقارن» ارزیابی نمایند. یا اینکه عدم تقارن را با «فریبکاری» فهم نموده‌اند که شباهت بین تهدیدات نامتقارن با حمله‌های جنگی را افزایش می‌دهد. تحلیل ارائه شده در این نوشتار در واقع چنین تلقی‌ای از عدم تقارن را مدنظر ندارد و با عنایت به شاخص‌های ارائه شده، مشخص می‌گردد که «تهدیدات نامتقارن» دسته‌ای متمایز و خاص از تهدیدات را شامل می‌شود که در فضای نوین معنا و مفهوم یافته، قابل انطباق با تجارب پیشین نیستند.^(۸۹)

به مثابه شاخصی برای تکوین و ظهور جنگ‌ها سخن گفته است.^(۸۷) اما در وضعیت نوین این جریان دستخوش تحول شده است. زمانی «هانا آرنست» (Hannah Arendt) این وضعیت احتمالی را پیش‌بینی نموده و گفته بود:

«در آینده رابطه بین قدرت‌های کوچک و بزرگ نیز وارونه می‌شوند. بزودی ممکن است میزان خشونت‌ها که یک کشور می‌تواند اعمال کند، دیگر نشانه قابل اعتماد نیرومندی آن یا ضمانتی مطمئن در برابر خطر نابودی به وسیله قدرتی به مراتب کوچکتر نباشد.»^(۸۸)

چنین به نظر می‌رسد که «تهدیدات نامتقارن» محصول تحقق چنین وضعیتی باشند. به این معنا که این تهدیدات از ناحیه قدرت‌های توسعه نیافته بر ضد قدرت‌های توسعه یافته نیز قابل تعریف است، حال آن‌که خلاف آن به دشواری تصویر می‌شود. برای مثال، «اسکلتون» به موارد متعددی چون نفوذ در شبکه‌های حمل و نقل هوایی، تصفیه و توزیع آب شرب از طریق شبکه‌های رایانه‌ای، کنترل رفت و آمد شهری از طریق سیستم‌ها و ... اشاره دارد که در تمامی این حالات نفوذ به درون شبکه و ایجاد اختلال در فرامین کنترلی می‌تواند به بروز تهدیدات جدی برای بازیگر رقیب منجر شود، حال آن‌که عامل به‌طور طبیعی از اجرای چنین تهدیداتی برضد خودش ایمن و مصون است.^(۹۰) به عبارت دیگر، فلسفه و خاستگاه وجود تهدیدات در وضعیت نامتقارن نسبت به خاستگاه تهدیدات در جنگ‌های (نسبتاً) متقارن متفاوت بوده و از کانون «قدرت برتر» به «قدرت ضعیف‌تر» منتقل می‌شود.^(۹۱)

دو - غافلگیری راهبردی

عنصر غافلگیری از جمله ارکان مدیریت جنگ‌های موفق از دیرباز به شمار می‌آید که تقریباً کلیه نظریه‌پردازان جنگ بر آن تاکید داشته‌اند،^(۹۲) اما این نکته را نباید از نظر دور داشت که کاربرد اصل غافلگیری در چارچوب

ضوابط و قواعد خاص معنا و مفهوم یافته که از آن به قواعد عرفی جنگ در هر دوره زمانی یا اصول منازعه در دوره حیات «ملت - کشورها» یاد می‌شود. از این حیث تهدیدات نامتقارن از تهدیدات پیشین قابل تفکیک هستند، چرا که «غیرمترقبه بودن» این تهدیدات در خروج از «قواعد» و «اصول» معتبر برای منازعات در هر دوره است. به این معنا که «چارچوب‌های مبنا» نقض شده و تهدیدگر با استفاده از فضای خارج از چارچوب‌های مبنا به تولید «تهدید» می‌پردازد. برای مثال، می‌توان به عدم توجه به اصل مهم تمییز حقوقی نظامی از غیرنظامی و تعریف تهدید به گونه‌ای که اصولاً «غیرنظامیان» را هدف قرار داده و از این طریق بازیگر رقیب را دچار بحران سازد، اشاره داشت.

بر این اساس ادعای تحلیلگرانی چون «بروس بنت» را باید از این منظر مورد توجه قرار داد، آن‌جا که در مقام تعریف جنگ‌های نامتقارن بر روی این ویژگی از تهدیدات نامتقارن تأکید ورزیده و می‌گوید:

«تهدید» [آن دسته از آسیب‌پذیری‌هایی است که هدف حمله، از آنها آگاه نیست یا تهدیدهایی که از آمادگی محدود هدف، علیه آن تهدیدها سوّد می‌برد. این نوع تهدیدها معمولاً بر مفاهیمی از عملیات متکی هستند که متفاوت از برداشت‌های هدف از این مفهوم یا متفاوت از تاریخچه مفهوم عملیات، هستند. (۹۳)

به این ترتیب، نوعی «غافلگیری راهبردی» (Strategic Surprising) در اینجا موضوعیت می‌یابد که مشابه آن را در غافلگیری‌های مشابه در دوران جنگ‌های متعارف کمتر می‌توان سراغ گرفت. (۹۴)

سه - چندبعدی بودن

تهدیدات نامتقارن از حیث شکل، چارچوب واحد و معینی ندارند و می‌توان چنین ادعا نمود که طیف متنوعی از اشکال را شامل می‌شوند که با

عناوینی چون تهدیدات شبکه‌ای، تهدیدات ناشی از کاربرد فناوری‌های نوین در عرصه نظامی و ... را شامل می‌شود. به عبارت دیگر، تهدیدات نامتقارن با اتکا به فناوری‌های سنتی و یا مدرن می‌توانند باشند و از این حیث برای آنها قید و بندی نمی‌توان معلوم کرد. چنان‌که «ویلیام هارت‌من» (William Hartman) بیان داشته از جمله مهمترین اشکال تهدیدات نامتقارنی که تاکنون شناسایی شده می‌توان به اقدامات تروریستی‌ای اشاره داشت که به دلیل پیچیدگی و گسترده‌گی و توجه مستقیم به حوزه غیرنظامی با اشکال پیشین آن قابل قیاس نیست. همچنین کاربرد سلاح‌های هسته‌ای که با هدف از بین بردن مراکز پشتیبان و یا حساس در مدیریت کلان کشور تعریف و طراحی می‌شوند، یا تهدیدات ناشی از کاربرد سلاح‌های میکروبی و شیمیایی که به صورت غیرمنصفانه‌ای بر ضد توده‌های بی‌دفاع مردم با هدف ایجاد رعب و وحشت و مختل نمودن زندگی عادی به منظور تحت فشار قرار دادن نظام سیاسی صورت می‌گیرند، و بالاخره اقدامات اطلاعاتی‌ای که نفوذ به شبکه‌های ارتباطاتی و برهم زدن آنها را در پی دارد که به‌طور طبیعی با آسیب دیدن تعداد زیادی از مردم همراه است. (۹۵) آنچه در این تهدیدات قابل توجه می‌نماید، پیوستگی زیاد ابعاد تهدید با یکدیگر است که طی یک تهدید نامتقارن به یکباره وجوه متعددی از حیات ایمن جامعه هدف، تحت تأثیر قرار گرفته و در حوزه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی، ارتباطاتی و ... مشکلات فزاینده و دامنه‌داری تولید می‌شود که مدیریت آن برای دولتمردان بسیار دشوار است.

چهار - توسعه حوزه اهداف

تهدیدات نامتقارن در مقام تعریف عملیاتی نسبت به حدود مشخص شده برای تهدیدات متقارن، بسیار وسیع‌تر بوده، لذا مشاهده می‌شود که اهداف تهدیدات نامتقارن سیال و متحول هستند و با هیچ خط قرمزی قابل تحدید

نیستند. برای مثال، تفکیک بجای مانده از رهگذر جنگ‌های نظام‌مند ملی مپنی بر ضرورت تمییز نظامیان از غیرنظامیان در حوزه نامتقارن بی‌معنا شده و مشاهده می‌شود که افراد غیرنظامی به اهداف اصلی تهدیدات نامتقارن تبدیل می‌شوند. حتی ایراد ضربه به غیرنظامیان در صورتی که بتواند تولید فشار منفی به حوزه مدیریت ملی نماید، ضرورت و اولویت نیز می‌یابد. (۹۶)

پنج - واژگون کردن توانمندی‌ها

تهدیدات نامتقارن در اثر واژگون کردن امتیازات و برتری‌های بازیگر به ضدخودش تبدیل می‌شوند.

«کریستوفر بلامی» (Christophar Bellmy) با تحلیل رخداد ۱۱ سپتامبر و نوع عملیات القاعده، به آن‌جا می‌رسد که اعضای القاعده با رسیدن به درک صحیحی از شبکه پیچیده امنیتی در آمریکا توانستند، امکان‌های مختلف نفوذ به درون این شبکه را شناسایی و در نتیجه در بخش‌هایی از آن نفوذ نمایند. به دلیل همبستگی شبکه و اعتمادی که به آن می‌رفت، این نفوذ در یک بخش جزئی و آسیب‌پذیر توانست در گوشه‌ای از شبکه امنیتی تولید آسیب نماید و سپس آن را به سایر نقاط شبکه تسری دهد. به این ترتیب، کل سیستم نظارتی نیز دچار اختلال شد. به عبارت دیگر، بزرگی شبکه امنیتی این امکان را فراهم ساخت تا آسیب بزرگی هم تولید شود. لذا اگر شبکه و دستگاه امنیتی کوچکتر و منسجم‌تر می‌بود، به‌طور طبیعی امکان تعریف چنین تهدیدی نیز وجود نداشت. (۹۷) خلاصه کلام آن‌که تهدید نامتقارن از تبدیل قابلیت‌ها و امکانات به آسیب‌پذیری متولد می‌شوند.

«برگرداندن امتیازات و برتری‌های دشمن بر ضد خودش - همان کاری که القاعده با درخششی برجسته انجام داد - نمونه بارزی از [تهدید] نامتقارن است.» (۹۸)

(و) شاخص ششم: پیچیدگی

این شاخص علی‌رغم اهمیت و تاثیرگذاری کاربردی‌ای که دارد، در حوزه متون پژوهشی کمتر مورد توجه قرار گرفته است. لذا جهت درک معنا و مقام آن لازم می‌آید تا نخست مفهوم محوری «منطق» (Logic) را در حوزه مطالعات امنیتی مورد توجه قرار گیرد. اگر منطق^۱ قانون انجام یک کار به صورت صحیح آن باشد، (۹۹) در آن صورت تهدیدات نیز همانند سایر پدیده‌های متحول دیگر، تابع ضابطه و قاعده‌ای خواهند بود که به «منطق تهدید» از آن تعبیر می‌شود. برای مثال، یک «تهدید اقتصادی» در چارچوب قواعد خاص تکوین، ظهور و زوال می‌یابد که تعریف، نظریه و مدیریت آن تهدید را می‌توان با استفاده از آن بدست آورد. (۱۰۰) بر این اساس، تهدیدات از حیث منطق عملی‌شان به دو دسته اصلی قابل تقسیم هستند:

۱- تهدیدات بسیط

از مجموع تحلیل‌های ارائه‌شده در خصوص مسائل امنیتی چنین استنتاج می‌شود که پدیده‌های امنیتی در مقام فهم و مدیریت، تابع منطق‌های زیر هستند: (۱۰۱)

- یک - منطق زور (Force Logic)
- دو - منطق اقناع (Convincing Logic)
- سه - منطق جماعت (Community Logic)

۱ - در تعریف منطق آمده است: آلة قانونية تعصم مراعاتها الذهن عن الخطاء فی الفكر.

در حالی که منطبق نخست توجه به ابعاد سخت‌افزاری تهدیدات دارد و افزایش قدرت بازیگر رقیب را تهدیدی برضد منافع خود می‌بیند که از طریق اتخاذ راه‌کارهای افزایش قدرت قابل مدیریت می‌باشد، منطبق اقتناع متوجه ابعاد نرم‌افزاری بوده و «کاهش رضایت‌مندی» را کانون مولد کلیه تهدیدات - چه ذهنی و چه عملیاتی - می‌داند. به همین خاطر است که تاکید بر ابعاد استدلالی و توسعه حوزه گفتمانی را به شدت مورد توجه دارد. در سومین منطبق «منافع مشترک» محور اصلی بحث را شکل می‌دهد. به این معنا که نوع و گستره منافع بازیگران است که می‌تواند هویت و الگوی مدیریت تهدیدات را شکل دهد. در این قالب هرچه تعلقات بیشتر و وثیق‌تر گردد، تهدیدات کم‌رنگ‌تر در نتیجه مدیریت آنها سهل‌تر می‌گردد. بر این اساس مشخص می‌گردد که منطبق‌های متفاوتی برای شناخت و مدیریت تهدیدات وجود دارد که مکاتب مختلف بر بنیاد آنها شکل یافته‌اند.

حال با این توضیح می‌توان چنین اظهار داشت که برخی از تهدیدات وجود دارد که اصولاً بر مبنای منطبق واحدی تکوین و ظهور یافته‌اند، لذا می‌توان آنها را «تک منطقی» (Monologic) لقب داد. برای مثال، ظهور یک شورش محلی در واکنش به بدی شرایط اقتصادی را می‌توان با منطبق عمومی «هزینه - درآمد» فهم و تحلیل نمود. پدیده‌هایی از این قبیل که به دلیل وضوح کانون‌ها و علل‌شان قابل قرار دادن درون قواعد مشخص و واحدی هستند، تهدیدات بسیط (Simple Threat) نام می‌گیرند.

۲- تهدیدات مرکب

اما اگر درک تهدید منوط بر آشنایی با منطبق‌های مختلف باشد - که به صورت همزمان یا در طول یکدیگر عمل می‌کنند تا در نهایت تاثیرگذار باشند - در این صورت تهدید پیچیده (Complex Threat) خواهد بود. در این

گونه موارد پدیده تهدیدآمیز، هویتی مرکب می‌یابد و می‌طلبد تا مجموعه‌ای از تخصص‌ها با استفاده از ابزارها و قواعد تحلیلی متفاوت برای شناخت تهدید به کار گرفته شوند. برای مثال، افت مشارکت عمومی در مدیریت کلان جامعه، کاهش میزان مشروعیت نظام سیاسی و یا رشد رادیکالیسم در منطقه‌ای خاص و ... از جمله تهدیداتی می‌باشند که با مجموعه‌ای از قواعد قابل درک جامع هستند. بر این مبنای می‌توان تهدیدات را از حیث «منطق» حاکم بر آنها به دو گونه اصلی تقسیم نمود که در بحث از مدیریت تهدیدات حائز اهمیت بسیار است. نکته شایان ذکر آن‌که تعدد ابعاد یک تهدید ضرورتاً آن را تبدیل به تهدیدی بسیط یا پیچیده نمی‌نماید. معیار در این زمینه نه تعدد ابعاد، بلکه منطقی است که بعد یا ابعاد تهدید بر مبنای آن شکل یافته‌اند. لذا می‌توان تهدید چند بعدی‌ای را داشت که به دلیل ابتدای تمام ابعاد آن بر منطقی واحد، «تهدیدی بسیط» ارزیابی می‌گردد. چنان‌که می‌توان تهدیدات تک بعدی را شناسایی نمود که به دلیل ابتدای آن بر مجموعه‌ای از قواعد مختلف یا «پیچیده» می‌باشد. (نگاه کنید به جدول شماره ۶)

جدول شماره ۵ - ماتریس دشواری تحلیل و مدیریت تهدیدات

کم	دشواری تحلیلی	زیاد
۱	تهدید بسیط (نوع اول)	تهدید پیچیده (نوع اول)
۲	تهدید بسیط (نوع دوم)	تهدید پیچیده (نوع دوم)

چنان‌که در ماتریس بالا دیده می‌شود، تهدیدات پیچیده و بسیط را می‌توان در دو وضعیت تصویر نمود که میزان دشواری تحلیلی - مدیریتی آنها را در نهایت مشخص می‌سازند. از این منظر می‌توان وضعیت‌های چهارگانه را حسب میزان سهولت و صعوبت از شماره ۱ تا ۴ رتبه‌بندی نیز نمود.

ز) شاخص هفتم: هویت

«ریشه امنیت در حفظ اصل یک نظام است. نظام مانند یک بدن دارای حیثیتی مادی و همچنین حیثیتی معنوی است ... تهدید یک نظام حقیقتاً می‌تواند تهدید هر یک از این دو حیثیت باشد.» (۱۰۲)

چنان‌که محمدجواد لاریجانی اظهار داشته، تهدیدات از حیث جنس‌شان می‌توانند در دو فضای متفاوت تعریف شوند که آنها را به دو دسته «مادی» یا «معنوی» تقسیم می‌سازد. این تقسیم‌بندی ریشه در نوع جهانی‌بینی بازیگران دارد. به این صورت که می‌توان دو جهان‌بینی متفاوت را به شرح زیر از یکدیگر تمییز داد:

۱- جهان‌بینی تک‌بعدی (ماده‌گرا)

ویژگی بارز این گونه از جهان‌بینی‌ها، انحصار دوره حیات انسان به زندگانی دنیوی اوست که بر اصالت شهود در مقابل جهان غیب استوار است. نتیجه چنین نگرشی محوریت منافع دنیوی در تصمیم‌گیری‌ها (در سطوح مختلف فردی تا جمعی ملی و فراملی) می‌باشد. بنابراین، این تلقی که «فرصت‌ها» و «تهدیدها» همچون سایر مفاهیم موثر در تصمیم‌گیری هویتی «ماده‌انگارانه» دارند، اصلی‌مقبول‌و اولیه به‌شمار می‌رود. (۱۰۳)

البته باید توجه داشت که نگرش‌های ماده‌انگار، صرفاً نافی وجود

ملاحظات معنوی که مربوط به جهان غیب می‌شوند، هستند و این امر دلالت بر نفی ملاحظات نرم‌افزاری ندارد. دلیل این امر آن است که مباحث روان‌شناختی احساسی و یا عاطفی از این منظر همچنان دارای شان مادی و تأثیرات عینی در زندگی انسان می‌باشند. لذا مشاهده می‌شود که در مطالعات امنیتی ابعاد نرم‌افزاری به‌رغم آن‌که از ویژگی عینیت همچون ابعاد مادی برخوردار نیستند، اما مورد توجه بوده و سنجش و مدیریت این دسته از تهدیدات ضروری و معتبر می‌باشد. (۱۰۴)

۲- جهانی بینی دوبعدی

در این گونه از جهان‌بینی‌ها وجود جهانی در ورای جهان شهود، مورد پذیرش است که دارای کارکردهای عینی و ذهنی می‌باشد. به عبارت دیگر، ایمان به آن جهان در بینش و روش بازیگر تأثیرگذار می‌باشد. بر این اساس تصمیمات و رفتارهای بازیگران صرفاً در حد جهان ماده معنا و مفهوم نمی‌یابد و انعکاسی در آن جهان نیز برای آنها متصور است. البته بحث پیرامون سهم هر یک از این دو جهان و نوع مناسبات آنها که به اولویت‌بندی و یا تداخل و یا انفکاک این دو جهان منتهی می‌شود، بحث مستقلی است که در مکاتب گوناگون پاسخ‌های متفاوتی یافته است. (۱۰۵) آنچه در حد بحث حاضر مدنظر است، این می‌باشد که صرف پذیرش جهان غیب، ملاحظات و اصول حاکم بر تصمیم‌گیری‌های بازیگر را متحول می‌سازد و از منافع سخن به میان می‌آید که با «معنویت» در ارتباطند. از این منظر می‌توان وجود تهدیداتی را تصور نمود که منافع و اصول معنوی بازیگر را تهدید می‌نمایند. به این معنا که ممکن است منافع مادی‌ای را ظاهراً برای او در پی داشته باشد، اما از آن حیث که سلامت معنوی بازیگر را در جهان غیب مخدوش می‌نماید، مردود شمرده شده و تهدید ارزیابی می‌شوند. برای مثال، عمل «ربا» در یک سیستم اقتصادی

می‌تواند یک فرصت ارزیابی شود که از طریق آن تکرر اموال حاصل می‌آید، اما تهدیدی آشکار برای سلامت معنوی جامعه است، چرا که به اعلام جنگ با خدای متعال منتهی می‌شود. (۱۰۶) ملاحظاتی از این قبیل در نگرش‌های دین‌مدارانه وجود دارد که در قالب اشکالی دیگر در نظام‌های ایدئولوژیک نیز بازتعریف می‌شوند. گذشته از این‌که چگونه می‌توان بین جهان غیب و شهود یا ملاحظات جهان واقعیت و اصول ایدئولوژیک جمع کرد - که بحث مستقل و مهم دیگری را شامل می‌شود - آنچه در اینجا به آن استناد می‌شود، صرف وجود «تهدیدات معنوی» (یا ایدئولوژیک در نظام‌های ایدئولوژیک) است که به‌نظر می‌رسد وجود و تأثیر گذاری آنها غیرقابل انکار است.

نتیجه کلام آن‌که مطابق با جهان‌بینی‌های بالا می‌توان تهدیدات را با توجه به جنس‌شان به دو دسته کلی به صورت زیر تقسیم کرد:

۱ - تهدیدات مادی که مرجع آنها را منافع قابل درک در سطح جهان ماده - مشتمل بر ابعاد سخت‌افزاری و نرم‌افزاری‌اش (روان‌شناسی، احساس) - شکل می‌دهد.

۲ - تهدیدات معنوی که مرجع آنها را منافع و اصول مرتبط با حیات طیبه بازیگر (که اعم از جهان ماده بوده و ناظر بر جهان غیب است که پرتو آن بر جهان ماده نیز افکنده شده)، تشکیل می‌دهد.

به این ترتیب تلقی‌ها از فرصت - تهدید بودن پدیده‌ها در این سازمان دو وجهی در قالب مکانیزم پیچیده‌تری تعریف می‌شود. (نگاه کنید به جدول شماره ۷)

جدول شماره ۶ - ماتریس فرصت - تهدید در جهان بینی دو بعدی جهان شهود

+ + ۱	- + ۲
+ - ۳	- - ۴

در این ماتریس می توان وضعیت های زیر را تصور نمود:

وضعیت ۱: پدیده از حیث مادی و معنوی فرصت است. (خانه ۱)

وضعیت ۲: پدیده از حیث معنوی تهدید و از حیث مادی فرصت است. (خانه ۲)

وضعیت ۳: پدیده از حیث معنوی فرصت و از حیث مادی تهدید است. (خانه ۳)

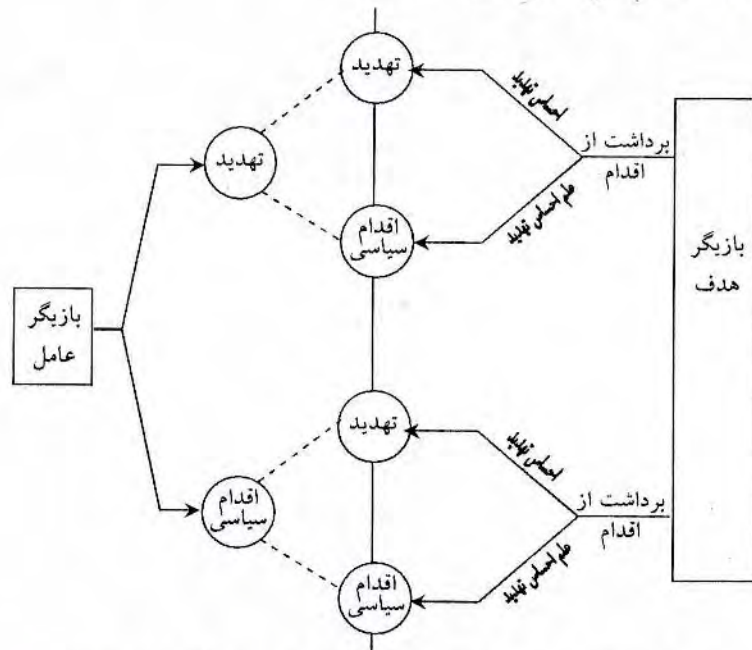
وضعیت ۴: پدیده از حیث معنوی و مادی تهدید است. (خانه ۴)

به طور طبیعی در دستگاه های ایدئولوژیک وضعیت های اول و چهارم در مقام مدیریت چندان دشوار نیستند و عمده مسائل مربوط به خانه های دوم و سوم است که پرسش از چگونگی اولویت بندی بین این شاخص ها را مطرح می سازد. همچنین می توان چنین اظهار داشت که تهدیدات معنوی در وضعیت چهارم به مراتب ساده تر از وضعیت دوم فهم و مدیریت می شوند. لذا ارزش تهدیدات معنوی نیز پیوسته یکسان نمی باشد.

با توجه به نمودار شماره ۲۳ مشخص می شود که «تصویر» پدید آمده از «تهدید» به مراتب از «عینیت تهدید» برتر است و به یک معنا می توان چنین اظهار داشت که «ذهنیت ها» هستند که به «عینیت ها» معنا می دهند. این موضوع در ذیل عنوان «تهدیدات متقارن یا نامتقارن» به صورت دیگری مورد توجه قرار گرفته

و مبنای تحلیل های امنیتی در جنگ های روانی نوین را شکل می دهد. (۱۰۷)

مطابق آنچه در نمودار آمده، تهدید و یا عمل غیرتهدیدآمیز «بازیگر عامل» توسط «بازیگر» هدف ممکن است به دو صورت، موضوع قابل برداشت است: بسان یک تهدید یا همانند یک عمل سیاسی متعارف. در نتیجه ممکن است تهدید یک بازیگر، بسان یک تهدید از طرف مقابل فهم نشود. چنان که خلاف آن هم قابل تصور است.



نمودار شماره ۲۳ - گزینه های چهارگانه تهدید - احساس تهدید

ح) شاخص هشتم: جنس

در حالی که شاخص قبل، تهدیدات را از حیث مرجع‌شان به دو گونه اصلی مادی و معنوی تقسیم‌بندی می‌نمود، تفکیک حاضر با عنایت به جنس خود تهدید معنادار است و از دو گونه متفاوت تهدید حکایت دارد. معیار در این تقسیم‌بندی بر «هستی» تهدید استوار است.

۱- تهدید عینی (Objective Threat)

این دسته از تهدیدات با استفاده از ابزارها و منابع قابل مشاهده، تولید و اعمال می‌شوند، به همین دلیل وصف «عینی» بر آنها اطلاق می‌گردد. برای مثال، می‌توان به کاربرد توان نظامی، فشار اقتصادی، اقدامات رسانه‌ای و ... اشاره داشت که در قالب برآوردهای استراتژیک متعارف قابل محاسبه و سنجش هستند. در این موارد حجم، تعداد، توان تخریبی، وسعت، دامنه و ... از جمله عواملی هستند که تهدیدات با توجه به آنها برآورد می‌شوند. (۱۰۸)

از منظر روش شناختی نیز می‌توان چنین اظهار داشت که تهدیدات عینی در درون مکاتب اثبات‌گرایانه (Positivist) معنا و مفهوم کامل خود را یافته، در نتیجه تعریف‌های عملیاتی و کمی‌گرایانه تولید و مبنای شناخت، سنجش و مدیریت تهدید قرار می‌گیرند. به این ترتیب می‌توان تصور نمود که مثلاً تهدیدی معنوی موضوع نگرش‌های اثباتی قرار گرفته، هویتی عینی بیابد و

محاسبه پذیر گردد. (۱۰۹) برای مثال، اگر زوال و ضعف تعلقات دینی در جامعه یا قشری از افراد جامعه را یک تهدید ارزیابی نماییم، آنگاه نگرش‌های اثباتی با تعریف این تعلق به موضوعات عینی خاصی همچون انجام فرایض، نوع پوشش و ... (عملیاتی کردن این مفهوم غیرعینی) به آن عینیت می‌بخشند و آن را از یک «تهدید معنوی ذهنی» به «تهدید معنوی عینی» تبدیل می‌سازند. (۱۱۰)

۲- تهدید ذهنی (Subjective Threat)

ابعاد غیرعینی تهدید از دیرباز مورد توجه تحلیلگران بوده است، اما رویکردهای نوین در این زمینه به میزان زیادی از یافته‌های پیشین متفاوت می‌نماید. در این حوزه می‌توان دو گونه مختلف را از یکدیگر تمییز داد:

۲-۱- بعد ذهنی تهدید

از این منظر تحلیلگران بیشتر به آثار و نتایج ذهنی تهدیدات توجه دارند که به‌طور معمول در ذیل عنوان کلی جنگ‌های روانی از آنها یاد شده و تلاش می‌شود تا با تاثیرگذاری بر افکار عمومی شاخص‌های قدرت بازیگر تحت تاثیر قرار گرفته، میزان توانمندی او کاهش یابد. این بعد معمولاً در تعریف عمومی از جنگ روانی مورد توجه می‌باشد.

«جنگ روانی استفاده برنامه‌ریزی شده از تبلیغات و فعالیت و ارتباطی توسط یک دولت یا مجموعه‌ای از دولت‌هاست که به منظور تاثیرگذاری بر نظرات، احساسات، موضع‌گیری‌ها و رفتار گروه‌های دولت، دشمنی یا بی‌طرفی صورت می‌گیرد، به گونه‌ای که به تحقق سیاست‌های دولت یا دولت‌های مزبور و اهداف آنها کمک کند.» (۱۱۱)

۲-۲- هویت ذهنی تهدید

ابعاد ذهنی تهدید نزد پژوهشگران امنیتی مهم و در خور توجه می‌نمود، اما دیدگاه جدید به دنبال توسعه این دیدگاه و تاکید بر این مطلب است که اصولاً هر تهدید دارای دو وجود است: وجود عینی و وجود ذهنی و در این میان ذهنیت بر عینیت اولویت دارد. به این ترتیب مفهوم جدید «احساس تهدید» (همانند مفهوم احساس امنیت) تولید می‌شود که دلالت بر آن دارد که برداشت یک بازیگر از یک تهدید ضرورتاً با انگیزه‌ها و اهداف معتبر نزد عامل مطابق نیست. لذا می‌توان تصور نمود که بازیگر اقدام به تولید تهدید نماید، اما بازیگر هدف «احساس تهدید» ننماید و یا بالعکس.

ط) شاخص نهم: کانون

از جمله نکات ارزنده‌ای که باری بوزان در مقام تحلیل تهدیدات به آن توجه نموده نقش عامل مولد تهدید است که در تکوین، عملکرد و مدیریت تهدیدات موثر می‌باشد. منظور از عامل مولد، نحوه پیدایش یک تهدید می‌باشد که به تعبیر بوزان می‌تواند ریشه در اغراض بازیگران و یا ماهیت سازمان‌ها داشته باشد. از این منظر می‌توان دو گونه اصلی تهدیدات را به شرح زیر از یکدیگر تمییز داد: (۱۱۲)

۱- تهدیدات بازیگران

این تهدیدات ناشی از اغراض خاص یک بازیگر نسبت به دیگر بازیگران است. به این صورت که بازیگر A بنا به ملاحظات خاصی چون کسب منافع، ارتقای جایگاه، سرکوب دشمن و ... نسبت به طراحی و ایجاد تهدید خاص علیه رقیب یا دشمن خود اقدام می‌نماید. ویژگی بارز این گونه از تهدیدات آن است که با انگیزه‌های عامل ارتباط مستقیم دارند و همین موضوع در نحوه مدیریت آنها بسیار تاثیرگذار است.

۲- تهدیدات ساختاری

این دسته از تهدیدات بیش از آن‌که ناظر بر مقاصد و اغراض سایر

بازیگران باشند، ریشه در سازماندهی ساختاری موقعیت‌ها و پدیده‌ها دارند. برای مثال، بوزان به سازمان فکری در قرن بیستم اشاره دارد و این‌که چگونه ماهیت این سازمان برای مشروعیت نظام‌های سیاسی سلطنتی ایجاد بحران می‌نماید. نمونه دیگر به تعارض‌های پدید آمده درون سازمان دولت اشاره دارد که در نتیجه آن برخی از نظام‌های سیاسی که قادر به حل این تعارض‌ها نیستند، دچار بحران و حتی فروپاشی می‌شوند. ملاحظاتی از این قبیل حکایت از آن دارد که با تغییر عامل تهدید از «بازیگر» به «ساختار» ماهیت تهدیدات نیز تغییر و تحول می‌یابند.

چنان‌که «گالتونگ» (Galtung) نشان داده، این تحول، تغییری ساده نبوده و ماهیت و مصادیق تهدیدات را به صورت جدی دستخوش تغییر می‌سازد. مطابق تحلیل گالتونگ، تهدید در وضعیت ساختاری، محصول «صرف فعالیت افراد» در قبال یکدیگر نیست، بلکه محصول عمل نیروهای ساختاری به شمار می‌آید که ماهیتا «غیرشخصی» هستند. همین ویژگی است که مدیریت آنها را بسیار دشوار می‌سازد. گالتونگ به عنوان مثال به تهدیداتی از قبیل نابود کردن سوابق افراد در جریان محاکمات معروف مک‌کارتی در آمریکا، اعزام ناراضیان به تیمارستان در اتحاد جماهیر شوروی سابق، تبعیض حقوق علیه سیاهان در آفریقای جنوبی و ترورهای سازمان یافته توسط جوخه‌های مرگ در آمریکای لاتین اشاره دارد که همگی از «تهدیدات ساختاری جدی» در جهان معاصر ارزیابی می‌شوند. (۱۱۳)

در همین ارتباط می‌توان به ارزیابی انتقادی «جونل میگدال» از کشورهای جهان سومی اشاره داشت که مشکل امنیتی این کشورها را پدیده‌ای ساختاری ارزیابی می‌نماید و معتقد است که شکل‌گیری جوامع قوی که دارای دولت‌هایی ضعیف (در مقام تامین منافع و خواسته‌های آنها هستند)، ساختار تعارض‌آمیزی را به وجود آورده که در نتیجه آن دولت از حیث ساختاری در

مقابل جامعه قرار دارد و این بزرگترین تهدیدی است که امنیت افراد جامعه را تهدید می‌کند. (۱۱۴) «گوندر فرانک» نیز همین معنا را از منظر ساختار نظام بین‌الملل مورد توجه قرار داده و بر این اعتقاد است که کشورهای جهان سوم به دلیل حاکمیت نظم خاصی بر نظام بین‌الملل با تهدیداتی مواجه هستند که نه از ناحیه بازیگری خاص، بلکه توسط ساختار اقتصاد بین‌الملل تولید می‌شود. انباشت سرمایه نابرابر که بنیاد اقتصاد نوین را شکل می‌دهد، دلیل اصلی تولید چنین تهدیداتی را شکل می‌دهد که به زعم فرانک بحرانی بزرگ برای دولت‌های جهان سومی به شمار می‌آید. (۱۱۵)

ی) شاخص دهم: انگیزه

تهدیدات از حیث تأثیرات بیرونی چندان تحت تأثیر انگیزه‌ها نیستند و چنان که اندیشه‌گرانی همانند «بیل مک سوینی» (Bill Mc Sweeney) اظهار داشته‌اند، انگیزه‌ها با نتایج سیاست‌های امنیتی پیوند مستقیمی ندارند، اما نمی‌توان متکرر این واقعیت شد که «انگیزه» در «مدیریت تهدید» نقش دارد و این تفکیک از نظر «مک سوینی» و پیروان این رویکرد نیز بدور نمانده است.^(۱۱۶) بنابراین، علی‌رغم این‌که در تعریف تهدید برای این عنصر نقش برجسته‌ای لحاظ نمی‌شود، ولی در شناسایی گونه‌های تهدید می‌توان چنین اعتباری را به دلیل اهمیت مدیریتی آن قائل شد. از این منظر تهدیدات به دو دسته اصلی قابل تفکیک هستند:

۱- تهدیدات عمدی

ویژگی بارز این دسته از تهدیدات «هدفمندی رفتاری» می‌باشد که می‌توان آن را چنین محدود نمود: آن دسته از تهدیداتی که بر رفتار هدفمند بازیگر استوار هستند.^(۱۱۷) بر این اساس، تهدیدات عمدی موضوع «خواست»، «طرح و برنامه» و «اهداف» تهدیدگر می‌باشند. مانند تصمیم یک کشور برای حمله به کشوری دیگر.

۲- تهدیدات غیر عمدی

تعریف عمومی «تهدیدات غیر عمدی» ناظر بر نبود «عنصر انگیزه اولیه» در تولید تهدید می‌باشد، اما در مقام شمارش انواع آن به گونه‌های متنوعی از تهدیدات می‌توان اشاره داشت:

۲-۱- تهدیدات طبیعی

مجموع تهدیداتی که با عنوان «بلایای طبیعی» از آنها یاد می‌شود، در این حوزه قرار دارند. لازم به ذکر است که این فعل و انفعالات در کل نظام هستی معنادار بوده و به افزایش ضریب ایمنی حیات انسانی منتهی می‌شوند، اما به صورت بخشی (در واحد زمان و مکان) و برای برخی از بازیگران، به صورت تهدید جلوه‌گر می‌شوند. مانند تهدیدات ناشی از سیل و زلزله برای بسیاری از مردم در گوشه و کنار جهان.

۲-۲- تهدیدات شبه طبیعی

فعل و انفعالات طبیعی لزوماً در فرآیند مکانیزم‌های معمولی تکوین و رشد نمی‌یابند، بلکه موارد متعددی را می‌توان سراغ گرفت که محصول مداخلات مستقیم یا غیرمستقیم انسان هستند. در این موارد رخدادی طبیعی در نهایت بوقوع پیوسته، جان و مال مردم را تهدید می‌نماید، اما نمی‌توان آن را نتیجه سیاست‌های عمدی قبل، فرض نمود. در این موارد نیز شاهد ظهور دسته‌ای از تهدیدات هستیم که با تسامح باید آنها را «غیر عمدی» ارزیابی نمود. ناآگاهی یا غفلت در واقع کانون اصلی توجیه کننده پیدایش این دسته از تهدیدات هستند، مانند تهدیدات ناشی از کاربرد سموم شیمیایی در بخش کشاورزی که به تولید آسیب‌ها و آفاتی تازه منجر می‌شود.

۲-۳- تهدیدات ناخواسته

دسته دیگری از تهدیدات را در روابط بین بازیگران شامل می‌شود که محصول وقوع شرایط ویژه در روابط بین آنها هستند. به این معنا که در مقام نخست دو یا چند بازیگر با اهداف مثبت وارد تعامل می‌شوند، اما وقوع شرایط ویژه و تأثیرات محیطی منجر می‌شود تا برخی از این اهداف تغییر ماهیت داده، به تهدیدی ناخواسته (در عمل) برای برخی دیگر از بازیگران تبدیل شوند. این تهدیدات غیر عمدی و با کارکرد منفی ارزیابی می‌شوند که وجود الگوی مدیریت تهدیدات ویژه‌ای را می‌طلبند، مانند تعامل مثبت دو کشور که در مقام عمل و به صورت ناخودآگاه، به توسعه اختلافات قومی یا مذهبی در یکی از دو کشور کمک می‌کند.

ک) شاخص یازدهم: کار ویژه

تکوین هر تهدیدی در عالم واقع با هدف نیل به پاره‌ای از اهداف اصلی و مرجع، معنا و مفهوم می‌یابد که از آنها به کارویژه‌ی (Function) تهدید تعبیر می‌شود. بر اساس این شاخص می‌توان تهدیدات را به گونه‌های زیر تقسیم نمود:

۱- تهدیدات ایدایی یا واقعی

رسالت اصلی این تهدیدات نه تحقق اهداف اعلام شده برای آنها، بلکه ایجاد انحراف در مدیریت بازیگر مقابل، به منظور دستیابی به اهداف عالی‌تری است که از طریق اقدامات موازی حاصل می‌آید. برای مثال، تهدید به حمایت از جدایی‌طلبان در یک کشور خاص، می‌تواند در قالب ایدایی چنین تحلیل شود:

یک - هدف اعلام شده در صحنه عملیاتی: گروه جدایی‌طلب توان آن را بیابد تا در مقابل حکومت مرکزی اقدام نموده و به تجزیه در حاکمیت نایل آید.

دو - کارویژه مورد نظر: فشار وارده از ناحیه این تهدید، بازیگر مقابل را به گفت‌وگو و مذاکره با کشور عامل در خصوص موضوعات مورد علاقه تهدیدگر و همراهی وادار می‌کند.

به اجرا و یا عدم اجرا و یا نوع اجرای تهدید اصلی، تصمیم گرفته می‌شود. برای مثال، برخورد نظامی با پدیده مهمی چون «جهان اسلام» می‌تواند خطرات و مخاطرات زیادی برای غرب در پی داشته باشد. دلایل موجود برای بیان این ملاحظات متعدد بوده و مقولاتی چون تعلقات دینی، هویت اسلامی، منافع مشترک و ... را شامل می‌شود. حال اگر در یک اقدام محدود یکی از ضعیف‌ترین حلقه‌های مربوط به کشورهای اسلامی مورد تهدید نظامی قرار گیرد، و واکنش مناسبی از سوی جهان اسلام صورت نگیرد و یا بالعکس همراهی یا سکوت پیشه شود، به‌طور طبیعی اولویت کاربردی کردن تهدید نظامی نزد بازیگر عامل بالا می‌رود. بر همین سیاق در حمله به یک کشور، ریسک ناشی از ایستادگی ملی بسیار تاثیرگذار است. حال اگر در مقابل یک اقدام نظامی ساده، سکوت پیشه شود و پاسخ مناسب (نه ضرورتاً نظامی) صورت نگیرد، طبیعی است که مهاجم برای اجرای تهدید اصلی (استراتژیک) مصمم‌تر می‌شود.

ملاحظات از این قبیل حکایت از آن دارد که تهدیدات آزمایشی، می‌توانند اهداف محدودی را محقق سازند و از این حیث موضوع شکست یا پیروزی باشند، اما اهمیت آنها نه در حد اهداف اعلامی بلکه در حد اهداف تهدیدات استراتژیک است که در ورای آنها قرار دارند. به عبارت دیگر، تهدیدات آزمایشی در نسبت با تهدیدات اصلی معنا و مفهوم می‌یابند.

سه - نتیجه (احتمالی): گروه تجزیه‌طلب در عمل موفق نمی‌شود تا خود مختاری‌اش را بدست آورد و در بدترین حالت حتی امکان آن می‌رود که سرکوب شده و وجه المصالحه قرار گیرد. اما در مقابل بازیگر عامل می‌تواند به هدف غایی مورد نظرش یعنی گرفتن امتیاز از بازیگر تهدید شده دست یابد.

چهار - برآورد: تهدید انجام شده علی‌رغم شکست در ظاهر (عدم تجزیه‌طلبی)، از نظر بازیگر عامل موفقیت‌آمیز تلقی می‌شود. چرا که تهدید از جنس ایذایی بوده و اهداف خودش بالاصاله مطرح نبوده‌اند و اولویت با اهداف غایی در ورای آن تهدید بوده است.

از این گونه موارد می‌توان در حوزه‌های سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و یا نظامی به‌صورت متعدد سراغ گرفت که حکایت از ایذایی بودن تهدیدات - بدون کم کردن ارزش آنها - دارد. در این تقسیم‌بندی تهدیدات ایذایی در نسبت با تهدیدات واقعی معنا می‌یابند که دارای اهداف اعلامی واقعی هستند و می‌توانند موضوع شکست یا پیروزی باشند.

۲ - تهدید آزمایشی یا اصلی

اجرای طرح‌های استراتژیک و حساس در بسیاری از موارد در بردارنده میزان بالایی از ریسک می‌باشند که مجریان را نسبت به انجام آنها محتاط می‌سازند. معمولاً هزینه‌های سنگین طراحی انسانی و مالی و همچنین تبعات منفی احتمالی می‌تواند دلیل محکمی باشد برای بازیگران تا در اجرای طرح‌های کلان خود با حزم و اندیشه بیشتری عمل نمایند. در این موارد یکی از راه‌کارها، طراحی و اجرای تهدیدات آزمایشی است که برای سنجش میزان واکنش احتمالی بازیگر هدف و همچنین میزان توفیق طرح کلان در اجرا به کار می‌روند. اهداف تعریف شده برای این طرح‌ها دارای اهمیت هستند، اما خواست نهایی بازیگر را شامل نمی‌شود. لذا بر اساس میزان توفیق آنها، نسبت

ماحصل و مرور مطالب فصل

تهدیدات نیز همانند سایر پدیده‌های سیاسی - اجتماعی در مقام تقسیم‌بندی تابع معیارهایی هستند که با عنایت به آنها سنجیده می‌شوند. در این فصل نویسنده با ارائه یازده معیار که بعضاً و به‌صورت پراکنده از سوی تحلیلگران امنیتی مورد توجه بوده‌اند، اقدام به دسته‌بندی تهدیدات نموده است. خلاصه مباحث این بخش را می‌توان در جدول شماره ۸ ملاحظه نمود:

جدول شماره ۷ - گونه‌های تهدیدات

معیار	گونه
ماهیت	سیاسی - اقتصادی - نظامی - اجتماعی - زیست محیط - فناوریانه - و ...
سطح	فردی - گروهی - ملی - منطقه‌ای - بین‌المللی - جهانی
جغرافیا	داخلی - خارجی - مرزی
تقارن	متقارن - نامتقارن
پیچیدگی	بسیط - پیچیده
تعادل	متعادل - نامتعادل
هویت	مادی - معنوی
جنس	عینی - ذهنی
کانون	بازیگران - ساختاری
انگیزه	عمدی - غیرعمدی
کارویزه	ایذایی / واقعی - آزمایشی / اصلی

پی‌نوشت‌های فصل سوم

- ۱ - تری تریف و دیگران، *مطالعات امنیتی نوین*، علیرضا طیب و وحید بزرگی، تهران پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۳، ص ۴۷.
- ۲ - محمدرضا تاجیک، *مدیریت بحران*، تهران، فرهنگ گفتمان، ۱۳۷۹، ص ۹۴.
- ۳ - باری بوزان، *مردم دولت‌ها و هراس*، مترجم: ناشر، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۸، فصول دوم - سوم.
- ۴ - همان، ص ۱۴۳.
- ۵ - توماس هابز، *لویاتان*، حسین بشیریه، تهران، نی، ۱۳۸۰، ص ۲۰۰.
- ۶ - لین و. لنگستر، *خداوندان اندیشه سیاسی*، ج ۳، ق ۱، علی رامین، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۰، ص ۴۰.
- ۷ - برای آشنایی با رویکرد دولت‌گرا در این زمینه رک: «فرهنگ امنیت جهانی»، در: مک‌کین‌لای و آر. لتیل، *امنیت جهانی: رویکردها و نظریه‌ها*، اصغر افتخاری، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۰.
- ۸ - برداشتی از فرضیه‌های شش‌گانه در: رابرت ماندل، *چهره متغیر امنیت ملی*، مترجم: ناشر، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۹، ص ۱۶۳.
- ۹ - رابرت ماندل، *چهره متغیر امنیت ملی*، پیشین، صص ۹ - ۱۰۸.
- ۱۰ - نک: جان ای. رویمر، *برابری فرصت*، محمد خضری، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۲، صص ۸۴ - ۶۹.
- ۱۱ - *چهره متغیر امنیت ملی*، پیشین، صص ۴۰ - ۱۲۳.
- ۱۲ - این موضوع را همراه با گزاره‌های شش‌گانه آن به‌طور مبسوط در مقاله زیر به بحث گذارده‌ام. رک: اصغر افتخاری، «در باب جنگ»، *راهبرد دفاعی*، سال ۲، ش ۵، (پاییز) ۱۳۸۳، صص ۲۸ - ۱.

- ۱۳۸۰، صص ۳۷۲ - ۲۹۸.
- ۳۱ - تکنولوژی اطلاعات و اطلاعات تکنولوژیک، پیشین، صص ۶ - ۹۵.
- 32 - See John Bergen, *Military Communications: A test for Technology*, Washington, U.S Army, 1985; Martin Binkin, *Military Technology and Defense Manpower*, Washington, Brookings Instituton, 1986; Martin van Creveld, *Technology & War*, New York, Free Press, 1989.
- ۳۳ - اریک آرنت، ظرفیت نظامی و خطر بروز جنگ، سیدشمس‌الدین میرابوطالبی و دیگران، تهران، دوره عالی جنگ سپاه، ۱۳۷۹، ص ۱۶.
- ۳۴ - جهت مطالعه موردی رک: کریس هیبلز گری، جنگ پست‌مدرن، احمدرضا تقاء، تهران، دوره عالی جنگ سپاه، ۱۳۸۱ -
- 35 - See Hedley Bull, *The Control of the Arms Race: Disarmament and Arms Control in the Missile Age*, London, Weidenfeld & Nicoloson, 1961; Matthew Evangelista, *Innovation & the Arms Race*, Ithaca, Cornell U.P., 1988.
- ۳۶ - به منظور آشنایی با دیدگاه گری، رک: کالین اس. گری، سلاح جنگ/افروز نیست: سیاست، استراتژی و فناوری نظامی، احمد علیخانی، تهران، دوره عالی جنگ سپاه، ۱۳۷۸، فصول اول و هشتم.
- ۳۷ - این مکاتب نخست در حوزه فلسفه علم طرح و بررسی شده‌اند که متعاقباً به سایر حوزه‌های مطالعاتی تسری یافته‌اند. در این میان حوزه امنیت پژوهی به مراتب دیرتر تحت تاثیر قرار گرفته، اما در سال‌های پایان قرن بیستم شاهد بررسی اولیه این رویکردها در حوزه مسائل امنیتی می‌باشیم. در نتیجه این اقبال آثار محدودی - به‌صورت مقاله یا فصلی از یک کتاب - در زمینه «روش‌شناسی» در حوزه امنیت پژوهی (Methodology in Security Studies) تالیف می‌شود. با عنایت به اهمیت این موضوع در حوزه امنیت پژوهی داخلی نیز مطالعاتی به انجام می‌رسد که نتیجه آن را می‌توان در اثر زیر ملاحظه نمود:
- اصغر افتخاری و قدیر نصری، روش و نظریه در مطالعات امنیتی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۳.
- 38 - See Peter Katzenstein(edi), *The Culture of National Security*, New York, Columbia University Press, 1996, pp. 35-7.
- ۳۹ - مارتین هایدگر، پرسش از تکنولوژی، در: فصلنامه /ارغنون، سال ۱، (بهار)، ۱۳۷۳، صص ۳۰ - ۱.
- ۴۰ - به همین دلیل است که مدیریت ابعاد مختلف فناوری موضوعی حساس و سهم‌آزایی می‌شود که در حوزه آموزش و پژوهش به‌صورت مستقل و به‌عنوان یک رشته علمی به آن
- 45 - 110.
- ۱۴ - مبادی نظری این بحث را در اثر زیر آورده‌ام. اصغر افتخاری، «امنیت لویاتانی»، راهبرد، فصلنامه راهبرد،
- ۱۵ - این گزاره‌ها از مجموع تحلیل ارائه شده توسط ماندل استنتاج شده‌اند. رک: چهره متغیر امنیت ملی، پیشین، صص ۱۰۵ - ۸۸.
- 16 - See Peter Chalk, *Non - military Security & Global Order*, Macmillan Press LTD., 2000, pp. 135-6.
- 17 - See K. Subbarao, et,al, *Safy Net Program & Poverty Reduction*, Washington D.C., World Bank, 1997.
- 18 - See www.World Rand.org
- ۱۹ - رویا طباطبایی یزدی، «تور ایمنی و استراتژی‌های تامین اجتماعی در دوران گذار»، فصلنامه راهبرد، ش ۲۵، (پاییز) ۱۳۸۱، ص ۲۶.
- ۲۰ - به منظور آشنایی به این دو دسته از تهدیدات در حوزه تامین اجتماعی رک: فیروزه خلعت‌بری، «کارآمدی تور ایمنی و جایگاه شبکه‌های غیرمتمشکل»، در: همان، صص ۵۳ - ۴۰.
- ۲۱ - نک: منوچهر بازیار، «گزینه‌ای برای برون‌رفت از بن‌بست‌های کنونی»، در: همان، صص ۷۶ - ۷۱.
- ۲۲ - مردم، دولت‌ها و هراس، پیشین.
- 23 - See Ole Waver and et,al, *Identity, Migration and the New Security Agenda in Europe*, London, Pinter, 1993, pp. 23 - 4.
- ۲۴ - پل رومی، «معمای امنیت اجتماعی»، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال ۶، شماره ۳، (پاییز)، ۱۳۸۲، شماره مسلسل ۲۱، صص ۵ - ۶۹۲.
- 25 - See Alexander Wendt, "Anarchy, what states make of it", *Intemational Organization*, 46/2/1992, pp. 390-8.
- 26 - See David Campell, *Writhing Security: United State Foreign Politecy & the Politics of Identity*, Mancheste, M.U.p., 1992.
- ۲۷ - چهره متغیر امنیت ملی، پیشین، صص ۴ - ۱۳۳.
- ۲۸ - نک: محمدنقی مهدوی، تکنولوژی اطلاعات و اطلاعات تکنولوژی، تهران، چابار، ۱۳۷۹؛ واژه‌نامه علوم و تکنولوژی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۳؛ علیرضا طیب (گردآوری و ترجمه)، تکنولوژی اطلاعات، تهران، سفیر، ۱۳۷۹.
- ۲۹ - محمدنقی مهدوی، فرهنگ توصیفی تکنولوژی، تهران، چابار، ۱۳۸۰، ص ۹۵.
- ۳۰ - نک: مانوئل کاستلز، عصر اطلاعات: قدرت هویت، حسن چاوشیان، تهران، طرح نو،

- پرداخته می‌شود. برای مثال رک: هوشنگ مؤمنی، مدیریت فناوری‌های اطلاعات و ارتباطات، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۸۰.
- ۴۱ - برای مطالعه دیدگاه هابرماس رک: حسینعلی نودری، یورگن هابرماس، تهران، نشر چشم، ۱۳۸۱، صص ۲۶ - ۵۲.
- ۴۲ - پیل فایرراند، «چگونه باید از جامعه در برابر علم دفاع کرد»، فصلنامه ارغنون، سال ۱، (بهار) ۱۳۷۳، صص ۶۰ - ۱۴۹.
- ۴۳ - به منظور یک مطالعه موردی در این زمینه با نگاه به جهان اسلام به مقاله زیر مراجعه شود. در این مقاله با تاکید بر بخش ارتباطاتی فناوری‌های نوین، از پیدایش دسته‌ای نوین از تهدیدات برای کشورهای عضو جهان اسلام سخن به میان آمده است که جنبه‌های سخت‌افزاری، نرم‌افزاری و مدیریتی آن را پوشش می‌دهد. از این منظر هویت اسلامی از ناحیه نوع ایده‌های ترویج شده توسط ابزارهای نوین ارتباطاتی مورد تهدید واقع شده، حال آن‌که به دلیل ضعف این کشورها در رتبه‌بندی جهانی، مدیریت بسیاری از مسائل روزمره در جهان معاصر برای آنها دشوار شده است. نک: اصغر افتخاری، «ناامنی محدود» در: (مجموعه مقالات) جهان شمولی اسلام و جهانی‌سازی، تهران، شانزدهمین کنفرانس بین‌المللی وحدت اسلامی، جلد ۲، ۱۳۸۲، صص ۲۴۶ - ۱۹۴.
- ۴۴ - برای مثال می‌توان به مباحث مطروحه از سوی اندیشه‌گرانی چون والتز، و یا پیترموکل اشاره داشت. جهت مطالعه در این زمینه رک: سیدحسین سیف‌زاده، نوسازی و دگرگونی سیاسی، تهران، سفیر، ۱۳۶۸، صص ۲۸ - ۱۳.
- 45 - See David Singer, *International Politics & Foreign Policy*, New York & London, 1969.
- ۴۶ - مردم، دولت‌ها و هراس، پیشین، ص ۵۱.
47. Bill Mc Sweeney *Security, Identity & Interest*, Cambridge, C. U. P., 1999, pp. 18 - 9.
- ۴۸ - به نقل از: «فرهنگ امنیت جهانی»، پیشین، صص ۸ - ۴۷.
- ۴۹ - مردم، دولت‌ها و هراس، پیشین، صص ۶۸ - ۶۱.
- ۵۰ - به منظور آشنایی با مبانی فلسفی این رویکرد، رک: نیکوس پولانزاس، «قدرت طبقاتی»، در: استیون لوکس (ویراستار)، قدرت: شر شیطانی یا فرانسایی، فرهنگ رجایی، تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۰، فصل ۸.
- 51 - Emanuel Adler, and M. Barnett, *Security Communities*, Cambridge, C.U.P., 1998, p. 6.
- 52 - See K. Deutsh et.al, *Political Community, and the North Atlantic Area*.

- Princeton, P.U.P., 1957, pp. 4-8.
- 53 - *Security Communities*, op.cit., pp. 29-32.
- ۵۴ - دیوید کلیتون، در رویه منفعت ملی، اصغر افتخاری، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۹، صص ۱۱ - ۱۰۰.
- ۵۵ - جهت مطالعه این دیدگاه‌ها و مطالعات موردی در تایید این ادعا رک: Robert Pfaltzgraaf & Uri Raanan (edis), *National Security Policy*, U.S., Archon Books, 1984.
- 56 - See Lawrwnce Freedman et.al (edis), *War, Strategy & International Pollitics*, Oxford, Clarendon Press, 1992; Klaus Knorr & James Rosenau, *Contending Approaches to International Politics*, Princeton, p.u.p., 1969.
- ۵۷ - مردم، دولت‌ها و هراس، پیشین، صص ۷ - ۸۵.
- ۵۸ - همان، صص ۸ - ۹۴.
- ۵۹ - همان، صص ۹۴.
- 60 - See Joseph Nye, *Soft Power*, New York, Public Affairs, 2004.
- 61 - See Andre G. Frank, *Crisis in the Third World*, London, Heinemann, 1981.
- ۶۲ - مردم، دولت‌ها و هراس، پیشین، صص ۲۱۳.
- ۶۳ - جهت آشنایی با این رویکرد نوین در حوزه روابط بین‌الملل و مطالعات امنیتی رک: اصغر افتخاری، «منطقه‌گرایی نوین و امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران»، فصلنامه راهبردی، ش ۲۷، (بهار) ۱۳۸۲، صص ۹۰ - ۲۷۹.
- ۶۴ - همانجا، صص ۵۰ - ۲۲۹.
- ۶۵ - این تعریف از اثر زیر استخراج شده است: پاتریک مورگان و دیوید لیک، *نظم‌های منطقه‌ای*، سیدجلال دهقانی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۱، صص ۲۷.
- ۶۶ - به منظور آشنایی با این دو دیدگاه رک: Martin Albrow, *The Global Age*, Politiy Press, 1996; Andrew Hurrell & N.Gaire (Odis), *Inequality, Globalization & World Politics*, Oxford, O.U.P., 1999; K.Ohmate, *The Borderless World*, London, Collins, 1990.
- ۶۷ - مالکوم واترز، جهانی شدن، اسماعیل مردانی گیوی، سیاوش مریدی، تهران، سازمان مدیریت صنعتی، ۱۳۷۹، صص ۱۰.
- 68 - See T.Skelton & T.Allen (edis), *Culture & Global Change*, London & New York, Routledge, 1999; David Held, *Democracy & Global Order*, Polity

- 81 - See K. Dodds, *Geopolitics in a Changing World*, London, Prentice Hall, 2000; K. Ohmate, *The Borderless World*, London, Collins, 1995.
- ۸۲ - نک: عزت‌الله عزتی، ژئواستراتژی، تهران، سمت، ۱۳۷۳؛ ریچارد مویر، درآمدی نو بر جغرافیای سیاسی، دره میرحیدر و سیدیحیی صفوی، تهران، سازمان جغرافیای نیروهای مسلح، ۱۳۷۹.
- ۸۳ - ایده‌های ژئوپلیتیک و واقعیت‌های ایرانی، پیشین، صص ۵ - ۳۱.
- ۸۴ - جهت مطالعه موردی در خصوص تهدیدات مرزی در عصر جهانی رک: اصغر افتخاری (به اهتمام)، جهانی شدن؛ چالش‌ها و ناامنی‌ها، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۰؛ اصغر افتخاری (به اهتمام)، ناامنی جهانی: بررسی چهره دوم جهانی شدن، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۰.
- ۸۵ - «فرهنگ امنیت جهانی»، پیشین؛ همچنین: اصغر افتخاری (گردآوری و ترجمه) *مراحل بنیادین اندیشه در مطالعات امنیت ملی*، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۱.
- ۸۶ - نک: «راهبرد جنگ نامتقارن» فصلنامه راهبرد دفاعی، سال ۲، شماره ۴، صص ۹ - ۱۱۷.
- 86 - See Stephen Blank, "Rethinking a symmetric threats", *Strategic Studies Institute*, Sep. 2003; L.L. Patterson, "Information operations and asymmetric warfare... are we ready?", *United State Army*, April 2002.
- ۸۷ - توکودیدس، تاریخ جنگ پلپونزی، محمدحسن لطفی، تهران، خوارزمی، ۱۳۷۷، (علل وقوع جنگ) صص ۷۹ - ۲۷.
- ۸۸ - هانا آرنت، خشونت، عزت‌الله فولادوند، تهران، خوارزمی، ۱۳۵۹، صص ۲۴.
- ۸۹ - در خصوص آشنایی با دیدگاه مختلف در خصوص جنگ (از گونه‌های سستی تا مدرن) از منظری امنیتی رک: اصغر افتخاری، «در باب جنگ: معنا و مقام جنگ در گفتمان‌های امنیتی معاصر»، راهبرد دفاعی، سال ۲، شماره ۵، (پاییز) ۱۳۸۳، صص ۲۸ - ۱.
- 90 - See Ike Skelton, "Americas frontier wars: lessons form asymmetric conflicts", *Military Review*, Sept - oct. 2004.
- 91 - See Charles Messenger (edi), *Reader Guide to Military History*, London & Chicago, Fitzory Dearborn Pub., 2001 -
- 92 - See K.Mckenri, "The revenge of the militants: asymmetric threat & the neat", QDR, *Washington, Institute for National Defense University*, 2000.
- ۹۳ - بروس بنت، «پاسخ به تهدیدهای نامتقارن»، سیدمحمد کمال سروریان، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، گزارش راهبردی، شماره ۱۳۸۳، صص ۵.
- ۹۴ - رضا کلهر، «راهبرد جنگ نامتقارن»، فصلنامه راهبرد دفاعی، سال ۲، ش ۴، (تابستان)

Press, 1995.

- 69 - See Barry Holden (edi), *The Global Democracy*, London & York, Routledge, 2000; p. Hirst & G.Tompson, *Globalization in Question*, Cambridge, Polity Press, 1996.
- 70 - See Marthin Shaw, *Global Society & International Relation*, Polity Press, 1994; Svrker Gustavsson & L. Lewin (edis), *Future of The Notion-State*, Routledge, 1996.
- 71 - See P. Katzenstein (edi), *The Culture of National Security: Norms & Identity in Word Politics*, New York, Columbia University Press, 1996; *Our Global Neighbour hood*, available: <http://www.egg.ch/contents 12-2 htm1> -
- 72 - Ibid.
- ۷۳ - این روایت را به صورت مبسوط در اثر زیر آورده‌ام. رک: اصغر افتخاری، «جامعه شبکه‌ای: نسبت منفعت و امنیت در عصر جهانی»، فصلنامه مطالعات راهبردی، شماره ۱۱ و ۱۲، بهار و تابستان ۱۳۸۰.
- ۷۴ - یاسپرس در این ارتباط می‌گوید: «دیگر آن جایی (Outside) وجود ندارد. جهان به هم نزدیک شده است. یک زمین واحد داریم... تمامی مسائل ضروری ما صبغه جهانی دارد. موقعیت فعلی ما بشری و نه ملی است.» (From: Marthin Albrow, *The Global Age*, Polity Press, 1996, p. 75).
- ۷۵ - ریچارد میتو و جرج شاموگ، «تهدیدهای فرامرزی و آسیب‌پذیری‌های ملی»، مجتبی عطارزاده، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال ۲، پاییز ۱۳۷۸، شماره ۳، صص ۸ - ۱۰۷.
- ۷۶ - جان.ام. کالینز، جغرافیای سیاسی - نظامی، احمدرضا نطاء، تهران، دوره عالی جنگ سپاه، ۱۳۷۹، صص ۳۳.
- ۷۷ - جهت طراحی این تعریف از منابع زیر استفاده شده است: پیروز مجتهدزاده، ایده‌های ژئوپلیتیک و واقعیت‌های ایرانی، تهران، فنی، ۱۳۷۹، صص ۲ - ۳۱؛ «فرهنگ امنیت جهانی»، پیشین، صص ۷ - ۱۴.
- 78 - See Michael Rene, *National Security*, World Watch Inc., 1989; Robert Mandel, *The Changing Face of National Security*, Green, Wood Press, 1994.
- 79 - See Dietrich Fisher, *Non-Military Aspects of Security*, U.K., C.U.P., 1993.
- 80 - See Immanuel Wallerstein, *Geopolitics & Geoculture*, Cambridge, C.U.P., 1991; G. Tuathail, *Critical Geopolitics*, London, Routledge, 1996.

۱۳۸۴، ص ۱۲۸.

95 - See Willaiam Hartman, *Globalization & Asymmetric Warfare*, Albama, Maxwell Air Force Base, April, 200; Bruce Bennett, et.al. "What are asymmetric strategies", RAND, 1998.

96 - See Ivan Arroguin Toft, "How the Weak win Wars: a theory of asymmetric conflict", *International Security*, Vol, 26, no, 1, (summer) 2001 -

۹۷ - «راهبرد جنگ نامتقارن»، پیشین، ۳ - ۱۲۲.

۹۸ - همان، ص ۱۲۳.

۹۹ - جهت آشنایی با تاریخ و تلقی‌های موجود از این علم رک: مرتضی مطهری، *آشنایی با علوم اسلامی*، تهران، صدرا، ۱۳۶۷، ج ۱ (منطق - فلسفه)، به‌ویژه: بخش اول.

۱۰۰ - به منظور آشنایی با مبادی نظری این بحث و طرح مقوله «منطق» در حوزه «مطالعات امنیتی» رک: اصغر افتخاری، «منطق معادلات امنیت ملی» *فصلنامه مطالعات راهبردی*، سال ۴، ش ۴، زمستان ۱۳۸۰، شماره مسلسل ۱۴، صص ۲۵ - ۵۰.

۱۰۱ - جهت مطالعه مبسوط در مبادی طراحی این سه منطق عمومی رک: «فرهنگ امنیت جهانی»، پیشین، صص ۲۱ - ۹؛ اصغر افتخاری، «حوزه ناامنی: بنیادهای فرهنگی مدیریت استراتژیک و مقوله امنیت داخلی در ایران»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، سال ۲، ش ۳، (بهار) ۱۳۷۸، صص ۳۱ - ۲۷؛ اصغر افتخاری، «جامعه شبکه‌ای: نسبت منفعت با امنیت در آغاز هزاره سوم»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، سال ۴، شماره مسلسل ۱۱ و ۱۲، صص ۴۷ - ۲۳.

۱۰۲ - محمدجواد لاریجانی، *مقولاتی در استراتژی ملی*، تهران، مرکز ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۹، ص ۴۰.

۱۰۳ - این دسته‌بندی از جهان‌بینی‌ها، در حوزه مطالعات سیاسی - اجتماعی دارای اهمیت ارزش بالایی است. از حیث نظری نویسندگانی چون امام محمد غزالی در طرح مقوله «مصلحت» آن را به‌صورت کاربردی و موثری به کار گرفته است و متعاقباً این الگو در مطالعات بعدی تکمیل و توسعه یافته است. به منظور یک مطالعه موردی در این زمینه برای آشنایی با آثار ناشی از این تقسیم‌بندی رک: ابوحامد محمدالغزالی، *المستصفی من علم‌الاصول*، قم، دارالذخایر، ۱۳۲۲؛ البوطی، محمدسعید رمضان، *ضوابط المصلحه فی الشریعه الاسلامیه*، سوریه (الدار المتحدده للطباعه و النشر) و بیروت (موسسه الرسالیه)، ۱۹۹۲.

۱۰۴ - نک: مراحل بنیادین اندیشه در مطالعات امنیت ملی، پیشین، به‌ویژه رویکردهای مدرن و پست‌مدرن؛ علی ربیعی، *مطالعات امنیت ملی*، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۸۳، صص ۷ - ۱۵۰؛ صلاح نصر، *جنگ روانی*، محمود حقیقت کاشانی، تهران، سروش، ۱۳۸۰.

۱۰۵ - جهت بررسی مبسوط در این زمینه رک: اصغر افتخاری، *مصلحت و سیاست؛ رویکردی*

اسلامی، تهران، انتشارات دانشگاه امام صادق(ع)، ۱۳۸۴؛ محمد سعید رمضان البوطی، *مصلحت و شریعت*، اصغر افتخاری، تهران، گام نو، ۱۳۸۴.

۱۰۶ - نک: جعفر بن حسن حلی، *شرائع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام*، عبدالحسین محمدعلی، نجف، مطبعه الآداب، ۱۳۸۹؛ روح‌الله خمینی، *تحریر الوسیله*، تهران، مکتب الاعتماد، ۱۴۰۳؛ الماوردی، *الاحکام السلطانیه*، القا، دونه، تاریخ، ۱۲۹۸ هـ؛ ملااحمدنراقی، *عوائد الایام*، قم، مرکز الابحاث و الدراسات الاسلامیه، ۱۴۱۷.

۱۰۷ - به منظور مطالعه موردی در این خصوص در حوزه نظام بین‌الملل رک: اصغر افتخاری، «سیاست جهانی در قرن بیست و یکم: رویکرد ایرانی»، در: *کتاب امنیت بین‌الملل*، تهران، موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران، ۱۳۸۳، صص ۳۰۴ - ۲۵۱.

۱۰۸ - به منظور آشنایی با این تلقی از استراتژی و برآوردهای استراتژیک رک: اصغر افتخاری، *اصول عملیاتی طراحی استراتژی*، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، گزارش راهبردی شماره ۱۲۷۴۲، ۱۳۸۱؛ اصغر افتخاری، *روش طراحی استراتژی ملی در جمهوری اسلامی ایران*، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، گزارش راهبردی شماره ۴۴۷۲۳، ۱۳۸۱.

۱۰۹ - کاربرد روش‌ها و اثباتی در حوزه مطالعات امنیتی را در اثر زیر بخوانید: اصغر افتخاری و قدیر نصری، *روش و نظریه در امنیت پژوهی*، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۳، فصل اول.

۱۱۰ - برای مثال به آثار زیر مراجعه شود که به همین نگرش بحث تهدیدات اجتماعی را موردی بررسی قرار داده است. عباس عبدی و محسن گودرزی، *تحولات فرهنگی در ایران*، تهران، انتشارات روش، ۱۳۷۸؛ الهام میری آشتیانی، *مقدمه‌ای بر آسیب‌شناسی مسائل اجتماعی در ایران*، تهران، مرکز بررسی‌های استراتژیک ریاست جمهوری، ۱۳۸۳.

۱۱۱ - *جنگ روانی*، پیشین، ص ۸۴.

۱۱۲ - *مردم، دولت‌ها و هراس*، پیشین، صص ۵ - ۱۴۴.

۱۱۳ - به نقل از: همان.

114 - See Joel S.Migdal, *Strong, Societies & Weak States: State - Society Relations & State Capabilities in the Third World*, Princeton, p.u.p., 1988.

115 - See *Crisis in the Third World*, op. cit., pp. 60-2, 230-5.

116 - Bill Mc Sweeney, *Security, Identity & Interest: A Sociology of International Relations*, Cambridge, C.U.P., 1999, pp. 89-90.

117 - Ibid, p. 89.

فصل چهارم

نتیجه گیری

واقعیت این است که سهم شناخت در مدیریت پدیده‌ها، متناسب با سیر تحول جوامع بشری پیوسته در حال افزایش است، افزون بر این‌که در عرصه‌های فنی این نکته برای خود مدیران اهمیت بسیار دارد، در سایر حوزه‌ها نیز توجه بسیاری از تحلیلگران را به خود معطوف داشته است که نتیجه آن توسعه و افزایش حجم مطالعات نظری - کاربردی می‌باشد. از این منظر «موضوعات»، مقولاتی پیچیده ارزیابی می‌شوند که فقط از طریق تامل در مبانی، مبادی و ابعاد مختلف آنهاست که می‌توان به تصویری جامع و کامل‌تر از آنها دست یافت؛ تصویری که متعاقبا بتواند موضوع مدیریت و کاربرد قرار گیرد. به همین دلیل نیز می‌باشد که پیوند حوزه‌های نظری - کاربردی در عصر حاضر بسیار زیاد ارزیابی می‌شود. این موضوع در بحث از «تهدید» که اصولا با نگاهی «کاربردی» طرح و بررسی می‌شود، حائز اهمیت بسیار است. اولویت و ارزشمندی «امنیت» برای مردم و دولت و تعریف «صیانت از امنیت در قبال هر گونه از تهدید» به مثابه رسالت نخستین دولت‌ها، تماما دلالت بر آن دارد که «تهدیدشناسی» و رسیدن به اصول و الگوهایی که قابلیت تفسیر، تحلیل و در نهایت تجویز را داشته باشند، نه یک نیاز نظری صرف، بلکه ضرورتی حیاتی به شمار می‌آید که با منافع حیاتی هر دولت در ارتباط است.

بر این اساس، توقع می‌رفت که «تهدید» دو مقام اساسی را به‌صورت توأمان بیابد. نخست آن‌که به پرسشی بنیادین در حوزه مطالعات امنیتی تبدیل شود و در نتیجه حجمی قابل قبول از مطالعات فلسفی - نظری پیرامون آن

تولید شود که ماهیت پیچیده این مقوله را تبیین و تشریح نماید. دیگر آن که به موضوعی حساس نزد استراتژیست‌ها بدل گردد و در نتیجه آن، الگوهای کارآمد برای مقابله و مدیریت تهدیدات طراحی شود. اما به دلایل متعدد هیچ یک از این دو مهم چنان که شایسته و بایسته است محقق نگردید. چنان که مشاهده می‌شود، «تهدید» مفهومی توسعه نیافته است که تابع الگوهای عمومی مدیریت در حوزه‌های اقتصادی تصور می‌شود، حال آن که شان و اهمیت تهدیدات به مراتب بالاتر از آن است که چنین تصویری از آن شکل بگیرد.

تعریف عمومی و سنتی امنیت به «وضعیت مبنی بر نبود تهدید» و شیوع آن، بر این مفروض استوار است که «تهدید» مفهومی «واضح» و «شفاف» است که از ارائه هرگونه تعریفی بی‌نیاز است. این رویکرد می‌توانست برای تحلیلگران نسل اول مباحث امنیتی قابل قبول باشد و درک وجدانی از تهدید را به مثابه «تعریف تهدید» مطرح سازد، اما در پی تحول جوامع بشری و ظهور اذهان نقادی که خواهان دستیابی به تعاریفی دقیق و مستقل از واژگان و پدیده‌ها بودند، به شدت مورد نقد واقع شده و لذا مباحث زبان‌شناسانه‌ای مطرح می‌شود که از «معنا» و «مصادیق» تهدید پرسش می‌نمایند. در این چشم‌انداز است که ابهام واژه «تهدید» نه تنها کمتر از «امنیت» ارزیابی نمی‌شود، بلکه به مراتب پیچیده‌تر و مبهم‌تر معرفی می‌گردد.

وضعیت بالا صرفاً یک فعالیت نظری و دانش‌افزایانه نبود که مباحث دقیق و فلسفی «معناشناختی» را در پی داشته باشد. در مقام عمل نیز مشاهده می‌شود که بازیگران مختلف نسبت به ابهام «تهدید» واکنش نشان داده و دقیق کردن آن را از طریق تعریف با ارائه شاخص‌های عینی و مشخص خواستار می‌شوند. برای مثال می‌توان به طرح مسائل عملی‌ای از قبیل موارد زیر اشاره داشت: - در حالی که برخی از بازیگران انگیزه تهدیدگری نسبت به دیگران را ندارند، مشاهده می‌شود که بازیگر مقابل رفتار آنها را یک تهدید ارزیابی کرده

و واکنش‌های خصمانه‌ای را اظهار می‌دارد. (و بالعکس)

- در حالی که وضعیت ظاهراً ایمن و عاری از تهدید به نظر می‌رسد، اما وجود احساس ناامنی منجر می‌شود تا بازیگر نسبت به اجرای سیاست‌های معطوف به مدیریت تهدید اقدام ورزد.

- دولتمردان مختلف نسبت به یک پدیده واحد، برداشت متفاوتی داشته و مشاهده می‌شود که برخی آن را فرصت و برخی آن را تهدید تلقی می‌کنند.

- عدم توجه به ماهیت رتبه‌بندی بودن تهدید، باعث می‌شود تا پدیده‌هایی که از ارزش امنیتی یکسانی برخوردار نیستند با عنوان عمومی تهدید از آنها یاد می‌شود. مثلاً یک مشکل به یک تهدید ارتقا یابد و ...

حالاتی از قبیل آنچه که آمد در عرصه سیاست عملی بسیار است و لذا گذشته از مباحث زبان‌شناسانه، این پرسش اساسی نیز مطرح می‌شود که شاخص شناخت تهدید از غیر آن کدام است؟ چگونه می‌توان گونه‌های مختلف پدیده‌های سیاسی - اجتماعی را از یکدیگر تمییز داد و همه آنها را «تهدید» ارزیابی نکرد؟

تحقیق حاضر در واقع نقطه آغازینی است برای ارائه پاسخ به این پرسش‌ها و مولف به دنبال آن بوده تا اولاً - مرزهای مفهومی و ثانیاً - شاخص‌های مصداقی تهدیدشناسی را معرفی و عرضه بدارد. برای این منظور دو چهره متفاوت (ولی مرتبط) تهدید را شناسایی و معرفی نموده است. نتیجه مطالعات انتولوژیک ارائه تصویری معناشناسانه از تهدید است که «در نسبت با» منافع مرجع تهدید درک و فهم می‌شود. به عبارت دیگر «تهدید» یک «ارزیابی» و نه یک «پدیده» است. به این معنا که پدیده‌های سیاسی - اجتماعی از حیث شیوع و میزان کنترلی که بر آنها اعمال می‌شود، به هفت دسته اصلی قابل تقسیم هستند: موضوع، مساله، مشکل، معضل، خطر، بحث و بحران. هریک از این وضعیت‌ها، می‌تواند برای بازیگری «تهدید» یا «برعکس» باشد. به همین

دلیل است که در مقام تحلیل انتولوژیک «تهدید»، بر این اصل تاکید بسیار رفته است که تهدید نه واژه‌ای هم عرض و یا در ادامه واژگان مذکور، بلکه اصطلاحی عام و مشتعل بر همه آنها می‌باشد.

ملاحظه مذکور در حوزه تحلیل عملی که با هدف شناسایی مصادیق «تهدید» طراحی شده است، نتایج ثمربخشی در پی دارد که معرفی شاخص‌های هشت‌گانه «شناخت یک تهدید در عمل» از جمله آنهاست. بر این اساس مولف یک دستگاه هشت رکنی‌ای را طراحی و پیشنهاد می‌نماید که می‌تواند یک پدیده سیاسی - اجتماعی را مورد سنجش قرار داده، میزان شدت و جدیت آن را برای دستگاه تصمیم‌سازی مشخص سازد. به نظر می‌رسد که تا ممل در این دستگاه و تلاش برای بالا بردن میزان دقت و حساسیت آن، در حوزه سیاست عملی یک ضرورت غیرقابل انکار باشد.

در همین راستا و در آخرین بخش‌گونه‌شناسی تهدیدات آورده شده است که جامع دستگاه‌های مختلف تقسیم‌بندی تهدیدات - اعم از سنتی و جدید - می‌باشد. بر این اساس در حالی که گونه‌های سنتی جغرافیایی یا ابعاد متعارف تهدید برشمرده شده‌اند، از رویکردهای نوین در حوزه تهدیدشناسی - یعنی تهدیدات متعادل / نامتعادل و یا متقارن / نامتقارن - نیز بحث به عمل آمده است. چنین به نظر می‌رسد که مجموع مطالب ماهیت شناسانه و معرفت‌شناسانه‌ای که در باب «تهدید» در این اثر آمده، می‌تواند دست‌مایه تحلیل‌های علمی - کاربردی حوزه «تهدیدشناسی» قرار گیرد. هدف غایی از این گونه مطالعات آن است که با دستیابی به شناختی بهتر از تهدیدات، امکان طراحی الگوهای مدیریت کارآمد تهدیدات فراهم آید. به عبارت دیگر، پرداختن به اصول اصلی حاکم بر مدیریت تهدیدات و شناخت الگوهای مختلف در این زمینه، موضوعی حساس و متعلق به حوزه تلاقی مطالعات نظری - عملی است که مولف امید دارد در مجلدی دیگر به صورت مستقل به آن بپردازد.

فهرست منابع و مآخذ

منابع فارسی

کتاب

- ۱ - اپتر، دیوید و چارلز آندریین، *اعتراض سیاسی و تغییر اجتماعی*، محمدرضا سعیدآبادی، تهران، پژوهشکده، مطالعات راهبردی، ۱۳۸۰.
- ۲ - احمدی، بابک، *از نشانه‌های تصویری تا متن: به سوی نشانه‌شناسی ارتباط دیداری*، تهران، مرکز، ۱۳۷۱.
- ۳ - احمدی، بابک، *ساختار و تاویل متن: نشانه‌شناسی و ساختارگرایی*، تهران، مرکز، ۱۳۷۰.
- ۴ - آزر، ادوارد و چونگ این مون، *امنیت ملی در جهان سوم*، مترجم: ناشر، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی ۱۳۷۹.
- ۵ - آرنه، هانا، *خشونت، عزت‌الله فولادوند*، تهران، خوارزمی، ۱۳۵۹.
- ۶ - آرنه، اریک، *ظرفیت نظامی و خطر بروز جنگ*، سیدشمس‌الدین میرابوطالبی و دیگران، تهران، دوره عالی جنگ سپاه، ۱۳۷۹.
- ۷ - افتخاری اصغر (به اهتمام)، *جهانی شدن: چالش‌ها و ناامنی‌ها*، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۰.
- ۸ - افتخاری اصغر (به اهتمام)، *ناامنی جهانی: بررسی چهره دوم جهانی شدن*، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۰.
- ۹ - افتخاری، اصغر (به اهتمام)، *خشونت و جامعه*، تهران، سفیر، ۱۳۷۹.
- ۱۰ - افتخاری، اصغر (گردآوری و ترجمه)، *مراحل بنیادین اندیشه در مطالعات امنیت ملی*، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۱.
- ۱۱ - افتخاری، اصغر، *مصلحت و سیاست: رویکردی اسلامی*، تهران، انتشارات دانشگاه امام صادق (ع)، ۱۳۸۴.
- ۱۲ - افتخاری، اصغر و علی‌اکبر کمالی، *رویکرد دینی در تهاجم فرهنگی*، تهران،

- سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی، ۱۳۷۷.
- ۱۳ - افتتاحی، اصغر و قدیر نصری، روش و نظریه در مطالعات امنیتی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۳.
- ۱۴ - افتتاحی، اصغر، استراتژی ضربه موثر و محدود، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، گزارش راهبردی بهمن ۱۳۸۰.
- ۱۵ - افتتاحی، اصغر، درآمدی بر خطوط قرمز در رقابت‌های سیاسی، تهران، مرکز بررسی‌های استراتژیک ریاست جمهوری، ۱۳۸۱.
- ۱۶ - افتتاحی، اصغر، اصول عملیاتی طراحی استراتژی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، گزارش راهبردی شماره ۱۴۷۴۲، ۱۳۸۱.
- ۱۷ - افتتاحی، اصغر، روش طراحی استراتژی ملی در جمهوری اسلامی ایران، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، گزارش راهبردی شماره ۲۴۷۲۳، ۱۳۸۱.
- ۱۸ - اوسپنسکی، پ.د.، ارغنون سوم، محمد تقی بهرامی حران، تهران، چاپ و نشر بنیاد، ۱۳۷۰.
- ۱۹ - برچر، مایکل، بحران در سیاست جهان، جمعی از مترجمان، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ج ۲، ۱۳۸۲.
- ۲۰ - برژینسکی، زیگنیو، در جست‌وجوی امنیت ملی، ابراهیم خلیلی، تهران سفیر، ۱۳۶۹.
- ۲۱ - بنت، بروس، پاسخ به تهدیدهای نامتقارن، سیدمحمد کمال سروریان، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، گزارش راهبردی، شماره ۱۳۸۳، ص ۵.
- ۲۲ - بوزان، باری، مردم دولتها و هراس، مترجم: ناشر، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۸.
- ۲۳ - بوزمان، آدا. بی، اطلاعات استراتژیک و کشورداری، مترجم: ناشر، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۲.
- ۲۴ - پای، لوسین و دیگران، بحران‌ها و توالی‌ها در توسعه سیاسی، غلامرضا خواجه‌سروی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۰.
- ۲۵ - پوپر، گارل، شناخت عینی، احمد آرام، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴.
- ۲۶ - تاجیک، محمدرضا، مدیریت بحران، تهران، فرهنگ گفتمان، ۱۳۷۹.
- ۲۷ - تاجیک، محمدرضا، مقدمه‌ای بر استراتژی‌های امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران، تهران، مرکز بررسی‌های استراتژیک ریاست جمهوری، ج ۱، ۱۳۸۱.
- ۲۸ - تریف، تری، و دیگران، مطالعات امنیتی نوین، علیرضا طیب و وحید بزرگی،

- تهران پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۳.
- ۲۹ - توکودیدس، تاریخ جنگ پلوپونزی، محمد حسن لطفی، تهران، خوارزمی، ۱۳۷۷.
- ۳۰ - جمعی از نویسندگان، مطالعات استراتژیک در جمهوری اسلامی ایران، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۴.
- ۳۱ - جمعی از نویسندگان، بازده سپتامبر: نگاه ایرانی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، گزارش شماره ۴۳۱۴۸، ۱۳۸۱.
- ۳۲ - جنکینز، ریچارد، هویت اجتماعی، تورج یاراحمدی، تهران، شیرازه، ۱۳۸۱.
- ۳۳ - دریفوس، هیوبرت و پل رابینو، میشل فوکو، حسین بشریه، تهران، نی، ۱۳۷۶.
- ۳۴ - ربیعی، علی، مطالعات امنیت ملی، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۸۳.
- ۳۵ - رضاقلی، علی، جامعه‌شناسی خودکامگی، تهران، نی، ۱۳۷۱.
- ۳۶ - رمضان البوطی، محمد سعید، مصلحت و شریعت، اصغر افتتاحی، تهران، گام‌نو، ۱۳۸۴.
- ۳۷ - رویمر، جان ای، برابری فرصت، محمد خضری، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۲.
- ۳۸ - ساندرز، دیوید، الگوهای بی‌ثباتی سیاسی، مترجم: ناشر، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۰.
- ۳۹ - سروش، عبدالکریم، (ترجمه و گزینش) علم‌شناسی فلسفی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۲.
- ۴۰ - سروش، عبدالکریم، درس‌هایی در فلسفه علم/اجتماع، تهران، نی، ۱۳۷۴.
- ۴۱ - سروش، عبدالکریم، قبض و بسط تئوریک شریعت، تهران، صراط، ۱۳۷۰.
- ۴۲ - سلطانی، مهدی (به اهتمام)، فراگیری تخمین در سیاست و اطلاعات، تهران، مرکز بررسی‌های استراتژیک ریاست جمهوری، ۱۳۸۱.
- ۴۳ - سیف‌زاده، سید حسین، مبانی و مدل‌های تصمیم‌گیری در سیاست خارجی، تهران، قومس.
- ۴۴ - سیف‌زاده، سید حسین، نوسازی و دگرگونی سیاسی، تهران، سفیر، ۱۳۶۸.
- ۴۵ - طیب، علیرضا (گردآوری و ترجمه)، ارزیابی‌های انتقادی در زمینه امنیت بین‌المللی، تهران، نی، ۱۳۸۰.
- ۴۶ - طیب، علیرضا (گردآوری و ترجمه)، تکنولوژی اطلاعات، تهران، سفیر، ۱۳۷۹.
- ۴۷ - عبدی عباس و محسن گودرزی، تحولات فرهنگی در ایران، تهران، انتشارات روشن، ۱۳۷۸.
- ۴۸ - عزتی، عزت‌الله، ژئواستراتژی، تهران، سمت، ۱۳۷۳.

- ۴۹ - فاستر، مایکل بی، *خداوندان اندیشه سیاسی*، جواد شیخ‌الاسلامی، تهران، امیرکبیر، جلد ۱، قسمت ۱، ۱۳۵۸.
- ۵۰ - فریدی عراقی، عبدالحمید، *روشهای مسالمت‌آمیز حل و فصل اختلافات بین‌المللی*، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۶۸.
- ۵۱ - کاستلز، مانوئل، *عصر اطلاعات*، (۳ جلد)، جمعی از مترجمان، تهران، طرح نو، ۱۳۸۰.
- ۵۲ - کاظمی، سیدعلی، *دیپلماسی نوین*، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۸.
- ۵۳ - کالینز، جان. ام.، *جغرافیای سیاسی - نظامی*، احمدرضا تقاء، تهران، دوره عالی جنگ، ۱۳۷۹.
- ۵۴ - کانت، ایمانوئل، *صلح پایدار*، محمد صبوری، تهران، به باوران، ۱۳۸۰.
- ۵۵ - کیسینجر، هنری، *دیپلماسی آمریکا در قرن ۲۱*، تهران، موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران، ۱۳۸۱.
- ۵۶ - کلک، استوارت، *چارچوب‌های قدرت*، مصطفی یونسی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۹.
- ۵۷ - کلیتون، دیوید، *دو رویه منفعت ملی*، اصغر افتخاری، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۹.
- ۵۸ - گار، تدرابرت، *چرا انسانها شورش می‌کنند*، علی مرشدی‌زاد، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۷.
- ۵۹ - گری، کالین اس.، *سلاح جنگ‌افروز نیست: سیاست، استراتژی و فناوری نظامی*، احمد علیخانی، تهران، دوره عالی جنگ، ۱۳۷۸.
- ۶۰ - لاریجانی، محمدجواد، *مقولاتی استراتژی ملی*، تهران، مرکز ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۹.
- ۶۱ - لنکستر، لین، *خداوندان اندیشه سیاسی*، ج ۳، ق ۱، علی رامین، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۰.
- ۶۲ - لوکس، استیون، (ویراستار)، *قدرت: نشر شیاطینی یا فرانسایی*، فرهنگ رجایی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۰.
- ۶۳ - لیتل، دانیل، *تبیین در علوم اجتماعی: درآمدی بر فلسفه علم الاجتماع*، عبدالکریم سروش، تهران، صراط، ۱۳۷۳.
- ۶۴ - لیک، دیوید و پاتریک مورگان، *نظم‌های منطقه‌ای*، سید جلال دهقانی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۱.
- ۶۵ - مؤمنی، هوشنگ، *مدیریت فناوری‌های اطلاعات و ارتباطات*، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۸۰.

- ۶۶ - ماکیاوولی، نیکولو، *شهریار*، داریوش آشوری، تهران، کتاب پرواز، ۱۳۶۶.
- ۶۷ - ماندل، رابرت، *چهره متغیر امنیت ملی*، مترجم: ناشر، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۹.
- ۶۸ - مجتهدزاده، پیروز، *ایده‌های ژئوپلیتیک و واقعیت‌های ایرانی*، تهران، فنی، ۱۳۷۹.
- ۶۹ - مطهری، مرتضی، *آشنایی با علوم اسلامی*، تهران، صدرا، ۱۳۶۷.
- ۷۰ - مهدوی، محمدتقی، *تکنولوژی اطلاعات و اطلاعات تکنولوژی*، تهران، چاپار، ۱۳۷۹.
- ۷۱ - مورگنتا، هانس جی.، *سیاست میان ملت‌ها*، حمیرا مشیرزاده، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۹.
- ۷۲ - مویر، ریچارد، *درآمدی نو بر جغرافیای سیاسی*، دره میرحیدر و سپیدیچی صفوی، تهران، سازمان جغرافیای نیروهای مسلح، ۱۳۷۹.
- ۷۳ - میری آشتیانی، الهام، *مقدمه‌ای بر آسیب‌شناسی مسائل اجتماعی در ایران*، تهران، مرکز بررسی‌های استراتژیک ریاست جمهوری، ۱۳۸۳.
- ۷۴ - میلر، دیوید، *ملیت*، داوود غرایاق زندی، تهران، موسسه مطالعات ملی، ۱۳۸۳.
- ۷۵ - نصر، صلاح، *جنگ روانی*، محمود حقیقت‌کاشانی، تهران، سروش، ۱۳۸۰.
- ۷۶ - نوذری، حسینعلی، *بازخوانی هابرماس*، تهران، چشمه، ۱۳۸۱.
- ۷۷ - هابز، توماس، *لویاتان*، حسین بشیریه، تهران، نی، ۱۳۸۰.
- ۷۸ - هالیستی، کی. جی.، *مبانی تحلیل سیاست بین‌الملل*، بهرام مستقیمی و مسعود طارم سری، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۸۳.
- ۷۹ - هیلزگری، کریس، *جنگ پست‌مدرن*، احمدرضا تقاء، تهران، دوره عالی جنگ‌سپاه، ۱۳۸۱.
- ۸۰ - واترز، مالکوم، *جهانی شدن*، اسماعیل مردانی گیوی و سیاوش مریدی، تهران، سازمان مدیریت صنعتی، ۱۳۷۹.
- ۸۱ - ولی‌پور زرومی، سید حسین، *گفتمان‌های امنیت ملی در جمهوری اسلامی ایران*، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۳.
- ۸۲ - وودکاک، جورج، *آنا‌تزیسم*، هرمز عبداللهی، تهران، انتشارات، معین ۱۳۶۸.

مقاله

- ۱ - استکهاوس، ماکس، «سیاست و دین» در: *فرهنگ و دین*، (ویراسته) میرچا الیاده، هیات مترجمان، (زیر نظر) بهاء‌الدین خرمشاهی، تهران، طرح نو، ۱۳۷۴.
- ۲ - افتخاری، اصغر، «امنیت‌سازی؛ تحلیلی نشانه‌شناسیک»، *فصلنامه مطالعات*

- ۱۷ - رومی، پل، «معمای امنیت اجتماعی»، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال ۶، شماره ۳، (پاییز)، ۱۳۸۲، شماره مسلسل ۲۱.
- ۱۸ - طباطبایی یزدی، رویا، «تور ایمنی و استراتژی‌های تامین اجتماعی در دوران گذار»، فصلنامه راهبرد، ش ۲۵، (پاییز) ۱۳۸۱.
- ۱۹ - فایراند، پل، «چگونه باید از جامعه در برابر علم دفاع کرد»، فصلنامه ارغنون، سال ۱، (بهار) ۱۳۷۳.
- ۲۰ - کلهر، رضا، «راهبرد جنگ نامتقارن»، فصلنامه راهبرد دفاعی، سال ۲، ش ۴، (تابستان) ۱۳۸۴، ص ۱۲۸.
- ۲۱ - میتو ریچارد و جرج شامبوگ، «تهدیدهای فرامرزی و آسیب‌پذیری‌های ملی»، مجتبی عطارزاده، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال ۲، پاییز ۱۳۷۸.
- ۲۲ - هایدگر، مارتین، «پرسش از تکنولوژی» در: فصلنامه ارغنون، سال ۱، (بهار)، ۱۳۷۳.
- ۲۳ - وپور، الی، «امنیتی کردن و غیرامنیتی کردن»، فصلنامه فرهنگ اندیشه، سال ۱، شماره ۳ و ۴، (پاییز و زمستان) ۱۳۸۰.

منابع انگلیسی

BOOK

- 1 - Albrow, Martin, The Global Age, Polity Press, 1996.
- 2 - Adler, Emanuel & M. Barnett (eds) *Security Communities*, Cambridge, C.U.P., 1998.
- 3 - Allan S., News Culture, Buckingham & Philadelphia, Open University Press, 1999.
- 4 - Archer, John (edi) *Male Violence*, Routledge, 1994.
- 5 - Aristotle, Ethics, tra. J.A.K. Thamsom, New York, Penquine, 1955.
- 6 - Bateson, G. A *Sacred Vnity*, New York, Harper Collins, 1991.
- 7 - Bennet, t Bruce, et.al. What Are Asymmetric Strategies, RAND, 1998.
- 8 - Bergen John, Military Communications: A Test for Technology, Washington, U.S Army, 1985.
- 9 - Bernstein, R., *The Restructuring of Social & Political Theory*, London, Macmilan, 1979.

- راهبردی، سال ۶، شماره ۳، (پاییز) ۱۳۸۳، شماره مسلسل ۲۱.
- ۳ - افتخاری، اصغر، «فرهنگ امنیت اجتماعی» در: امنیت جهانی: رویکردها و نظریه‌ها (مک کین‌لای - و - آر لیتل)، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۰.
- ۴ - افتخاری، اصغر، «منطقه‌گرایی نوین و امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران»، فصلنامه راهبرد، ش ۲۷، (بهار) ۱۳۸۲، صص ۹۰ - ۲۷۹.
- ۵ - افتخاری، اصغر، «اثبات سیاسی رسانه‌ای» در: رسانه‌ها و ثبات سیاسی در جمهوری اسلامی ایران، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۰.
- ۶ - افتخاری، اصغر، «جامعه شبکه‌ای: نسبت منفعت و امنیت در عصر جهانی»، فصلنامه مطالعات راهبردی، شماره ۱۱ و ۱۲، بهار و تابستان ۱۳۸۰.
- ۷ - افتخاری، اصغر، «حوزه نامنتی: بنیادهای فرهنگی مدیریت استراتژیک و مقوله امنیت داخلی در ایران»، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال ۲، ش ۳، (بهار) ۱۳۷۸.
- ۸ - افتخاری، اصغر، «در باب جنگ: معنا و مقام جنگ در گفتمان‌های امنیتی معاصر»، راهبرد دفاعی، سال ۲، شماره ۵، (پاییز) ۱۳۸۳.
- ۹ - افتخاری، اصغر، «ساخت اجتماعی امنیت»، فصلنامه دانش انتظامی، سال ۳، ش ۴، زمستان ۱۳۸۰.
- ۱۰ - افتخاری، اصغر، «ساختار نظام بین‌الملل»، فصلنامه مطالعات راهبردی، زمستان ۱۳۸۲.
- ۱۱ - افتخاری، اصغر، «سیاست جهانی در قرن بیست و یکم: رویکرد ایرانی» در: کتاب امنیت بین‌الملل، تهران، موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران، ۱۳۸۳.
- ۱۲ - افتخاری، اصغر، «منطق معادلات امنیت ملی» فصلنامه مطالعات راهبردی، سال ۴، ش ۴، زمستان ۱۳۸۰، شماره مسلسل ۱۴، صص ۲۵ - ۵۰۵.
- ۱۳ - افتخاری، اصغر، «ناامنی محدود» در: (مجموعه مقالات) جهان شمولی اسلام و جهانی‌سازی، تهران، شانزدهمین کنفرانس بین‌المللی وحدت اسلامی، جلد ۲، ۱۳۸۲، صص ۲۴۶ - ۱۹۴.
- ۱۴ - افتخاری، اصغر، «بحران ژئواستراتژیک» تهران، مرکز تحقیقات استراتژیک دفاعی، نمای راهبردی، (زمستان ۱۳۸۳)
- ۱۵ - بوزان، باری، «آشنایی با مکتب کپنهاگ»، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال ۳، شماره ۳، ۱۳۷۹.
- ۱۶ - روزنا، جیمز، «منافع ملی» در: جمعی از نویسندگان، گزیده مقالات سیاسی - امنیتی، مترجم: ناشر، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۸.

- 25 - Dodds , K., *Geopolitics in a Changing World*, London, Prentice Hall, 2000.
- 26 - Douglas M. & A. Wildavsky, *Risk and Culture*, Berkeley, University of California Press, 1982.
- 27 - Evangelist , Matthew , *Innovation & the Arms Race*, Ithaca, Cornell U.P., 1988.
- 28 - Fay , Brain , *Social Theort & Political Praclice* , London ,George Allen & Unwin ,1977.
- 29 - Fisher , Dietrich, *Non-Military Aspects of Security*, U.K., C.U.P., 1993.
- 30 - Frank , Andre G., *Crisis in the Third World*, London, Heinemann, 1981.
- 31 - Freedman , Lawrwnce et.al (edis), *War, Strategy & International Politics*, Oxford, Clarendon Press, 1992
- 32 - Gans. H., *Deciding Whats News*, New York, Vintage, 1980.
- 33 - Gibson , Q , *The Logic of Social Inquiry* , London , Lone Reinner , 1969.
- 34 - Gustavsson , Svrker & L. Lewin (edis), *Future of The Notion - State*. Routledge, 1996.
- 35 - Habermas , Jurgen , *On The Logic of Social Science* , trans. Shierry W. NicholSEN & J.A. Stark , Oxfood , Polity Press , 1988.
- 36 - Habermas , Jurgen , *Toward a Rational Society*, trans. J. Shapiro, London , Heinemann , 1971.
- 37 - Hartman , Willaiam, *Globalization & Asymmetric Warfare*, Alabama, Maxwell Air Force Base, April, 2000.
- 38 - Held , David, *Democracy & Global Order*, Polity Press, 1995.
- 39 - Hirs , Paul t, *War and Power ir the 21 Century*, Polity Press, 2001.
- 40 - Hirst, P. & G.Tompson, *Globalization in Question*, Cambridge, Polity Press, 1996.
- 41 - Hobden , Stephan & John Hobson, *Historical Sociology Of*

- 10 - Binkin Martin, *Military Technology and Defense Manpower*, Washington, Brookings Instituton, 1986
- 11 - Blau , Peter , *Exchange & Power in Social Life*, John Wiley, 1964.
- 12 - Blechman , Barry M., *The Politics of National Security*, available: <http://www.oup.usa.org>.
- 13 - Boudon , Raymond, *Theories of Social Change: A Critical Approach*, Polity Press, 1986.
- 14 - Brown , Michael (edi) , *the International Dimensions of International Conflict* , Cambridge , MIT Press , 1996.
- 15 - Brzezinski , Zbigniew, *The Grand Chessboard*, Basic Books, 1997.
- 16 - Bull , Hcadly , *the Anarchical Society* , London , 1977.
- 17 - Bull , Hedley, *The Control of the Arms Race: Disarmament and Arms Control in the Missile Age*, London, Weidenfeld & Nicoloson, 1961.
- 18 - Buzan , Barry & Ole Waver, *Regions & Powers: The Structure of International Security*, Cambridge, C.U.P., 2003.
- 19 - Buzan Barry, Charles Jones and Richard Little, *The Logic of Anarchy; Neorealism to Structural Realism*, New York, Columbia University Press, 1993.
- 20 - Campell David, *Writhing Security: United State Foreign Politycy & the Politics of Identity*, Mancheste, M.U.p., 1992.
- 21 - Chalk , Peter, *Non - military Security & Global Order*, Macmillan Press LTD., 2000:
- 22 - Cox Robert, *Production, Power and World Order*, New York, Columbia University Press, 1987.
- 23 - Creveld , Martin van, *Technology & War*, New York, Free Press, 1989.
- 24 - Deutsh , K. et.al, *Political Community, and the North Atlantic Area*, Princeton, P.U.P., 1957.

- On The Moral Basis of Power & Peace, University of Kansas, 1999.
- 59 - Pfaltzgraff - Robert & Uri Raanan (edis), National Security Policy, U.S., Archon Books, 1984.
- 60 - Pyle , G , *The Concept of Mind* , Pergrine , 1963.
- 61 - Rabinsow , Paul & William M. Sullivan(edis), Interpretative Social Science, California, Berkeley & Losangeles, University of California Press, 1987.
- 62 - Rene , Michael, National Security, World Watch Inc., 1989.
- 63 - Rice , R. & C. Atkin (edis), Public Communication Campaigns, Thousand Oaks, CA: Sage, 2001.
- 64 - Rogers , Paul, Losing Control, London, Pluto Press, 2000.
- 65 - Rosenau , James A., Turbulance in World Poltics: A Theory of Change and Continuty, Princeton,P.U.P.,1990, chp. 1.
- 66 - Shaw , Marthin, Global Society & International Relation, Politiy Press, 1994.
- 67 - Singer , David, International Politics & Foreign Policy, New York & London, 1969.
- 68 - Skelton , T. & T.Allen (edis), Culture & Global Change, London & New York, Routledge, 1999.
- 69 - Strong, *Societies & Weak States: State – Society Relations & Migdal ,Joel , State Capabilities in the Third World*, Princeton, P.U.P., 1988.
- 70 - Subbarao , K., et.al., Safety Net Program & Poverty Reduction, Washington D.C., World Bank, 1997.
- 71 - Sweeney, Bill Security, Identity & Interest, Cambridge , C.U.P.,1999
- 72 - Tuathail , G., Critical Geopolitics, London, Routledge, 1996.
- 73 - Tuchman , G., Macking News: A Study in the Construction of Reality, New York, The Free Press, 1978.
- 74 - Wallerstein , Immanuel, Geopolitics & Geoculturc, Cambridge, C.U.P., 1991.

- International Relations, Cambridge, C.U.P., 2002.
- 42 - Hobden , Stephan, International Relation and Historcial Sociology, London & New York, 1998.
- 43 - Holden , Barry (edi), The Global Democracy, London & New York, Routledge, 2000.
- 44 - Hurrell , Andrew & N.Gaire (Odis), Inequality, Globalization & World Politics, Oxford, O.U.P., 1999.
- 45 - Katzenstein , Peter (edi), The Culture of National Security, New York, Columbia University Press, 1996.
- 46 - Knorr , Klaus & James Rosenau, Contending Approaches to International Politics, Princeton, P.U.P., 1969.
- 47 - Lupton , D. (ed), Risk and Sociocultural Theory: New Directions and Perspectives, Cambridge, C.U.P., 1999.
- 48 - Machiavelli, The Prince, (edited by) Quentin Skinner & R. Price, Cambridge, C.U.P., 1988.
- 49 - Mande , Robert I, The Changing Face of National Security, Green Wood Press, 1994.
- 50 - Messenger , Charles (edi), Reader Guide to Military History, London & Chicago, Fitzory Dearborn Pub., 2001.
- 51- Morgenthau, H., Politics Among Nations, New York, Knopf,1967.
- 52 - Morgenthau , Hans J., In Defense of the National Intersts, New York, Knopf, 1951.
- 53 - Morre , Barington, *Social Origins of Dictatorship & Democracy: Lord & Deasant in the Making ot the Modern World*, Penguin Books, 1977.
- 54 - Nye , Joseph, Soft Power, New York, Public Affairs, 2004.
- 55 - O conner , James , *the Meaning of Grisis* , Basil Blackwell , 1987.
- 56 - Obrein , William, The Conduct of Just & Limited War, New York, Pragerave , 1981.
- 57 - Ohmate , K., The Borderless World, London, Collins, 1990.
- 58 - Pangale & Thomas L. Peter J. Ahrens Dorf, Justic Among Nations:

- warfare... are we ready"?, United State Army, April 2002.
- 10 - Skelton , Ike, "Americas frontier wars: lessons form asymmetric conflicts", *Military Review*, Sept – oct. 2004.
- 11 - Toft , Ivan Arroguin, "How the Weak win Wars: a theory of asymmetric conflict", *International Security*, Vol; 26, no, 1, (summer) 2001.
- 12 - Ulman , R., "Redefinig Security", *International Security*, Vol. 8, No.1, 1983.
- 13 - Waver , Ole ," Securitization & de securitization" , In : *On Securiry* , (Edited by:D.Lipschutz) Newyork , Columbia U.P., 1998.
- 14 - Wendt , Alexander, "Anarchy, what states make of it", *Intemational Organization*, 46/2/1992

- 75 - Waver , Ole and et.al, Identity, Migration and the New Security Agenda in Europe, London, Pinter, 1993.
- 76 - White , Brain & et.al (edis), *Issues in world Politics*, Palgrave, 2001.
- 77 - Wolfers , Arnold, Discord & Collaboration, Baltimore, Johns Hopkins U.P., 1962.
- 78 - Zelizer ,Barbie & et.al , *Journalism After September 11* , Routledge , 2002.

Article

- 1 - Ayoob, Mohammad, "Difining Security: a subaltern realist perspective", in Keith Kraus & M.Williams (edis), *Critical Security Studies; Concepts & Cases*, London, UCL Press, 1977.
- 2 - Blank , Stephen, "Rethinking a symmetric threats", *Strategrc Studies Tnstitute*, Sep. 2003.
- 3 - Derian , James Der, "The Value of Security: Hobbes, Marx, Nietzsche & Baudril" in *On Security* (edited by) Ronnie D. Lipschutz, New York, Columbia University Press, 1995.
- 4 - Deudney , Daniel, "The Case aginst lining environmental / degrdation and Natinal Security", *Millenium*, 19/3/1990, p. 465.
- 5 - Hermann , Margaret, "How decision Units Shape foreign policy: a theoretical Framework", *Leaders, Gnroups, and Coalitions*, (edited by) Joe Hagan & M.Hermann, Blackwell Publication Inc. 2001.
- 6 - Hertz , John , "Idealist internationalism & The Security Dilemma" , *World Politics* , 2 (1950).
- 7 - House , White, the National Strategy to Secure Cyberspace, Feruary, 2003, pp. 20-49.
- 8 - Mckenri , K., "The revenge of the militants: asymmetric threat & the neat", *QDR*, Washington, Institute for National Defense University, 2000.
- 9 - Patterson , L.L., "Information operations and asymmetric